

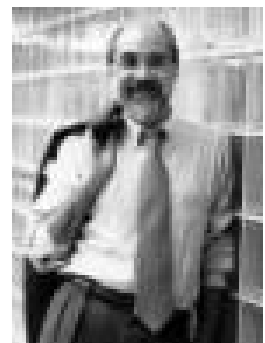


گذشته مجاهدین

نقش مجاهدین در انقلاب (۲)



۱۰



تفسیر خشونت آمیز از اسلام

اروند آبراهامیان

این متن ترجمه بخش دوم کتاب "اسلام رادیکال، مجاهدین خلق"، نوشته اروند آبراهامیان می باشد. این بخش بطور خاص فصل های مربوط به مجاهدین، چگونگی و زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیکی بنیان گذاری و شکل گیری سازمان، انشعاب بزرگ تابستان سال ۵۴ در میان مجاهدین را در بر می گیرد.

« آغاز »

سرچشمه ها و منابع ، (۳ _ ۱۹۶۱)

اصل و ریشه مجاهدین به نهضت آزادی بر می گردد ، نهضت آزادی ، حزبی ملی گرا ، لیبرال و مذهبی غیر روحانی در اوایل دهه ۱۹۶۰ توسط مهدی بازرگان تأسیس شد . (۱)

اولین اعضای نهضت آزادی نظیر بازرگان هواداران وفادار مصدق به شمار می رفتند، البته آنها از این که ظاهر لائیک جبهه ملی مصدق ، نهادهای روحانی و توده مذهبی را از خود جدا می ساخت نگران بودند . (۲)

علاوه بر این شماری از اولین اعضای نهضت آزادی باز نظیر بازرگان تحصیل کرده غرب بودند، با اخذ مدارج عالی و از خانواده های تجار ثروتمند .

بازرگان در سال ۱۹۰۷ در یک خانواده سرشناس بازاری متولد شد ، پدر او ریاست انجمن تجار آذربایجانی مقیم تهران را پیش از آن که رضاشاه همه این گونه انجمن ها را از میان بردارد ، به عهده داشت .

بازرگان ابتدا در مدارس ابتدایی سنتی ، سپس در یکی از اولین دبیرستان های مدرن کشور و نیز به مدت ۷ سال در فرانسه درس خواند و در همانجا مدرک مهندسی خود را دریافت نمود .

او در سال ۱۹۳۵ به ایران بازگشت در حالی که سخت تحت تأثیر فرانسوی ها قرار داشت به ویژه که وطن پرستی فرانسوی ها ، اشتیاق شخصی شان برای فداکاری در ایجاد شرایط عمومی بهتر ، توانایی آنان برای کار دست جمعی داوطلبانه در انجمن ها ، مدارا و تحمل نظرات متفاوت و نیز پرهیزگاری و ایمان مذهبی آنان را در یک جامعه و محیط کاملاً علمی از نزدیک دیده بود . (۳)

بلافاصله پس از سرنگونی رضاشاه در سال ۱۹۴۱ بازرگان نقش رهبری در شکل دادن ۳ سازمان را به عهده گرفت :

(۱) انجمن مهندسان ، این انجمن طراحی شده بود تا منافع تکنسین های فارغ التحصیل دانشگاه را نمایندگی کند .

(۲) انجمن اسلامی دانشجویان ، این هر دو انجمن به منظور مقابله با گسترش مارکسیسم در دانشگاه تهران و نیز نشان دادن این که اسلام واقعی با علم ، پیشرفت و اصلاحات و رفرف اجتماعی سازگار است ایجاد شد .

(۳) حزب ایران ، حزبی با برنامه معتدل سوسیالیستی که به صنعتی کردن ، اقتصاد مستقل از غرب و در نظر گرفتن نقش بزرگتری برای طبقه روشنفکر فرا می خواند، البته بازرگان از حزب ایران به خاطر این که اتحادی را در سال ۱۹۴۵ با حزب توده شکل داده جدا شد .

در اواخر دهه ۱۹۴۰ بازرگان به عنوان رئیس دانشکده فنی دانشگاه تهران کار می کرد ، در سال ۱۹۵۱ توسط مصدق به ریاست شرکت تازه تأسیس ملی نفت ایران منصوب گردید و در آخرین ماههای حکومت مصدق برای وزارت آموزش در نظر گرفته شد ، اما پذیرفته نشد بر این اساس که به اندازه کافی سکولار نبود .

در اواسط دهه ۱۹۵۰ بازرگان چند رساله نوشت که درباره سازگاری و موافقت اسلام با علم بحث می کرد ، این رساله ها در میان دانشجویانی که با علوم غربی و مسائل دانشگاهی سر و کار داشتند و از خانواده های مذهبی بودند مخاطبینی یافت و مورد احترام قرار گرفت .

در بنیان گذاری نهضت آزادی ، بازرگان از سوی آیت الله محمود طالقانی روحانی یگانه و بی مانندی که همواره از مصدق حمایت می کرد قویاً کمک می شد ، طالقانی عالمی برجسته و قابل احترام بود ، فرزند ملائی روستایی که ترجیح می داد به عنوان یک ساعت ساز کار کند و از این راه امرار معاش نمایند از طریق اعانات مذهبی (خمس و زکات) ، طالقانی در خانواده ای فقیر اما پر غرور و سر بلند پرورش یافته بود .

وی که در سال ۱۹۱۱ چشم به جهان گشوده بود به آن اندازه عمر کرد که دو دوره را بیاد بیاورد ، دوره ای که علمای قدیمی و مسن علناً فتوایسهم را توجیه می کردند و نیز زمانی که رضاشاه حکومت مطلقه سلطنتی را آغاز کرد .

طالقانی خود در اواخر دهه ۱۹۳۰ به خاطر این که حمل کارت شناسایی را رد کرده بود به زندان انداخته شد ، ذهن فعال و کنجکاو طالقانی به وی اجازه می داد که در برخورد با سیاست های مختلف و مفاهیم تازه و نو تحمل و ظرفیت داشته باشد ، کما این که از ایده های نو و جدید مارکسیست ها در زندان نیز تأثیر می گرفت .

در اواخر این سال ها طالقانی با سرپرستی مسجد هدایت در مرکز تهران سخنرانی در این مسجد و نوشتن دو کتاب مشهور به نام های "اسلام و مالکیت" و "حکومت از نظر اسلام" خود را به عنوان یک خطیب و واعظ اصلاح طلب معرفی نمود .

در کتاب "حکومت از نظر اسلام" بحث‌ها عبارت بود از این که اسلام از مالکیت قانونی و مشروع دفاع می‌کند اما مخالف فتوایسیم، سرمایه‌داری و نیز مخالف حرص و آز لجام گسیخته است.

همچنین بحث می‌شد از این که اسلام واقعی مترادف با عدالت اجتماعی است، چرا که اسلام با بی‌عدالتی کلاً مخالف بوده و در دفاع از حقوق توده‌های استثمار شده نظیر کشاورزان، کارگران، صنعت‌گران و پیشه‌وران کوچک موضعی پیش‌تاز داشت.

البته کتاب "حکومت از نظر اسلام" اساساً رونویسی بود از کار کلاسیک یک روحانی معروف طرفدار مشروطه که در سال ۱۹۰۹ نوشته شده بود، طالقانی در مقدمه کتاب خود بر این نکته تأکید می‌گذاشت که بحث‌های نویسنده اصلی کتاب از جمله دولت منتخب مردم و نیز قوانین مدنی هر دو مطلب است و با آموزش‌های پایه‌ای اسلام شیعه مطابقت دارد.

این نکته با اهمیتی است که هم طالقانی و هم نویسنده اصلی کتاب تأکید داشتند که علماً نیاستی در موضع حاکمیت قرار بگیرند و باید که نقش سیاسی خود را در حد حمایت از توده‌های مردم محدود کنند.

به گفته بازرگان، طالقانی بر این اعتقاد ایمان و یقین قاطع داشت که دو نوع از خطرناکترین استبدادها، استبداد شاه و استبداد روحانیون است. (۴)

اندیشه سیاسی طالقانی را می‌توان بدین صورت تعریف نمود:

ترکیبی از ناسیونالیسم، سوسیالیسم معتدل و مشروطه‌گرایی به ویژه پلورالیسم سیاسی و حق آزادی بیان برای همگان، حتی برای گروه‌های غیر اسلامی در یک ستایش شایسته که در مراسم تشییع پیکر طالقانی در سپتامبر ۱۹۷۹ نثار او گردید.

بازرگان گفت که دوست بزرگوارش به طور چشم‌گیری در میان روحانیون معاصر یگانه و بی‌مانند بود، زیرا که سخت به ایده‌های مدرن، پلورالیسم سیاسی و اصلاحات اجتماعی توجه داشت. (۵)

شگفت نیست که ستایش‌کنندگان بی‌شائبه طالقانی او را نه از جمله روحانیون بلکه یک روشنفکر می‌دانستند، به گفته یکی از رهبران مجاهدین آموزش‌های طالقانی بیشترین تأثیر را از جمله بر نسل جوان مسلمان روشنفکر بر جای گذاشته است. (۶)

در بیانیه اعلام موجودیت نهضت آزادی که در ماه می ۱۹۶۱ پایه‌گذاری گردید، تصریح شده بود: "ما مسلمان، ایرانی، مشروطه‌گرا و مصدقی هستیم. (۷) سازمان بر مسلمان بودن، ایرانی بودن، مشروطه‌گرا بودن، مصدقی بودن تأکید می‌گذاشت.

بر مسلمان بودن به این خاطر که ما جدایی‌مذهب از سیاست را رد می‌کنیم، و نیز به خاطر این که اسلام شیعی بخش جدایی‌ناپذیر فرهنگ مردم ایران است، بر ایرانی بودن به خاطر این که ما به میراث ملی مان احترام می‌گذاریم، بر مشروطه‌گرا بودن به خاطر این که ما خواهان آزادی سیاسی و تفکیک قوا هستیم و نیز بر مصدقی بودن برای این که ما قصد داریم ایران را از استعمار آزاد سازیم.

نهضت آزادی توضیح می‌داد منظور از مسلمان‌ها افراد معتقدی هستیم که اسلام را نه به عنوان یک دگم مرده و صلب، بلکه به عنوان یک آئین و فرمان زنده و دم به دم تازه شونده در نظر می‌گیرند، آئینی که معتقدین خود را به قیام برای عدالت، برابری و رفاه عمومی فرا می‌خواند.

منظور از ایرانی‌ها و ایرانی بودن، نژاد پرستی نیست، بلکه منظور میهن پرستی است، یعنی کسانی که برای میراث ملی احترام قائلند، منظور از مشروطه‌گراها کسانی هستند که به اصول دموکراسی و قوانین بنیادی ۹-۱۹۰۵ مشروطه صادقانه متعهدند.

و نیز منظور از مصدقی‌ها طرفداران آن نوعی از دولت است که واقعاً اکثریت مردم را نمایندگی می‌کند و پر کنند فاصله میان دولت و شهروندان است و ایران را از سلطه خارجی رها می‌سازند.

بیانیه همچنین می‌افزاید: مصدق یک شخصیت برجسته و عظیم شرق بود که به خاطر ملی کردن صنعت نفت، زنده اولین ضربه به امپراطوری بریتانیا محسوب می‌شود.

مقامات دولتی اجازه دادند نهضت آزادی به مدت دو سال فعالیت داشته باشد، احتمالاً به خاطر این که آنها احساس می‌کردند خطر اصلی از جانب مارکسیسم است، نهضت آزادی اجازه داشت میتینگ برگزار نماید، خبرنگار منتشر کند، انجمن اسلامی دانشجویان را توسعه بخشد و جلسات بحث و مباحثه گروهی نیز در مسجد هدایت طالقانی ترتیب دهد.

این فعالیت‌های محدود ادامه داشت تا این که به ناگهان همه چیز با قیام ژوئن ۱۹۶۳ (۱۵ خرداد) به پایان رسید، قیام ۱۵ خرداد نقطه پایانی بود بر فعالیت گروه‌های مدرسه و میانه رو نظیر نهضت آزادی، کما این که شماری از رهبران اپوزیسیون را به زندان انداخت، بازرگان و طالقانی به اتهام مخالفت با نظام سلطنت هر یک به ۱۰ سال زندان محکوم شدند.

علاوه بر این با اعمال خشونت بی‌سابقه در ۱۵ خرداد و شایعات گسترده درباره آن که عموماً با بیشترین بزرگ‌نمایی نظیر سرکوب هزاران تظاهرکننده توسط نیروهای سنگین ارتش، همراه بود تأثیرات روانی عمده‌ای بر جوانان بر جای گذاشت، آن هم جوانانی که به

تازگی جذب مسائل سیاسی می شدند ، به بیان دیگر و اگر بخواهیم عبارت جامعه شناسانه به کار ببریم باید بگوییم قیام ژوئن ۶۳ (۱۵ خرداد) پیدائی یک نسل سیاسی جدید را موجب گردید . (۸)

نسل قدیمی از فعالین سیاسی که زیر حاکمیت استبدادی رضاشاه رشد کرده بودند به طور جزم و تغییر ناپذیری خواهان حکومت قانون ، جدایی و تفکیک قوا و اجرای قانون اساسی ۹ _ ۱۹۰۵ بود .

اما نسل جدید که در حمام خون قیام ۱۵ خرداد غسل تعمید دیده بود ، این خواسته ها را نوعی آزادی خواهی لیبرالی ، غیر واقعی و بی ربط توصیف می کرد و تمایل داشت آن را رد کند .

نسل قدیم که در جریان ملی کردن صنعت نفت مشارکت داشت و خیانت روحانیون نسبت به مصدق را دیده بود هنوز به نحوی نسبت به روحانیون بی اعتماد می نمود و ترجیح می داد در تقابل علیه رژیم با ملی گراهای لائیک باشد تا طرفدار شعار مذهبی ها .

اما نسل جدید تحت تأثیر خمینی به سرعت سمبل های مذهبی را اخذ کرده و مورد حمایت قرار می داد و در وجود هر ملای ضد رژیم ، ترقی خواهی و آزادی خواهی می دید ، نسل قدیم با توجه به سابقه مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت ، استعمار انگلیس را به عنوان یک خطر جدی خارجی ارزیابی می کرد ، اما نسل جدید که با تجهیزات آمریکایی به رویش آتش گشوده بودند بر این نظر بود که امپریالیسم آمریکا یک تهدید بزرگ خارجی است .

نسل قدیم با اتکاء بر تجربه گسترده خود از جنبش های سیاسی دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ به مبارزات غیر قهر آمیز تمایل داشت ، نظیر تشکیل احزاب سیاسی ، اتحادیه های کارگری ، انجمن های صنفی ، تظاهرات خیابانی و گردهمایی های مردمی .

اما نسل جدید که با رویدادهای قیام ۱۵ خرداد تکان خورده بود به طور فزاینده ای به سمت مبارزه قهرآمیز کشیده می شد ، نظیر ایجاد هسته های زیر زمینی ، شهادت قهرمانانه ، تبلیغ به وسیله عمل و نیز جنگ چریکی و پارتیزانی .

به طور خلاصه نسل قدیم سکولار ، رفرمیست ، ضد انگلیس بود با روش های غیر خشن و نسل جدید اما بیشتر مذهبی بود ، رادیکال ضد آمریکا و مهمتر از همه این که به شدت هوادار مبارزه مسلحانه .

تفاوت این دو نسل با دو فاکتور دیگر نیز برجسته می شد :

این که قیام ۱۹۶۳ (۱۵ خرداد) در فضایی از فعالیت های چریکی که در سراسر دنیا جریان داشت به وقوع پیوست ، مانند ویتنام ، آمریکای لاتین و مهمتر از همه الجزایر ، این دوره عصر کاسترو ، چه گوارا ، چیاپ ، توپامارو ، مجاهدین الجزایر و فدایی های فلسطین بود ، همه جوانان رادیکال در همه جا متدها و شیوه های سنتی را زیر پا می گذاشتند و به جنگ پارتیزانی و مبارزه مسلحانه روی می آوردند .

قیام ۱۹۶۳ پس از دو دهه و در زمانی اتفاق می افتاد که دانشگاه های ایران یک رشد و گسترش بی سابقه را تجربه می کردند ، این رشد و توسعه که افزایش روز افزون کمک هزینه تحصیلی دولتی دانشجویان را در بر می گرفت ، برای اولین بار در دانشگاه ها را به روی فرزندان خانواده های طبقه متوسط رو به پایین تر نیز گشود .

دانشجویان پیشین دانشگاه عمدتاً از خانواده های زمین دار بزرگ ، کارمندان رده بالای دولت و مشاغل با درآمدهای کلان بودند ، اما اکنون دختران و پسرانی به طور فزاینده به این دانشجویان افزوده می شدند که از خانواده کارمندان دین پایه دولت ، بازرگانان کوچک روحانیون رده پایین ، تجار بازار و صاحبان مشاغل آزاد به شمار می رفتند .

نکته این که تشیع ، بخش جدایی ناپذیر فرهنگ زندگی بسیاری از این خانواده ها را تشکیل می داد ، این تغییرات طبقاتی دانشجویی در دانشگاه به انجام دو امر یاری رساند: رشد رادیکالیسم و اسلامی کردن فضای دانشکده ها .

تأثیر قیام ۱۵ خرداد را به طور خلاصه و موجز ۶ سال بعد خبرنگارنامه دانشجویان تبعیدی در پاریس جمع بندی نمود ، این خبرنگارنامه پس از شرح رویدادهای ۱۵ خرداد نوشت :

قیام ۱۵ خرداد یکی از مهمترین رویدادهای همه تاریخ ایران و خونین ترین رویداد تاریخ معاصر ایران است ، این واقعه ما را بر آن می دارد تا به یک جمع بندی سه گانه دست یابیم : اول ، این که رهبران روحانی نقش قاطعی در مبارزه علیه شاه و علیه امپریالیسم ایفا می کنند .

دوم ، نیروهای سکولار ترقی خواه بایستی همراه و با مذهبی ها علیه رژیم ستمکار عمل کنند ، سوم این که مبارزه غیر مسلحانه اگر چه مطلوب است و همه جاگیر اما امکان ندارد بتواند علیه این رژیم خونخوار موفق باشد ، تنها راهی که این رژیم نفرت انگیز باقی گذاشته همانا مبارزه مسلحانه است و بس . (۹)

بنیان گذاری و شکل گیری (۸ _ ۱۹۶۳) :

قیام ژوئن ۶۳ (۱۵ خرداد) موجب گردید تا شکاف و جدایی میان دو نسل در نهضت آزادی و نیز در دیگر سازمان های سیاسی به وجود

آید، ظرف چند ماه پس از این رویداد ۳ عضو جوان تر نهضت آزادی یک گروه کوچک بحث و گفتگو تشکیل دادند تا درباره راههای نوین مبارزه علیه رژیم تحقیق کنند.

آنها در نامه ای مخفیانه خطاب به رهبران نهضت آزادی این رهبران را به خاطر عدم اتخاذ مشی بیشتر مؤثر در مبارزه علیه شاه مقصر دانستند (۱۰). این گروه بحث و گفتگو بعداً هسته اصلی مجاهدین را تشکیل دادند.

یکی از اعضای اولیه مجاهدین بعدها شرح داد جنایت وحشیانه شاه در سرکوب هزاران شهروند بی دفاع، شماری از اعضای جوان تر نهضت آزادی مانند همان ۳ تن را برانگیخت تا در جستجوی راههای تازه ای برای مبارزه با شاه بر آیند.

او گفت: "دیگر تردیدی در ضرورت مبارزه مسلحانه نبود، بلکه سؤال این بود که چه موقع و چگونه بایستی سلاح برداشت (۱۱). مجاهدین در مقاله ای با عنوان "مبارزه مسلحانه، یک ضرورت تاریخی" توضیح می دهند:

قیام ۱۵ خرداد نقطه عطفی در تاریخ ایران به شمار می رود، این قیام نه تنها آگاهی سیاسی توده ها را آشکار ساخت، بلکه ورشکستگی بنیادی سازمان های قدیمی را به نمایش گذاشت، سازمان هایی که تلاش می کردند در مقابل رژیم و حامیان امپریالیست آن از طریق مبارزه غیر مسلحانه نظیر اعتراضات سراسری خیابانی، اعتصابات کارگری و فرم های پارلمانی مقاومت کنند، پس از قیام ۱۵ خرداد مبارزین دریافتند قطع نظر از ایدئولوژی با دست خالی نمی توان با توپ و تانک مقابله و مبارزه کرد، بنابراین ما بایستی از خود سؤال می کردیم "چه باید کرد؟" و پاسخ ما بدون پرده و صریح این بود "مبارزه مسلحانه" (۱۲).

این موضوع با جزئیات بیشتری توسط مجاهدین در جزوه ای با عنوان "۱۵ خرداد نقطه عطفی در مبارزات قهرمانانه مردم ایران" توضیح داده شد، جزوه پس از تأکید بر این که تاریخ ایران سرشار از مبارزات قهرمانانه توده هاست، بحث می کرد که قیام ۱۵ خرداد یک ویژگی مهم داشت و آن این بود که یکبار و برای همیشه جریانات رفرمیستی را به گور سپرد، از خمینی یک چهره و سمبل ملی ساخت و موجب تکوین و ایجاد ایدئولوژی انقلابی مجاهدین گردید:

"این واقعیتی است که قیام ۱۵ خرداد با شکست روبرو گردید، اما این حتی بیشتر واقعی است که آن رخداد اساس و زمینه ای شد برای آینده مبارزه انقلابی مسلحانه، شکست قیام ۱۵ خرداد و آشکار شدن ورشکستگی گروه های رفرمیست در یک طرف بود و افزایش امید سازمان های انقلابی در طرف دیگر، علاوه بر این توده ها از این پس خود را با ایده هایی نظیر این که گویا این رژیم خونخوار توانایی فرم را در خود دارد فریب نخواهند خورد، بنابراین ایده های رفرمیستی نهایتاً به گورستان ایده های سیاسی مرده سپرده شد..... بعد از این نقطه عطف تاریخی بود که رهبران مجاهدین در سه زمینه به اندیشه و چاره جویی پرداختند: (۱) مبارزه مسلحانه ایدئولوژیکی، (۲) مبارزه سازمان یافته، (۳) مبارزه مسلحانه" (۱۳).

سالها بعد یکی از رهبران مجاهدین خاطر نشان ساخت اگر چه او و همکارانش از نهضت آزادی غیر انقلابی جدا شدند اما آنها همواره به نهضت آزادی به عنوان جناح چپ تر همه احزاب میهن پرست به دیده احترام می نگریستند. او همچنین که بازرگان را به عنوان یک اصلاح طلب صادق ضد شاه و به عنوان اولین ایرانی که به رابطه میان علم و اسلام پی برد تحسین می کند (۱۴).

از این رو است که نهضت آزادی استدلال می کند قیام ۱۵ خرداد همراه با انقلاب الجزایر، کوبا و ویتنام تأثیر ریشه ای و رادیکال بر اعضای جوان تر بر جای گذاشت و آنان را برانگیخت تا مجاهدین را پایه ریزی کنند (۱۵).

مشابه این بحث گاهاً در سر مقاله های "پیام مجاهد" مطرح می گردید، "پیام مجاهد" ارگان نهضت آزادی بود که در خارج از کشور و اکثرآ در تگزاس از ماه مه ۷۲ تا دسامبر ۷۸ منتشر می شد، این نشریه از جمله در سرمقاله ای با عنوان "قیام ۱۵ خرداد" نوشت: "قیام ۱۵ خرداد نقطه تحول بزرگی در تاریخ ایران محسوب می شود، از این نظر که سرکوب مردم بی دفاع و فریاد آنان که "ما نمی توانیم با مشت های خالی با تانک ها بجنگیم" شماری از فعالین جوان تر را به این جمع بندی رساند که تنها مبارزه مسلحانه رژیم را به زانو در می آورد..... جوانان فعالی که مجاهدین را پایه گذاشتند، آموزش دیده های خود ما در نهضت آزادی بودند (۱۶).

سه تن از بنیان گذاران مجاهدین عبارت بودند از محمد حنیف نژاد، سعید محسن و علی اصغر بدیع زادگان، هر سه تن از دوستان نزدیک و صمیمی یکدیگر در دانشگاه تهران بودند حنیف نژاد که مسئولیت ایدئولوژیکی گروه را به عهده داشت مهندس ماشین آلات سنگین کشاورزی و فارغ التحصیل دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران بود.

وی در سال ۱۹۳۸ در یک خانواده فقیر کارگر بازار تبریز به دنیا آمد، او که موفق شده بود در بورس تحصیلی دانشگاه تهران برنده شود، در دانشکده به جبهه ملی، انجمن اسلامی دانشجویان و از این طریق به نهضت آزادی پیوست.

در جریان فعالیت های دانشجویی دانشگاه در سالهای ۳_ ۲_ ۶۲ حنیف نژاد دستگیر شد و مدت ۷ ماه را در زندان گذراند، طی مدت زندان حنیف نژاد طالقانی را می دید و با او به مطالعه می پرداخت.

مطابق آخرین اظهارات طالقانی گفته است: "من به حنیف می آموختم که چگونه قرآن را مطالعه کند، اما او خود به حقیقت آنچه می

خواند پی می برد. (۱۷)

گرچه حنیف نژاد در انجام مراسم و آئین های مذهبی بر عکس غالب شیعیان سنتی و بسیار بیشتر از دو همقطار دیگرش باریک بین و دقیق بود، با این همه اما او از رساله هیچ مرجع تقلیدی پیروی و تقلید نکرده بود، آن هم به این دلیل که آدمی برای درک و فهم کلام خدا احتیاجی به آخوند ندارد.

سعید محسن مسئول سازماندهی گروه مهندس راه و ساختمان بود و فارغ التحصیل دانشکده فنی دانشگاه تهران، محسن در سال ۱۹۳۹ در خانواده ای از طبقه متوسط و روحانی در زنجان به دنیا آمد، فامیل و اقوام وی در میان مقامات مذهبی محلی به خوشنامی مشهور بودند.

در دبیرستان اصلی و بزرگ زنجان محسن توانست در اخذ بورس دولتی دانشگاه تهران موفق شود، در آنجا بود که او نیز همانند حنیف نژاد به جبهه ملی، انجمن اسلامی دانشجویان و نهضت آزادی ملحق شد، او همچنین ۷ ماه را در زندان گذراند و همراه طالقانی به مطالعه می پرداخت.

بدیع زادگان مسئول نظامی گروه مهندس شیمی بود، مدرک تحصیلی خود را از دانشگاه تهران دریافت داشت، وی در سال ۱۹۴۰ در اصفهان و در خانواده ای از طبقه متوسط چشم به جهان گشود.

بدیع زادگان شهر زادگاهش را تا سال ۱۹۶۰ یعنی تا زمان اخذ بورس دولتی برای ورود به دانشکده فنی دانشگاه تهران ترک نکرده بود، وی از فعالین جبهه ملی، انجمن اسلامی دانشجویان و نهضت آزادی به شمار می رفت، او اما مانند دوستانش در سال های ۳ - ۶۲ سال های پر آشوب محیط دانشگاه به زندان نرفت.

پس از فارغ التحصیل شدن از دانشگاه در سال ۶۳ حنیف نژاد، سعید محسن و بدیع زادگان ۲ سال را در خدمت سربازی سپری کردند، هر سه نفر آموزش های دوره افسری (ستوان دومی) که ویژه فارغ التحصیلان دانشگاه ها در دوره سربازی بود را گذراندند و از طرف دولت به عنوان مهندس به کارخانجات تولید اسلحه فرستاده شدند.

حنیف نژاد در کارخانه بزرگ مهمات سازی در اصفهان کار می کرد، سعید محسن و بدیع زادگان در کارخانجات بزرگ اسلحه سازی در تهران کار کردند، طی این سالها آنها نه تنها تماس ها و روابط با یکدیگر و دوستان دانشگاهی خود را حفظ نمودند، بلکه روابطی نیز با سربازانی که دارای نظرات سیاسی مشابهی بودند برقرار ساختند.

پس از بازگشت به زندگی غیر نظامی در اوایل ۱۹۶۵ هر سه نفر مشاغلی در مناطق نزدیک پایتخت به دست آوردند، حنیف نژاد به عنوان مهندس آبیاری در قزوین در نزدیکی تهران، سعید محسن به عنوان رئیس اداره در وزارت کشور در تهران و بدیع زادگان به عنوان استادیار شیمی در دانشگاه تهران به کار مشغول شدند، تهران پایگاه و محل اصلی تماس ها بود.

حنیف نژاد، سعید محسن و بدیع زادگان در روز ششم سپتامبر سال ۶۵ حدود ۲۰ تن از دوستان قابل اعتماد خود اعم از دانشجو یا آنها که دوره سربازی را می گذراندند گرد هم آورده و یک گروه و سازمان مخفی تشکیل دادند.

سازمان که از ساختار خوبی برخوردار بود و هنوز نامی بر خود نداشت به بحث و بررسی مسائل روز می پرداخت، این گروه و تاریخ نخستین روز دیدار و نشست آنها اکنون به مثابه آغاز واقعی پایه گذاری مجاهدین محسوب می شود. (۱۸)

بحث های گروه در نشست ها و گردهمایی های مرتب به مدت ۳ سال ادامه یافت، نشست ها معمولاً دوبر در هفته تشکیل می شد و بعضاً ۷ تا ۸ ساعت به درازا می کشید، گروه گاهاً برخی اعضاء را به حسینیه ارشاد می فرستاد.

حسینیه ارشاد محل برگزاری کنفرانس ها و سخنرانی های مذهبی بود که توسط بازاری های خیر و روحانیون ناوابسته به دولت نظیر آیت الله مطهری تأسیس و اداره می شد، گروه همچنین عضو گیری های جدیدی انجام می داد و به تدریج گروه های کوچکی را در شهرهای قزوین، تبریز، اصفهان، شیراز و مشهد مستقر می ساخت.

گروه اصلی در هر حال بر روی مطالعه مذهب، تاریخ و تئوری انقلاب متمرکز بود، آن بخش از مطالعه که توأم بود با دقت هر چه تمامتر از جمله قرآن، نهج البلاغه، مجموعه بزرگی از سخنان قصار و گفته های منسوب به امام علی و تألیفات اساسی طالقانی و بازرگان را شامل می شد.

بخش دیگر مطالعه که به نسبت با دقت کمتری صورت می گرفت مطالب مربوط به انقلابات نوین جهان به خصوص انقلاب شوروی، چین، کوبا و الجزایر و نیز رویدادهای بزرگ و حساس تاریخ ایران و به طور اخص انقلاب مشروطه ۹ - ۱۹۰۵، قیام جنگل در گیلان ۲۱ - ۱۹۱۷، مبارزات ملی کردن صنعت نفت ۳ - ۱۹۵۱ و همچنین انقلاب سفید در ۱۹۶۳ را در بر می گرفت.

گروه همچنین طی یک دوره طولانی کتب زیر را مورد مطالعه و بررسی قرار داد:

"اقتصاد" و "پول برای همه" دو نوشته مشهور در زمینه تئوری اقتصاد، تألیف دو مارکسیست ایرانی معاصر.
"کارگر مزد و سرمایه" اثر مارکس.

"دولت و انقلاب" و "چه باید کرد؟" از لنین.

"چگونه می توان یک کمونیست خوب بود؟" از لیوشائو، یک کتاب مشهور در زمینه ضوابط و اخلاقیات انقلابی، تألیف یک رهبر معروف

چین .

" جنگ پارتیزانی " از چه گوآرا .

" دوزخیان زمین " نوشته فرانتس فانون .

" جنگ شهری " تألیف کارلوس ماریگلا .

" استراتژی چریک شهری " نوشته ابراهام گیوان .

" انقلاب در انقلاب " اثر رژی دبره ، این کتاب از کتاب های ممنوعه مربوط به آمریکای لاتین بود که توسط یک محفل دانشجویی ترجمه شد ، این محفل بعداً سازمان فدائیان را پایه گذاری نمودند .

و نیز کتابی از " عمار اوزگان " ، این کتاب در آن زمان راهنمای تئوریک جبهه آزادیبخش الجزایر محسوب می شد که توسط یک کمونیست سابق و ناسیونالیست کنونی به رشته تحریر در آمده بود .

وی می نویسد : اسلام یک آئین انقلابی ، سوسیالیست و دمکراتیک است و تنها راه مبارزه با امپریالیسم ، توسل به مبارزه مسلحانه و احساسات مذهبی توده هاست .

گروه به سرعت آثار " اوزگان " را به عنوان کتاب راهنما و دستورالعمل اصلی خود قرار داد ، اگر چه گروه اقتصاد مارکسیستی را مطالعه می کرد با این همه تلاش می کرد از قبول فلسفه مارکسیسم دوری جوید .

چنانکه یکی از اعضای اولیه گروه بعدها توضیح داد که گروه تماماً از فلسفه مارکسیسم اجتناب می کرد تا آگاهانه از تمامیت مذهب خود حفاظت نماید .

پس از سه سال مطالعه همه جانبه گروه یک " کمیته مرکزی " به وجود آورد تا استراتژی انقلابی را تنظیم و تدوین نماید و نیز یک تیم ایدئولوژی تا با دستورالعمل های تئوریک خود سازمان را راهنمایی کند .

کمیته مرکزی علاوه بر حنیف نژاد ، سعید محسن و بدیع زادگان ۹ تن دیگر را نیز شامل می شد : محمود عسکری زاده ، عبدالرسول مشکین فام ، علی میهن دوست ، احمد رضایی ، ناصر صادق ، علی باکری ، محمد بازرگانی ، بهمن بازرگانی و مسعود رجوی .

عسکری زاده مسئول شاخه تبریز ، فارغ التحصیل دانشکده بازرگانی تهران و حسابدار یک شرکت محلی ماشین آلات بود ، وی در سال ۱۹۴۶ در یک خانواده فقیر در اراک متولد شد و از شهریه دولتی برای حضور در دانشگاه استفاده می کرد ، عسکری زاده یکی از معدود رهبران مجاهدین بود با پیشینه ای از طبقه پایین .

مشکین فام متخصص اصلی گروه در مسائل روستایی ، فارغ التحصیل دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران بود و دوره سربازی خود را در روستاهای کردستان گذراند ، وی در سال ۱۹۴۶ در یک خانواده بازاری در شیراز متولد شد ، مشکین فام قیام ۱۵ خرداد را دیده بود . میهن دوست یکی از تئوریسین های برجسته گروه ، مهندس راه و ساختمان بود و در قزوین به کار اشتغال داشت ، وی در سال ۱۹۴۵ در یک خانواده متوسط در قزوین به دنیا آمد ، در اوایل دهه ۶۰ در دانشگاه تهران درس می خواند و در همانجا با بنیان گذاران مجاهدین آشنا شد .

احمد رضایی یکی دیگر از تئوریسین های عمده گروه و یکی از **نادر رهبران مجاهدین بود بدون مدرک دانشگاهی** ، وی دیپلمه بود و معلم ، احمد در سال ۱۹۴۶ در تهران متولد شد در قیام ۱۵ خرداد نیز شرکت داشت و از فعالین جبهه ملی و نهضت آزادی بود و از همان طریق با بنیان گذاران مجاهدین آشنایی پیدا کرد .

پدر او یک تاجز جزء بود که فعالانه از مصدق حمایت می کرد ، در سال های بعد خانواده رضایی ۴ تن از اعضای خود را ، ۳ پسر و ۱ دختر در مبارزه با رژیم پهلوی از دست داد .

ناصر صادق مسئول شاخه شیراز مهندسی مکانیک را در دانشگاه تهران خوانده بود ، وی نه تنها بالاترین رتبه را در کلاس داشت بلکه در ورزش ژیمناستیک نیز ممتاز بود ، ناصر فرزند یک بازاری خیاط و دوست قدیمی طالقانی .

در سال ۱۹۴۵ در تهران تولد یافت و در یک خانواده قویاً مذهبی پرورش پیدا کرد ، در جریان قیام ۱۵ خرداد وی به زندان افتاد و در آنجا با بنیان گذاران مجاهدین ملاقات نمود ، به محض فارغ التحصیل شدن از دانشگاه به عنوان مهندس در مرکز برق شیراز مشغول کار شد . علی باکری یکی از متخصصین مواد انفجاری بود ، او که سمت استادیاری شیمی دانشگاه تازه تأسیس صنعتی آریامهر را به عهده داشت در سال ۱۹۴۴ در آذربایجان غربی در یک خانواده کاملاً مرفه از طبقه متوسط به دنیا آمد .

باکری تحصیلات خود را ابتدا در شهر زادگاهش میاندوآب آغاز کرد ، سپس در نزدیکی شهر رضاییه ارومیه و نهایتاً در دانشکده فنی دانشگاه تهران جایی که با دیگر رهبران مجاهدین آشنا شد به پایان رساند ، باکری مانند سایرین در تظاهرات خیابانی ۱۵ خرداد شرکت داشت .

بهمن بازرگان یکی از تئوریسین های گروه مهندس راه و ساختمان و فارغ التحصیل دانشکده فنی بود ، او در سال ۱۹۴۵ در رضاییه تولد یافت ، با باکری در یک دبیرستان درس می خواند و سپس توسط خانواده اش به دانشگاه فرستاده شد ، پدر بهمن بازرگان در رضاییه یک

تاجر قویاً مذهبی و فرد ثروتمند و مرفهی بود .

محمد بازرگان برادر جوان تر بهمن که با او یک سال تفاوت سن داشت ، فارغ التحصیل دانشکده بازرگانی دانشگاه تهران و حسابدار بود ، هر دو برادر توسط باکری و از طریق انجمن اسلامی دانشجویی با دیگر رهبران مجاهدین آشنا شدند .

بنیان گذاری و شکل گیری (۸ _ ۱۹۶۳) :

و نهایتاً مسعود رجوی که بعد از انقلاب اسلامی از رهبران بالای مجاهدین شد ، دانشجوی علوم سیاسی دانشکده حقوق دانشگاه تهران و جوان ترین عضو کمیته مرکزی مجاهدین محسوب می شد ، وی در سال ۱۹۴۷ در شهر کوچک طبس در مرکز خراسان متولد شد .

پدر وی در مشهد دفتر اسناد رسمی داشت ، شغلی که به طور سنتی در خانواده آنها می چرخید ، مسعود رجوی پیش از رفتن به دانشگاه تهران در طبس و مشهد درس خوانده بود ، وی در دانشگاه تهران با حنیف نژاد آشنا گشت .

تیم ایدئولوژی که در اولین سالهای پایه گذاری مجاهدین نقشی به اهمیت کمیته مرکزی ایفا کرد ، ۱۰ نفر را شامل می شد که یک گروه منسجم را تشکیل می داد ، این تیم از جمله ۶ عضو کمیته مرکزی را در بر می گرفت : حنیف نژاد ، سعید محسن ، عسکری زاده ، میهن دوست ، بهمن بازرگانی و رجوی ، رضا رضایی ، حسین روحانی و تراب حق شناس نیز عضو این تیم بودند .

رضا رضایی برادر جوانتر احمد رضایی ، دانشجوی دندان پزشکی دانشگاه تهران در سال ۱۹۴۸ در تهران چشم به جهان گشود ، او به هنگام برپایی قیام ۱۵ خرداد دانش آموز دبیرستان بود .

بنا به نوشته بیانیه ای از مجاهدین رضا رضایی روزی شاهد یک درگیری حماسی و قهرمانانه مردم بدون سلاح با نیروهای مسلح و نیرومند رژیم بوده و از همان روز به بعد کینه سوزانی را علیه شاه و حامیان امپریالیست او به دل گرفت و با خود حمل می کرد . (۱۹) حسین روحانی یکی از مسن ترین رهبران مجاهدین در سال ۱۹۴۰ در مشهد به دنیا آمد او فرزند یک روحانی بود و پیش از فرستادنش به تهران برای اخذ مهندسی کشاورزی قویاً مذهبی تربیت شده بود ، روحانی همزمان با حنیف نژاد در دانشکده کشاورزی از فعالین انجمن اسلامی دانشجویان و نهضت آزادی به شمار می رفت .

تراب حق شناس دوست نزدیک حسین روحانی پیشینه ای سخت مشابه داشت ، او در سال ۱۹۴۲ در شهر کوچک جهرم در فارس متولد شد ، پدر او کشاورز بود با تحصیلات روحانی ، عمویش سخنران و واعظ مسجد بود و بعدها به نمایندگی خمینی در محل منصوب گردید . حق شناس قبل از اتمام دبیرستان در جهرم برای خواندن زبان عربی و الاهیات به قم رفت او یکی از تنها رهبران مجاهدین بود که تحصیلات علوم دینی داشت ، پس از ۳ سال درس خواندن در قم به دانشکده تربیت معلم تهران رفت برای آموزش زبان های مدرن به خصوص زبان انگلیسی .

در سالهای بعد هم روحانی و هم حق شناس هر دو مارکسیست شدند و در دامن زدن به بحث های ایدئولوژی مجاهدین نقش مهمی داشتند ، بیشتر رهبران اولیه مجاهدین جوان بودند و تحصیل کرده دانشگاه به ویژه دانشکده های مهندسی داخل ایران ، آنها فرزندان خانواده هایی بودند از طبقه متوسط بازاری ، شهرستانی ، سنتی با عقاید مذهبی .

۱۵ تن از اعضای کمیته مرکزی و تیم ایدئولوژی همگی بین سال های ۱۹۳۸ تا ۴۸ متولد شده بودند و بیشترین آنها بین ۱۹۴۳ تا ۴۶ ، شماری از آنان به همین دلیل در زمان وقوع قیام ۱۵ خرداد در سال های پایانی نوجوانی بوده و به هنگام شکل گیری اولین گروه بحث و گفتگوها در آغاز ۲۰ سالگی بودند .

همگی ۱۵ تن به جز ۳ تن تحصیل کرده دانشگاه به شمار می رفتند ، ۶ تن فارغ التحصیل دانشکده صنعتی ، ۳ تن فارغ التحصیل دانشکده کشاورزی و ۲ تن فارغ التحصیل دانشکده بازرگانی ، ۹ نفر نیز مهندس بودند .

۱۳ تن در دانشگاه تهران درس خواندند و تقریباً همگی از خانواده های پایین طبقه محسوب می شدند ، ۱۲ تن از خانواده های روحانی و بازاری های مذهبی ، همگی به جز ۳ تن در شهرستان چشم به جهان گشوده بودند .

۴ نفر در آذربایجان ، یک تن در زنجان ، ۷ نفر عمدتاً در نواحی فارسی زبان مناطق مرکزی ایران ، علاوه بر این ۳ تن نیز در پایتخت تولد یافتند و همگی از خانواده های بازاری و قویاً مذهبی ، ذکر این زمینه های اجتماعی به توضیح پیرامون ایدئولوژی مجاهدین کمک خواهد کرد .

ایدئولوژی :

تیم ایدئولوژی سلسله جزواتی را آماده ساخت که پایه و اساسی بود برای مباحثات بیشتر و نیز ترجمانی از اشتیاق آنها برای یک نظریه

سیستماتیک جهانی. این جزوات عبارتند از:

” تکامل ” و ” شناخت ” دو اثر فلسفی که عمدتاً توسط حنیف نژاد نوشته شده بود .
” اقتصاد به زبان ساده ” یک ترجمه آزاد از کتاب های کارمزد و سرمایه اثر مارکس که با مسئولیت عسگری زاده انجام شده بود .
” مطالعات مارکسیستی ” خلاصه ای از مفاهیم عمومی ماتریالیستی از تاریخ و جامعه که با مسئولیت سعید محسن تنظیم شده بود .
” چگونه قرآن پیاموزیم ” در دو جلد و در معرفی اسلام .
” راه انبیاء راه بشر ” و از همه مهمتر ” سیمای یک مسلمان ” یا آنچه که بعداً ” نهضت حسینی ” مشهور شد .
کتاب ” نهضت حسینی ” که بیشتر زیر نظر رجوی و احمد رضایی نوشته شد ، شاید اولین کتاب فارسی باشد که تشیع اولیه را به عنوان یک جنبش اعتراضی علیه استثمار و یک نظام ستمگر معرفی می کند ، این کتب تماماً به صورت دست نویس در اواخر ۱۹۶۰ تکثیر می شد ، اما تا بعد از ۱۹۷۲ چاپ نشد .
مجموعاً اینها همه عصاره اصلی ایدئولوژی مجاهدین را تشکیل می دهد ، این ایدئولوژی در بهترین حالت می تواند ترکیبی از اسلام و مارکسیسم نامیده شود . چنان که سالها بعد حسین روحانی و تراب حق شناس اظهار داشتند هدف اصلی ما آمیختن و ترکیب ارزش های مذهبی اسلام با اندیشه علمی مارکسیسم بود ما متقاعد شده بودیم که اسلام واقعی با تئوری های تکامل اجتماعی ، جبر تاریخی و مبارزه طبقاتی سازگار و مطلق است .(۲۰)
همچنین در جزوه ای که در شب انقلاب اسلامی توسط مجاهدین منتشر شد به روشنی آمده ما به فلسفه مارکسیسم ” نه ” می گوئیم به خصوص به انکار وجود خدا ، اما به اندیشه اجتماعی مارکسیسم ” آری ” می گوئیم به خصوص به تجزیه و تحلیل در زمینه فتوالیسم ، کاپیتالیسم و امپریالیسم .(۲۱)
در جزوه ای که بلافاصله پس از انقلاب چاپ و منتشر شد مشابه همین بحث با شرح بیشتری آمده است ، بحث با این فرضیه آغاز می شود که مارکسیسم یک ایدئولوژی پیچیده است و حاوی عناصر و اجزای علمی و فلسفی .
جزوه تصریح می کند که سازمان مجاهدین در آغاز شکل گیری خود عناصر بسیاری از مقولات علمی مارکسیسم را البته با یک روش غیر دکماتیک پذیرفت اما اکثر مسائل فلسفی آن را رد کرد .
مسائلی مبنی بر عدم پذیرش روح و زندگی پس از مرگ و این که همه مذاهب را به عنوان مخدر توده ها می دید ، جزوه به روشنی این جمع بندی را ارائه می دهد که مارکسیسم علمی با اسلام واقعی مطابقت داشته و الهام بخش بسیاری از روشنفکران ایران و جنبش های کارگری و ترقی خواه در سایر نقاط جهان بوده است .(۲۲)
جزوات اصلی مجاهدین بحث می کرد که خداوند نه تنها جهان را آفریده _ چنان که همه مذاهب یکتاپرست معتقدند _ بلکه قانونی نیز برای حرکت و تکامل تاریخ مقرر نموده است ، تکامل تاریخ در روند خود مالکیت خصوصی و اختلاف طبقاتی را به وجود آورد و اجتماع یگانه و متساوی بشر اولیه را با ایجاد طبقات به جامعه ای طبقاتی و نابرابر مبدل ساخت .
جدایی و اختلاف طبقاتی دولت های ستمکار و ایدئولوژی های مصنوعی به همراه آورد و نیز تخصم بنیادی میان مالکین و زحمت کشان و تضاد میان شیوه تولید و مناسبات تولیدی را موجب گردید .
این تضادهای بنیادی یک دینامیسم تاریخی تولید می کرد که بر اساس آن تغییرات کمی ضرورتاً به دگرگونی های کیفی می انجامید و وضعیت موجود را متحول می ساخت .
این دینامیزم تاریخی سیستم های غیر مترقی و میرای اجتماعی مانند برده داری ، فتوالیسم ، کاپیتالیسم را نابود می کرد و نهایتاً عدالت و برابری اجتماعی بر اساس این وعده قرآن که ” توده های مستضعف وارث زمین خواهند شد ” به وجود خواهد آمد .
مجاهدین این قانون تکامل را ” جبر تاریخی ” می نامیدند و عقیده داشتند که این قانون همراه مفهوم عمومی مبارزه طبقاتی بخش جدایی ناپذیر آئین اسلام محسوب می گردد ، چنان که حنیف نژاد در آخرین گفته های خود تأکید نمود ” جدا کردن مبارزه طبقاتی از اسلام خیانت به اسلام خواهد بود . ” (۲۳)
علاوه بر تشریح و مقرر ساختن قانون جبر تاریخی _ به گفته مجاهدین _ خدا در فواصل معینی پیامبران را فرستاد تا توده ها را در جریان مبارزه برای دستیابی به هدف نهایی شان یاری نمایند ، از این رو محمد (ص) فرستاده خدا آمده است که نه تنها آئین نوینی را برقرار سازد بلکه آمده است تا یک امت جدید ، یک جامعه پویا ، دینامیک در حال جنبش دائمی به سوی ترقی خواهی ، عدالت اجتماعی و نهایتاً تکامل یافته و بدون نقص به وجود آورد .
پیامی که محمد(ص) مبلغ آن بود نیز تنها یک مذهب توحیدی نبود بلکه ایجاد یک نظام توحیدی (جامعه بی طبقه) عاری از فقر ، فساد ، جنگ ، بی عدالتی ، نابرابری و عاری از ستم و بیداد را مد نظر داشت ، مجاهدین تأکید می کردند که پیامبر فرستاده شده تا نوع بشر را از همه اشکال ستم و بیداد مانند استثمار طبقاتی سرکوب سیاسی و باورهای دروغین و غیر واقعی رها سازد . (۲۴)
مجاهدین همچنین بحث می کردند که جانشینان به حق پیامبر یعنی امام علی ، امام حسین و شمار دیگری از نخستین رهبران شیعه

مخالفت شان با خلفای تسنن به این خاطر نبود که آنان را رقیب خود می پنداشتند و نیز به خاطر موشکافی و سخت گیری در زمینه الاهیات نبود، بلکه به این خاطر بود که خلفا به هدف واقعی امت و نظام توحیدی خیانت کردند.

این بحث با جزئیات بیشتر در اثری از مجاهدین با عنوان "نهضت حسینی" آمده است، این کتاب با استفاده از منابع و آثار گوناگون افرادی مانند طالقانی، اوزگان، ماکسیم رودنسون (شرق شناس مارکسیست فرانسوی) و حمید عنایت (پروفسور سیاسی دانشگاه تهران که آثاری در زمینه سوسیالیسم عرب نگاشته) در صدد است تا ساختار طبقه فئودال عربستان قدیم را تشریح کند و توضیح دهد که چگونه برخی از یاران پیامبر تجار حریص و آزمندی بودند که خود را مسلمان قلمداد می کردند. (۲۵)

در ادامه این بحث آمده است که چگونه پس از مرگ پیامبر بنی امیه به خصوص عثمان، معاویه و یزید قدرت را غصب کرده و با زمین داران ستمکار و تجار فاسد هم پیمان شدند، در پروسه همین تحولات نیز قشری از روحانیون چاپلوس و متملق به وجود آمد و پیام دینامیک و پویای اسلام را با به عاریت گرفتن مفاهیم منجمد و ایستای فلسفه یونان مورد تحریف قرار دادند.

کتاب با این بحث ادامه پیدا می کند که این خیانت کاری به اسلام و نیز وجود بی عدالتی اجتماعی سوخت نارضایتی عمومی را تأمین کرد و یاران اصلی پیامبر را بر آن داشت تا صدای اعتراض خود را بلند کنند.

برای مثال ابوذر روابط مالی عثمان را قویاً مورد انتقاد قرار داد و خود برای نشان دادن یک زندگی ساده راه صحرا در پیش گرفت، همچنین فرزندان امام علی در گام نخست تلاش کردند جامعه را به وسیله نشان دادن برخی نمونه ها به مسیر درست سوق دهند و به ساده زیستی.

معنی جهاد، از جنگ مذهبی به مبارزه آزادیبخش تعویض گردید.

تعریف شهید، از شهادت مذهبی به قهرمان انقلابی تغییر کرد.

معنی مجاهد، از جنگجوی مقدس به مبارز راه آزادی تغییر یافت.

معنی تفسیر، از مطالعه مدرسه ای متون مقدس به پروسه کشف مندرجات انقلابی همان متون تبدیل شد.

تعریف اجتهاد از عمل سنتی وضع قوانین ویژه، با اتکاء به استدلالاتی از احکام مذهبی که روحانیون ارشد به خود اختصاص داده و ویژه خود می دانستند به عمل رادیکال اخذ و استخراج دروس انقلابی از همان احکام تبدیل گشت.

تعریف مؤمن، از معتقدین زاهد و پرهیزگار به مبارزان واقعی برای عدالت اجتماعی تغییر داده شد.

معنی کافر، از بی اعتقادان به خدا به افراد بی تفاوت و بی مسئولیت در قبال درد و رنج دیگران مبدل شد.

تعریف امام، از رهبر مذهبی برداشته شد و به رهبر پر جذبه و پر نفوذ انقلابی (کاریماتیک) اختصاص پیدا کرد.

معنی بت پرست، از پرستیدن بت ها و خدایان دروغی به پرستش مالکیت خصوصی منتقل گشت.

و مهمتر از همه اینها تعریف مستضعفین بود که از مردم افتاده و ضعیف، به توده های تحت ستم تغییر یافت. (کلمات مورد استفاده مجاهدین از مدت ها پیش توسط خمینی و روحانیون عامه گرا به کار گرفته می شد.)

علاوه بر این مجاهدین به سمبل ها، مراسم سالگرد و آئین های ویژه بزرگداشت شیعه ابعاد تازه ای بخشیدند، به اعتقاد مجاهدین محرم و عاشورا فقط سالگرد یک مراسم مذهبی در گرامی داشت مصائب امام حسین نیست، بلکه بیشتر فرصتی است برای تجدید عهد برای مبارزه با همه اشکال ستم و بیدادگری.

بر همین روال است داستان فاطمه همسر امام علی و زینب دختر آنها که فقط سمبل صبر و بردباری، وظیفه شناسی و فداکاری همسری و فرزندی نبوده اند، آنها الگوها و نمونه هایی هستند برای زنان که به طور فعال، مبارزه علیه بی عدالتی و ستمکاری را به نمایش گذاشتند.

و نهایتاً جامعه امام زمان که نه فقط متضمن بازگشت امام غایب است بلکه ترجیحاً به استقرار یک نظام تکامل یافته دلالت دارد، نظامی عاری از طبقات، عاری از نقصان و احتیاج، بدون جنگ، بدون بی عدالتی، بدون ستم و فساد و بدون دور از بیگانگی.

شگفت نیست که اینگونه دست کاری در الاهیات شیعه به راحتی مورد پذیرش دستگاه روحانیت نبود، مجاهدین به خود جرأت داده بودند به طور ضمنی مطرح کنند که روحانیون سنتی اسلام را به غلط تفسیر کرده و با طبقه حاکمه همکاری می کنند.

مجاهدین قرآن را بیشتر به عنوان یک سند تاریخی در نظر می گرفتند تا کلام خداوند و یک حقیقت جاویدان، آنها با جسارت تئوری ماتریالیسم تاریخی را پذیرفتند، از لنین نقل قول آوردند و اصطلاحات شناخته شده مارکس را به عاریت گرفتند.

مجاهدین به طور تلویحی اعلام داشتند که نهادها و عملکردهای کهنه و قدیمی مانند مالکیت خصوصی و عوامل نابرابری نظیر برده گی، یک پدیده موقتی و گذرا بوده که نهایتاً با توسعه جامعه انسانی نابود و مضمحل خواهد شد.

از این بدتر این که مجاهدین این جسارت را یافتند که مانند پروتستان های قرن شانزدهم اروپا که با کشیش ها درگیر شدند و یا مانند اخباری ها که در قرن هفدهم ایران با شیعه های اصولی درگیر شدند، مطرح سازند که روحانیون نه حق دارند که تفسیر متون مقدس را

به خود اختصاص دهند و نه حق دارند که از پیروان خود توقع اطاعت کورکورانه داشته باشند .

به نوشته " چگونه قرآن بیاموزیم ؟ " :

پس از همه اینها هر کس که بخواهد حق دارد که قرآن را بخواند و درک نماید ، ما البته اعتقاد نداریم که قرآن کتاب پیچیده و پوشیده ای است که فقط اندک افراد برگزیده می توانند آن را بفهمند ، ما به طور قطع اعتقاد نداریم که بقیه انسان ها به جز اندک افراد برگزیده در تاریکی و گمراهی در انتظار بمانند تا روحانیون قرآن را برای آنها باز بخوانند . (۲۹)

و عمل اجتهاد ، وضع قوانین بر اساس منابع مذهبی است ، این عمل منوط است به توانایی اخذ مفاهیم تغییرات اجتماعی و دینامیسم قرآنی ، جوهر حقیقی اجتهاد عبارت است از " پذیرش این که نوع بشر به وسیله پیشتازان آگاه خود هدایت و رهبری می شود و به طور دائمی جامعه را تغییر خواهد داد ، متأسفانه عمل اجتهاد از زمان شهادت امامان شیعه به طور کامل و همه جانبه صورت نگرفته ، در تئوری و نظر علمای شیعه بر خلاف سنی ها باب اجتهاد را مفتوح می دانند اما در عمل علمای شیعه دقیقاً مانند سنی ها در اخذ روح و جوهر واقعی دینامیسم قرآن ناتوان بوده و شکست خوردند . "(۳۰)

بنیان گذاری و شکل گیری (۸ _ ۱۹۶۳) :

بذر رویارویی نهایی بین خمینی و مجاهدین را می بایستی در این تاکتیک های ضد روحانی یافت ، هدف اصلی این تاکتیک ها البته در ابتداء روحانیت نبود بلکه امپریالیسم و سرمایه داری را شامل می شد .

به گفته مجاهدین امپریالیسم به خصوص امپریالیسم آمریکا ایران را به انقیاد کشید تا منابع طبیعی ایران به ویژه نفت را به یغما برد و ایران را به انبار کالاهای بنجل و اضافی مانند گندم ، ماشین آلات و اقلام مصرفی بدل سازد .

در همین حال سرمایه داری به رهبری دربار پهلوی ، بورژوازی کمپرادور و زمین داران قدیمی و مؤسسین جدید کمپانی ها که موفق شده بودند فنووالیسم را ریشه کن کنند ، بر کشاندن کشور به سیسم اقتصاد جهانی و سلطه کامل بر سراسر جامعه از طریق نهادهای بزرگ سرکوب نظیر ارتش ، بوروکراسی و پلیس مخفی متحد شدند .

در تقبیح و محکومیت امپریالیسم و سرمایه داری ، مجاهدین یک سلسله اتهامات طولانی ارائه دادند ، از جمله اتهامات سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی در حمایت از ۵۰ سال حکومت پهلوی .

اتهامات سیاسی عبارت بود از روی کار آوردن پهلوی ها در سال ۱۹۲۱ از طریق کودتا و تماماً به هزینه بریتانیا ، در قدرت نگهداشتن پهلوی ها در سال ۱۹۵۳ بوسیله کودتا با حمایت سازمان سیا ، به راه انداختن حمام خون در قیام ۱۹۶۳ (۱۵ خرداد ۴۲) و نیز حذف فیزیکی قهرمانان ملی ایران مانند کوچک خان ، آیت الله مدرس و خیابانی .

این اتهامات همچنین موارد زیر را در بر می گرفت:

نادیده انگاشتن قانون اساسی در اعطای امتیاز ویژه مصونیت به مستشاران نظامی آمریکا ، حاکم کردن ساواک و دادگاه های ویژه نظامی و نیز متحد شدن با غرب ، اسرائیل و دیگر رژیم های مرتجع مانند آفریقای جنوبی علیه کشورهای جهان سوم ، ملت های عرب ، مردم آفریقا و جنبش آزادیبخش ویتنام .

اتهامات اقتصادی از این قرار بود : فساد لجام گسیخته دربار ، تقویت و فربه ساختن گروه کوچکی از نور چشمی ها با هزینه کردن و بخشش از کیسه توده های فقیر و بلازده ، فروختن کشور به شرکت ها و کمپانی های غربی و پیامدهای آن و منجمله اتهام و نابودی کشاورزان مستقل ، اجار خرده پا و کارخانجات کوچک .

اتهامات اجتماعی متمرکز شده بود بر روی درماندگی رژیم از حل مشکلات وحشتناکی نظیر فقر ، بیسوادی ، بی خانمانی ، ناکافی بودن امکانات بهداشت و درمان و تعمیق هر چه بیشتر فاصله میان فقراء و ثروتمندان .

و نهایتاً اتهامات فرهنگی این موارد را در بر می گرفت : سوء استفاده از اسلام و تلاش مخفیانه برای تخریب ارزش های عمومی تشیع از طریق توسعه سراسری و سیستماتیک مصرف گرایی ، فردگرایی های خودخواهانه ، فرهنگ امپریالیستی ، شاهنشاهی ، نژاد پرستی ، به ویژه پرستش چیزی که نژاد آریانی نامیده می شد و بیماری غرب زدگی . کما این که در کتابی که اخیراً به زبان انگلیسی و با عنوان " شهرها در چنگال امپریالیسم " چاپ و منتشر شده این مسئله را مورد بحث قرار می دهند که در اکثر مشکلات کنونی ، رد پای امپریالیسم به چشم می خورد . (۳۱)

مجاهدین در بحث بیشتری تأکید می کردند اگر چه رژیم پهلوی با بیشتر طبقات به ویژه طبقه کارگر، دهقانان و بورژوازی ملی در یک رابطه خصمانه و آشتی ناپذیر بود، با این همه با به کارگیری ترور به عنوان بخش جدائی ناپذیر سیاست های دولت، می توانست در قدرت باقی بماند.

این رژیم با کاربرد ترس و ارعاب، عموم را به انفعال، بی حرکتی و تسلیم وادار می ساخت: ترس از انتقام کشی های اقتصادی و از دست دادن مشاغل، ترس از مداخله خارجی نظیر جریان آگوست (کودتای ۱۳۳۲) و نیز ترس گسترده دستگیری های خودسرانه، شکنجه و در صورت لزوم کشتار و قتل عام مردم مانند آنچه که در ژوئن ۱۹۶۳ (خرداد ۴۲) اتفاق افتاد. برای شکستن طلسم این ترس گسترده، مجاهدین ۳ عنصر دفاعی را در پیش گذاشتند: مبارزه مسلحانه، مبارزه مسلحانه بیشتر و باز هم مبارزه بیشتر مسلحانه، چنان مبارزه ای که به رژیم و به حامیان خارجی آن نشان بدهد که قادر مطلق نیستند. از اینرو بایستی شهادت به عنوان یک سنت شیعی، مقاومت و انقلاب ادامه می یافت، این بایستی به همه جهانیان نشان داده می شد که مجاهدین و مارکسیست ها حاضرند در راه مبارزه با سرمایه داری و امپریالیسم مشتاقانه از جان خود در گذرند. این بایستی برای سایر گروه ها اثبات می شد که سازمان بر این اعتقاد خود صادق است مگر نه این که شهادت آخرین نشانه بر جسته صداقت است؟ علاوه بر این هر اقدام حماسی، الهام بخش دیگران می شد که سلاح بردارند و کافی است که یکبار مردم سلاح بردارند و آنگاه تمامیت رژیم در دریای اعتراض توده ها غرق خواهد شد.

بدین ترتیب بود که مبارزه مسلحانه به یک عنصر قطعی در ایدئولوژی مجاهدین تبدیل گشت، رضا رضایی کمی پیش از مرگش طی نامه ای برای پدر و مادرش نوشت:

"ما با الهام از رسم و آئین انقلابی گری سلاح برداشتیم، اقدامی که به طور محتوم و اجتناب ناپذیر رژیم را نابود خواهد کرد، حتی اگر تا دندان مسلح باشد با شکنجه گاهها، دستگاه تبلیغاتی و تسلیحات گران قیمت مدرن.

این عمل ما چنان است که می تواند بر همه انواع موانع غلبه یابد، موانعی مانند شکنجه تحت فشار قرار دادن خانواده ها و یا اعدام، که ما این که هم اکنون مزدوران ساواک از خود می پرسند: "چه چیز این جوانان را از شکنجه در زیر شکنجه نگاه می دارد؟" نمونه های قهرمانی و شجاعت، فداکاری و فدا شدن و شهادت امروز ما، آزادی فردای همه مردم را تضمین خواهد نمود. (۳۲) در همین زمینه مهدی رضایی بردار جوان تر رضا در جریان محاکمه خود در دادگاه گفت: "هیچ انگیزه و کشش و سوسه انگیز اجتماعی مانند شغل مهم، درآمد کلان، اتومبیل شیک و یا پرستیژ اجتماعی وجود ندارد که ما را از پرداختن به مبارزه مسلحانه باز دارد. نگرانی ما، خودمان و یا خانواده هایمان نیست - اگر چه سخت دلواپس این عزیزان هستیم - بلکه ما نگران تمام مردم هستیم، وقتی یکی از هموطنان ما، خواه در تهران، بلوچستان و یا شیراز از فقر و گرسنگی و ستم رنج می برد ما احساس می کنیم در رنجیم و به همین دلیل است که راه مبارزه مسلحانه را برگزیدیم.

تنها همین راه است که می تواند ما را به ایده آل هایمان برساند، ایده آل هایی مانند جامعه بدون طبقات، آزاد، مولد و بارآور. (۳۳) همین مسئله با دقت بیشتری در دادگاه یکی دیگر از مجاهدین مطرح گردید، وی پس از تأکید بر این که "همه روزها عاشورا است و همه سرزمین ها کربلا" گفت: تاریخ یک درس روشن به سازمان ما آموخت و آن این که تنها راه دست یافتن به آزادی مبارزه مسلحانه است. (۳۴).

او توضیح داد که جمع بندی سازمان در این مورد تنها بر اساس نمونه و عمل امام حسین نبود، بلکه همچنین از تاریخ دیگر کشورها و سایر ملل نیز متأثر بود، مانند الجزایر، چین، ویتنام، کوبا و نیز قهرمانان پیشین ایران به ویژه کوچک خان - که در جریان مبارزه در جنگل کشته شد.

مصدق که پس از مدت کوتاهی در مسلح کردن مردم از قدرت ساقط گشت و البته تظاهرات ۱۹۶۳ (خرداد ۴۲) که مردم با دست خالی و بدون سلاح به خیابان ها آمدند و مانند بره قتل عام شدند.

بنابراین ایدئولوژی مجاهدین ترکیبی بود از عناصر اسلامی، شهادت طلبی های شیعی، تئوری های کلاسیک مارکسیسم در زمینه جنگ طبقاتی، جبر تاریخی، مفاهیم عمومی مارکسیستی، مبارزه مسلحانه و جنگ پارتیزانی و حماسه آفرینی ها و شجاعت های انقلابی. مجاهدین از بازرگان، طالقانی و عمار اوزگان این نظریه را اخذ کردند که اسلام نه تنها با عقل، علم و مدرنیته سازگاری دارد، بلکه مذهب اصلی جهان است که از برابری انسان ها، عدالت اجتماعی و آزادی ملت ها قویاً و صمیمانه دفاع می کند. مجاهدین از مارکس آگاهی های اقتصادی، تاریخی و اجتماعی، به خصوص مفهوم جنگ طبقاتی را فرا گرفتند، از لنین نیز تحلیل اقتصادی امپریالیسم و رد و تحقیر انقلابی همه اشکال رفرمیسم را کسب کردند.

مجاهدین از چه گوارا و رژی دبره این مطالب را آموختند، مباحثات معاصر درباره وابستگی کشورهای جهان سوم، بحث و جدل های چپ نو علیه احزاب قدیمی کمونیست به ویژه علیه تفکراتی قدیمی مبنی بر ترجیح کار از پایین نسبت به عمل انقلابی، برتری اتحادیه های کارگری نسبت به اتحادیه های مبارزاتی، ترجیح کارگران صنعتی نسبت به روشنفکران رادیکال، برتری اتحاد تاکتیکی نسبت به وحدت

اصولی و نیز علیه نظریه برتری مبارزه سیاسی نسبت به مبارزه مسلحانه .

و نهایتاً مجاهدین از ماریگلا و گولن (آنارشویست اسپانیایی مقیم آمریکای جنوبی) تفسیر مدرن استراتژی باکونین در زمینه برپایی انقلاب را آموختند ، به موجب این استراتژی یک گروه کوچک اما خوب سازمان یافته ، قویاً مسلح و انقلابی که علناً و با جسارت ، مقامات رسمی را مورد تهاجم مسلحانه قرار دهد ، عملیات قهرمانانه اش الهام بخش دیگران می شود تا مطالبات اجتماعی را پیگیری کنند و سرانجام تمامیت دولت را متلاشی و نابود خواهند کرد .

بدین ترتیب بود که نظریه آنارشویست روسی قرن نوزدهم مبنی بر " تبلیغ به وسیله عمل " وارد ایران گردید و به طور اجتناب ناپذیر مفهوم قهرمانی و حماسی شیعی را تقویت نمود .

البته مجاهدین نسبت به نفوذ مارکسیسم ، مدرنیته و سبک کار کلاسیک هوشیار بودند ، آنها مارکسیست بودن _ حتی سوسیالیست بودن خود را شدیداً رد می کردند ، سه مسئله مشوق این رد و انکار بود :

اول : مجاهدین عمیقاً باور داشتند که انسان دارای یک روحی _ یک جان ، یک زندگی پس از مرگ و نیز ذات و نهادی خدا جوست و نیز ادراک و احساسی که با فلسفه مارکسیسم وفق ندارد .

چنان که سازمان از همان روزهای اول بحث می کرد که سخت مشتاق آموزه های جامعه شناسی مارکسیستی است ، اما به طور قاطع فلسفه مارکسیسم را رد می کند ، سازمان جبر تاریخی را می پذیرفت اما جبر اقتصادی را نه ، به مبارزه مسلحانه اعتقاد داشت به انکار وجود خدا نه ، دیالکتیک را قبول داشت اما متافیزیک مربوط به انکار خدا را نه .

هیچ زمینه ای مطلقاً برای ابراز شک _ حتی برای نقد _ در خلوص این اظهارات مذهبی وجود ندارد ، این بی صداقتی محض خواهد بود که ناظرین بدون اشاره به دژخیمان شک و شبه ای را در این مورد مطرح سازند ، چرا که قربانیان استوار و ثابت قدم در دفاع از ایمان اسلامی خویش اعدام شدند .

دوم : بسیاری از مجاهدین از خانواده های بازاری بودند ، خانواده هایی که تشیع بخش مهمی از فرهنگ آنان را تشکیل می داد و مارکسیسم از دهه ۱۹۴۰ از نظر آنها به عنوان یک تهدید اصلی ایدئولوژیکی برای اسلام محسوب می شد .

لذا هرگونه حمایت از مارکسیسم به معنی گسستن همه پیوندهای خانوادگی و پیشینه اجتماعی آنان بود ، این مسئله همچنین آنان را از کل جامعه بازاری از جمله کسبه فقیر ، شاگردهای جوان بازار و روحانیون سطح پایین بیگانه می ساخت ، از این رو مجاهدین به رغم رادیکالیسم سیاسی شان تمایل نداشتند که خود را از خانواده هایشان و اصل و ریشه فرهنگی شان جدا سازند .

سوم : مجاهدین معتقد بودند که از نظر مردم ایران و جامعه بازاری ، مارکسیسم مترادف است با انکار ماده گرایانه خدا ، انکار ماده گرایانه خدا مترادف است با حرص و آز ، منفعت طلبی ، فساد ، بی بند و باری ، نداشتن اخلاق ، لذت جویی ، بت پرستی و خلاصه و در یک کلام فساد و انحطاط اخلاقی .

به نوشته یکی از جزوات مجاهدین رد مذهب در جامعه ای که توده های مردم مذهبی هستند و مذهب نیز انقلابی است و ضد امپریالیسم به معنی رد کردن دین این مردم و نادیده گرفتن انقلابی بودن و احساسات ضد امپریالیستی آنها است . (۳۵)

مجاهدین همچنین احساس می کردند که مردم کوچه و خیابان به طور کلی مارکسیسم ، لیبرالیسم ، سوسیالیسم و نیز سلبر ایسم ها را واردات از غرب دانسته و آنها را بیماری عمومی غرب زدگی می پنداشتند .

چنان که رجوی سال ها بعد تصدیق کرد که سازمان از پذیرفتن عنوان سوسیالیست به این خاطر سرباز زد که استفاده از چنین ترم هایی برای افکار عمومی تداعی کننده انکار وجود خدا و ماده گرایی و غرب زدگی بود . (۳۶)

دقیقاً به همین دلایل رژیم شاه سخت علاقه داشت که برجسب مارکسیست اسلامی و مارکسیست های مسلمان را به مجاهدین بچسباند ، مجاهدین نیز با این توطئه و عنوان سازی رژیم مقابله می کردند .

یکی از رهبران مجاهدین در جریان دادگاه خود اعلام نمود : " این رژیم ادعا می کند که ما عناصری التقاطی ، بی سواد و گمراهی هستیم که اسلام را با مارکسیسم آمیخته ایم ، این رژیم مدعی است که برای خلوص و پاکیزگی اسلام نگران است ، حال آن که فقط در صدد این است که به ما برجسب بزند و میان اپوزیسیون بذر جدایی بپاشد . (۳۷) این تمام علت مارک زدن و متهم کردن ما از سوی رژیم است (۳۸) .

شرح این موضوع در جزوه ای با عنوان " پاسخ به اتهامات اخیر شاه " با جزئیات بیشتری آمده است :

شاه از اسلام انقلابی هراس داشت و به همین دلیل دائماً جیغ می کشید که مسلمان ها نمی توانند انقلابی باشند ، در ذهن او یک مرد ، یا مسلمان بود یا انقلابی ، و نمی توانست هم مسلمان باشد و هم انقلابی . اما در دنیای واقعی عکس این وجود داشت ، واقعیت این بود : یک مرد یا انقلابی است یا مسلمان واقعی نیست

رژیم سخت در تلاش است تا به نحوی مارکسیست ها و مسلمان ها را از یکدیگر جدا کند ، از نظر ما تنها یک دشمن اصلی وجود دارد ،

امپریالیسم و دست نشانندگان و همکاران منطقه ای آن .

کلوله های ساواک ، شکنجه گران ساواک و دژخیمان ساواک تفاوتی میان مسلمانها و مارکسیست ها قائل نیستند ، نتیجتاً در شرایط کنونی میان انقلابیون مسلمان و انقلابیون مارکسیست اتحاد ارگانیک هست . چرا ؟
جواب روشن است : اسلام و مارکسیست البته یکسان نیستند اما با این وجود اسلام به مارکسیسم قطعاً نزدیکتر از رژیم پهلوی است ، اسلام و مارکسیسم درس های مشابهی آموخته اند ، برای این که آنها علیه بی عدالتی جنگیده اند ، اسلام و مارکسیسم دارای پیام واحدی هستند ، شهادت ، مبارزه و فداکاری الهام بخش هر دو آنها است .
چه کسی به اسلام نزدیکتر است : ویتنامی ها که با آمریکای امپریالیسم می جنگند یا شاه که با صهیونیسم و امپریالیسم همکاری و همدستی دارد ؟ (۳۹)

سیمای اصلی ایدئولوژی مجاهدین به روشنی در آرم رسمی سازمان نمایان است ، این آرم اول بار در سال ۱۹۷۲ نشر بیرونی یافت ، در قسمت پایین این آرم با خط درشت فارسی نوشته شده " سازمان مجاهدین خلق ایران " و بر روی این نوشته تاریخ ۱۳۴۴ سال بنیانگذاری سازمان حک گردیده است .

در بالاترین جایگاه آرم به خط عربی آیه بسیار معروفی از قرآن مبنی بر " وعده پادشاه عظیم خداوند به مجاهدین _ آنان که به جهاد پرداختند " ، قرار دارد ، دست برافراشته ای که تفنگی را مشت کرده در کانون آرم ، مبارزه مسلحانه را سمبلیزه می کند .
داس و سندان به نشانه نمایندگی و حمایت از دهقانان و طبقه کارگر در طرحی از جغرافیای ایران که حاکی از احساسات ناسیونالیستی سازمان است دیده می شود ، شاخه زیتون ترجمان آرزویی برای صلح احتمالی جهانی و علامت نصف النهار در آرم بیان چشم اندازی بین المللی از سازمان را به نمایش می گذارد .

دایره بزرگی نیز گرداگرد آرم را می پوشاند ، آرم سازمان به طور ثابت به رنگ سرخ چاپ می شد ، رنگی که هم با رادیکالیسم بین المللی و هم با شیعه ایسم آمیخته بود و تطبیق داشت ، رنگ سرخ پرچمی بود که در نقطه ای که امام حسین در نبرد به زیر افتاد به زمین زده شد .

آثار اولیه مجاهدین نخستین تلاش برای ارتقاء یک تفسیر رادیکال و سیستماتیک از اسلام شیعی در ایران را به نمایش می گذارد ، به رغم انجام چنین تلاش و ایفای چنین نقشی جهانیان می دانند که تبیین رادیکالیسم شیعی چندان به مجاهدین بر نمی گردد و اکثراً به علی شریعتی مربوط می شود .

آثاری چنان گسترده که شریعتی را به عنوان ایدئولوژی اصلی انقلاب ایران در تاریخ نشانند ، مجاهدین به دلایل متعددی تحت الشعاع شریعتی قرار گرفتند : مجاهدین یک سازمان زیر زمینی بود که خود را تا سال ۱۹۷۲ به صورت مخفی نگاه داشتند .
از این رو نمی توانستند ریسک چاپ و توزیع آثار خود را بپذیرند ، کما این که آثار اولیه مجاهدین هنوز به سختی به دست می آید ، اما شریعتی به عنوان یکی از اعضاء و سخنرانان حسینیه مشهور ارشاد از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۲ می توانست به طور منظم دروسی را ارائه دهد .
دروسی که وسیعاً هم به صورت کتاب و جزوه و هم به صورت کاست انتشار می یافت و به گردش در می آمد ، کتب و جزوات دروس شریعتی بعداً نیز به صورت مجموعه آثار وی به فروش می رسید .

این معمولاً پذیرفته شده بود که بنیان گذاران مجاهدین هوادار شریعتی بودند ، در حقیقت آنها نظرات و ایده هایشان را خود توسعه و تکامل بخشیدند ، اما نه جدای از شریعتی . منتها چند سالی قبل از برگزاری سخنرانی ها و دروس شریعتی در حسینیه ارشاد .
شریعتی هیچگاه شخصاً مطرح نساخت که بنیان گذاران مجاهدین هوادار وی بودند ، اما بلافاصله پس از آن که آنها اعدام شدند شریعتی در برابر " اسلام حنیف " تعظیم نمود و شهادت آنان را به عنوان بالاترین شکل مسلمانی مورد ستایش و تمجید قرار داد .
وی حتی تلویحاً خود را نسبت به مجاهدین در موضع زینب نشانند . (زینب خواهر امام حسین بود که کلامی بلیغ و فصیح داشت ، او در واقعه کربلا زنده ماند تا ایمان و عقیده حقیقی و راستین را زنده نگاه دارد) . (۴۰)

امتیازی که شریعتی داشت به خاطر این مسئله بود که رهبران مجاهدین در آغاز دهه ۱۹۷۰ آگاهانه تصمیم گرفتند اسلام رادیکال را از طریق آثار خود کمتر تکثیر و منتشر سازند _ آثاری که ممنوع نیز بود _ و بیشتر آثار شریعتی را باز تکثیر می کردند .
آثاری که نسبت به نوشته جات خود مجاهدین فقط در نکات کوچکی تفاوت داشت . (این نکات کوچک و ظریف که فقط در درون سازمان در مورد آنها بحث می شد در پایان قسمت بعدی مورد بررسی قرار خواهد گرفت) .
در نتیجه ایدئولوژی مجاهدین در داخل و خارج ایران اساساً توسط شریعتی پخش شد .

«سألهای سازنده و شکل دهنده»

عملکرد سالهای آغازین: (۱۹۶۸ تا ۱۹۷۱)

مجاهدین غالب سالهای بین ۱۹۶۵ تا ۶۸ را به تکامل ایدئولوژی خود پرداختند، از جمله برپایی مباحث گروهی، نوشتن جزوات، مطالعه مسائل ایران معاصر به ویژه مشکلات دهقانی، اصلاحات ارضی سال ۱۹۶۳ و مطالعه قیام زودگذر ۱۹۶۷ تا ۶۸ روستاییان کردستان. در آغاز قیام کردستان مجاهدین تیمی تشکیل دادند تا مسائل دهقانی به ویژه در کردستان را بررسی کند، تیم بررسی بعد از مسافرت های فراوان در غرب ایران، جزوه ای تحت عنوان "روستا و انقلاب سفید: بررسی شرایط انقلابی روستاهای ایران" تنظیم نمود.

برغم عنوان این جزوه و اسناد بسیاری از فقر روستاهای ایران، گروه به این نتیجه رسید که به اصطلاح اصلاحات ارضی، پنانسیل انقلابی را از دهقانان ایرانی ربوده و به همین خاطر انقلاب آینده شانس بیشتری دارد که از شهرها شروع شود تا روستاها. (۱)

در بهار سال ۱۹۶۸ مجاهدین تصمیم گرفتند که ادامه فعالیت خود را گسترش دهند، در تهران جلسه ای سری تشکیل داده و کمیته مرکزی را با کادر مرکزی جدید تعویض کردند، کادر مرکزی جدید که مجموعاً ۱۶ تن اعضای آن را تشکیل می دادند عبارت بودند از: ۱۲ عضو کمیته مرکزی سابق (حنیف نژاد، سعید محسن، بدیع زادگان، عسگری زاده، مشکین فام، میهن دوست، احمد رضایی، باکری، محمد بازرگانی، بهمن بازرگانی و رجوی) و دو تن از تیم ایدئولوژی (رضایی و روحانی) و دو تن دیگر منسوب به X و Y. این دو نفر که هویت آنان تا کنون ناشناخته مانده از دوستان نزدیک بنیان گذاران مجاهدین بودند و در جلسات بحث های اولیه از ابتدا فعال بودند اما در اواخر ۱۹۶۰ اعتقادات مذهبی خود را از دست داده و از گروه خارج شدند.

در اواسط دهه ۶۰ کادر مرکزی کل سازمان را دوباره سازماندهی کرد، تیم انتشارات را به وجود آورد و ضمیمه تیم ایدئولوژی نمود، همچنین تیم های اطلاعاتی، ارتباطات و تدارک برای آماده سازی مبارزه مسلحانه را ایجاد کرد. تیم روستایی را بر این اساس که در ایران مبارزه مسلحانه از شهرها آغاز می شود منحل ساخت، افراد را در تیم های دو تا سه نفره و در گروه هایی شامل ۳ تیم سازماندهی کرد، این گروه ها فقط به صورت عمودی با یکی از اعضای تعیین شده کادر مرکزی ارتباط داشتند. اعضای گروه تشویق می شدند که به صورت کمونی در خانه های تیمی زندگی کنند تا بدین وسیله با یکدیگر بهتر آشنا شده و از امکانات حداکثر استفاده به عمل آید و اگر امکان داشت با یکدیگر ازدواج نمایند.

برغم تفاوت های تاکتیکی مجاهدین از بازار و نهضت آزادی کمک های مالی دریافت می کردند، چنان که یکی از دوستان بازرگان بعد از انقلاب اذعان داشت که نهضت آزادی از بازار برای مجاهدین کمک مالی جمع می کرد تا آنها بتوانند با رژیم شاه مبارزه کنند. (۲)

این کمک ها مجاهدین را قادر ساخت تا بر عکس فدائیان مارکسیست بدون مصادره از بانک های دولتی سازمان خود را بنیاد نهند. کادر مرکزی با سازمان آزادیبخش فلسطین به ویژه الفتح که بعد از جنگ ۱۹۶۷ اعراب با اسرائیل امتیازاتی کسب کرده بود ارتباط برقرار کرد، آنان روحانی را به پاریس اعزام داشتند تا با مقامات سازمان آزادیبخش فلسطین برای امکان آموزش های نظامی ایرانیان داوطلب در کمپ های الفتح به گفتگو بپردازد.

پس از آن که روحانی نتوانست با مسئولین رسمی الفتح در پاریس تماس حاصل کند، کادر مرکزی افرادی را مخفیانه به قطر و دوبی فرستاد که از شانس موفقیت بهتری برخوردار بود.

در جولای ۱۹۷۰ هفت نفر از اعضای رهبری (بدیع زادگان، رضا رضایی، باکری، مشکین فام، رجوی، حق شناس و محمد بازرگانی) ایران را به قصد اردن و لبنان برای پیوستن به الفتح (PLO) ترک کردند.

آنان چند ماهی را در اردوگاه های فلسطینی به سر بردند و پس از بازگشت آنها ۶ نفر دیگر فرستاده شدند، بین سال های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹ مجاهدین جمعاً ۳۰ نفر را به فلسطین اعزام داشتند.

سازمان سیا و منافع آمریکایی در مورد شمار اعزامی به شدت اغراق کرده و آنها را صدها نفر می دانستند. (۳) گروه ۶ نفره دوم در راه بین دوبی و اردن به خاطر مسافرت با گذرنامه جعلی توسط پلیس محلی دستگیر شدند، بعد از گذراندن ۴ ماه در زندان دوبی به ساواک تحویل داده شده و به ایران پرواز داده شدند.

اما مشکین فام، روحانی و نفر سومی که برای تحقیق به دوبی آمده بود در پرواز با همان هواپیما آن را به گروگان گرفته و به بغداد بردند، در بغداد مقامات عراقی که در این رابطه به ساواک مشکوک شده بودند هر ۹ نفر را به زندان انداخته و حتی شکنجه کردند.

بالاخره با مداخله الفتح آنان آزاد شده و روانه سوریه گشتند، البته قبل از حرکت بایستی هفته ای در بیمارستان بغداد می ماندند تا از میهمان نوازی عراقی ها بهبودی می یافتند، گر چه خبر این هواپیما ربایی در رسانه های جهان منعکس شد اما هیچ کس حتی ساواک متوجه نشد که این اقدام توسط یک سازمان جدید صورت گرفته است.

در واقع سالها بعد وقتی که ساواک جزئیات عملیات اپوزیسیون را بررسی کرد آشکار شد که مقامات ایرانی نمی دانستند که هواپیما ربایی دوبی توسط سازمان چریکی جدیدی طراحی و به اجرا گذاشته شده بود. (۴)

مجاهدین آغاز عملیات چریکی خود را به بازگشت تعداد کافی اعضای خود از فلسطین موکول کرده بودند ، اما اتفاق غیر منتظره ای آنان را واداشت که به شروع عملیات سرعت بیشتری ببخشند .

در هشتم فوریه سال ۱۹۷۱ سیزده تن از اعضای سازمان مارکسیستی فدائیان خلق با یک عملیات متهورانه ، پاسگاه سیاهکل واقع در استان جنگلی گیلان را مورد تهاجم قرار دادند .

واقعه سیاهکل به عنوان اولین نمایش برجسته چریکی در تاریخ معاصر ایران برای مجاهدین و دیگر گروه های زیر زمینی که به عملیات مسلحانه فکر می کردند نقش تسریع کننده داشت ، به گفته مجاهدین سیاهکل سازمان مجاهدین را به علمیات واداشت تا تنها فدائیان پیشقراول مبارزه مسلحانه نباشند .(۵)

مجاهدین تصمیم گرفتند علمياتی به همان اندازه برجسته به مرحله اجرا بگذارند و آن بر هم زدن جشن های پرخرج و افراطی ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بود که در ماه اوت ۱۹۷۱ برگزار می شد .

آنها تصمیم گرفتند که مرکز اصلی برق واقع در تهران را منفجر کرده و بدین وسیله جشن را در تاریکی فرو ببرند ، با یکی از کمونست های با سابقه که در زندان در جریان قیام ۶۹ (۱۵ خرداد) با او هم بند بودند تماس گرفتند ، غافل از این که او طی این مدت به عامل پلیس تبدیل شده بود .

در نتیجه ساواک تعدادی از رهبران مجاهدین را به مدت ۷ ماه زیر نظر داشت و در ۲۳ اوت یعنی چند روز مانده به بمب گذاری ، ۳۵ تن از آنان را دستگیر کرد ، ۴ تن از اعضای گروه که دستگیر نشده بودند تلاش کردند که شاهزاده شهرام (برادر زاده شاه) را به امید معاوضه با اعضای دستگیر شده به گروگان بگیرند .

اما گادرهای مسلح او تلاش های آنان را خنثی ساختند ، پس از بازجویی های طولانی ساواک هفتاد تن دیگر را همراه با خانواده و دوستان شان دستگیر کرد که تعدادی از آنان پس از مدتی به علت نداشتن مدرکی علیه آنان آزاد شدند .

محاكمه جمعی : (۱۹۷۲)

در خلال سال ۷۲ ، ۶۹ تن از دستگیر شدگان را برای محاکمه به دادگاه نظامی تحویل دادند : ۱۵ تن در اوایل فوریه ، ۲۰ تن در اواسط فوریه و ۳۴ تن در اواخر بهار ، این ۶۹ تن تقریباً نصف اعضای مجاهدین را تشکیل می دادند .

تمامی آنها به در اختیار داشتن سلاح ، تلاش برای سرنگونی مشروطه سلطنتی ، مطالعه آثار مخربی مانند آثار مارکس ، مائو و چه گوارا متهم شدند ، برخی از آنان به هواپیما ربایی ، قاچاق اسلحه ، عبور غیر قانونی از مرز ، جعل پاسپورت ، توطئه برای بمب گذاری در مراکز عمومی ، تماس با جاسوسان خارجی و تلاش برای گروگان گیری شاهزاده شهرام متهم شده بودند .(۶)

در آغاز محاکمات مقامات هنوز به غلط فکر می کردند با شاخه نظامی نهضت آزادی مواجه هستند و نه سازمانی مستقل . به تدریج که محاکمات ادامه می یافت زندانیان آشکار می ساختند که متعلق به سازمان دیگری هستند با نام سازمان مجاهدین خلق ایران .

نخستین بار که این نام به طور کامل و به صورت نوشته پدیدار شد در سال ۱۹۷۲ بود در بیانیه ای که با راهنمایی اعضای درون زندان و توسط آنهايي که دستگیر نشده بودند در بیروت منتشر شد .

در آن بیانیه اعلام شده بود که سازمان به مدت ۶ سال است که فعالیت داشته و هدف ایجاد آن حل تضاد اصلی بین خلق و رژیم وابسته به سازمان سیا (آمریکا) می باشد و تنها راه دستیابی به این هدف توسل به مبارزه مسلحانه است .(۷)

همچنین در آن بیانیه از قهرمانان مارکسیست سیاهکل تجلیل شده بود ، اعضای سازمان بعداً تصریح کردند که انتخاب نام مجاهدین بخشاً به خاطر وجهه مذهبی و بخشاً به خاطر این بوده که بخشی از داوطلبان مسلح جنبش مشروطه به همین نام خوانده شده اند . اما بیش از همه دلیل انتخاب نام مجاهد این بود که چریک های مارکسیست نام دلخواه فدائیان را برگزیده بودند .

(قابل توجه این که در انقلاب مشروطه داوطلبان مسلحی که وابسته به احزاب لائیک بودند خود را مجاهدین می نامیدند ، در صورتی که داوطلبان مسلح متحد رهبری مذهبی خود را فدائیان نامیدند ، به هر حال تاریخ اغلب نقطه قوت مبارزان جوان نیست .)

در میان محاکمه شوندگان ۱۱ تن از ۱۶ نفر عضو کادر مرکزی منتخب در سال ۱۹۶۸ دیده می شدند که عبارت بودند از : حنیف نژاد ، سعید محسن ، بدیع زادگان ، عسگری زاده ، مشکین فام ، میهن دوست ، صادق ، باکری ، رجوی ، بهمن بازرگانی و محمد بازرگانی .

۵ تن که در زندان نبودند نیز عبارت بودند از : روحانی که همراه حق شناس به هنگام دستگیری در مأموریتی در خارج کشور به سر می بردند ، X و Y که هر دو سیاست را در سال ۱۹۷۱ رها کرده بودند .

رضا رضایی که قبل از آغاز محاکمات از زندان گریخت و احمد رضایی برادر رضا رضایی که در سال ۱۹۷۱ پلیس را فریفت اما در ژانویه ۷۲ مورد محاصره قرار گرفت که ترجیح داد با نارنجک خودکشی کند تا به دست شکنجه گران ساواک بیافتد ، بدین ترتیب احمد رضایی

اولین شهید مجاهدین محسوب می شود .

موقعیت و خاستگاه اجتماعی ۶۹ تن دستگیر شده تقریباً همانند اعضای اصلی و اولیه بود، از نظر شغلی شامل ۲۷ مهندس، ۲۴ دانشجو (۱۳ تن رشته مهندسی)، ۴ کارمند با مدرک لیسانس، ۴ دبیر دبیرستان، ۴ حسابدار، ۲ استاد دانشگاه، ۲ دکتر، ۲ کسبه بازار و یک خیاط سابق که به عنوان راننده قطار استخدام شده بود.

در زمینه آموزش همگانی به جز ۳ نفر دانشگاهی بودند که اکثر آنان یا در دانشگاه تهران و یا در دانشگاه صنعتی آریا مهر تحصیل کرده بودند، تنها یک نفر از آنها یعنی محمد غرضی در غرب تحصیل کرده بود که رابطه ای جزئی با سازمان داشت. به لحاظ سنی ۲۶ تن آنان بین ۲۰ تا ۲۵ سال، ۲۲ تن بین ۲۵ تا ۳۰ سال و تنها ۱۳ تن از آنان بالاتر از ۳۰ سال سن داشتند، مسن ترین آنان عزت الله سحابی پسر دوست نزدیک بازرگان بود که به خاطر فعالیت در نهضت آزادی و نه مجاهدین دستگیر شد. به لحاظ جغرافیایی بیشتر آنان یا اهل تهران بودند و یا در استان های فارس زبان کشور، از ۶۱ تن که محل تولد شان معلوم است ۲۲ تن از تهران، ۲۴ تن از اصفهان، شیراز، کاشان، یزد، اراک، مشهد، قزوین، طیس و جهرم، ۹ تن از آذربایجان، ۴ تن از کردستان و فقط ۲ تن از استان های شمالی و بالاخره به لحاظ پایگاه طبقاتی اکثر آنان در طبقات متوسط سنتی متولد شده بودند. از ۶۰ تن که پایگاه طبقاتی شان مشخص است، ۳۲ تن از خانواده های بازاری، ۵ تن از خانواده روحانی و ۱۹ تن از طبقات متوسط بودند و تنها ۴ تن به طبقات پایین تعلق داشتند شمار بسیاری از آنان نه فقط دوست دانشگاهی بودند بلکه به طور سببی و نسبی خویشاوند یکدیگر نیز محسوب می شدند، ۲۰ تن آنان برادر یکدیگر و حداقل ۵ تن برادر زن و شوهر خواهر یکدیگر بودند.

محاکمات در دادگاه علنی شروع شد اما پس از این که خبرنگاران خارجی از شکنجه زندانیان گزارش دادند (۸). دوربین ها را از دادگاه جمع کردند، یک حقوقدان فرانسوی که از طرف دانشجویان در تبعید شاهد محاکمات بود گزارش داد: اعضای اصلی گروه به طور وحشتناکی در زندان بدنام اوین شکنجه شده اند، وکیل مدافع انتصابی آنان دارای مدرک حقوقی نیست و حتی به پدر و مادر زندانیان اجازه ورود به دادگاه را نداده اند (۹).

با وجود همه این احتیاطات رهبران گروه از فرصت استفاده کرده و کلیت رژیم را محکوم نمودند و به فاصله کوتاهی دفاعیات آنان در محکومیت رژیم در دانشگاه ها دست به دست می گشت.

سعید محسن که دفاعیاتش بیش از سه ساعت به طول انجامید با آیه مشهوری از قرآن آغاز نمود که می گوید خداوند به مؤمنین فرمان داده است که در حمایت از نیکی ها علیه پلیدی ها بجنگند (۱۰).

او سخنانش را با ارائه تحلیلی طولانی از شرایط ایران معاصر ادامه داد و گفت که کشور در حالت جنگ داخلی به سر می برد، در یک طرف مردم هستند و در طرف دیگر رژیم فاسد، استثمارگر و دیکتاتور.

سعید محسن جسورانه اعلام نمود: ما از شما انتظاری نداریم، شما فقط زبان خشونت را می شناسید، چرا که ما به چشم خود دیدیم با جنبش ژوئن (۱۵ خرداد) چه کردید، وی اضافه نمود که افتخار می کند که به عنوان "خرابکار" محاکمه شود. چرا که دولت و وسایل ارتباط جمعی وابسته به آن دقیقاً همین کلمه را برای رزمندگان راه آزادی در الجزایر، کوبا، ویتنام و فلسطین و همچنین قهرمانان شهید سیاهکل به کار می برند، وی تأکید نمود:

"شرایط کنونی هیچ راهی باقی نگذاشته الا توسل به مبارزه مسلحانه علیه رژیم سلطنتی، چرا ما از مبارزه مسلحانه دفاع می کنیم؟ ما از مبارزه مسلحانه به این خاطر حمایت می کنیم که تجارب انقلابی دیگر کشورها و نیز تجربه ۷۰ سال اخیر تاریخ ایران را به دقت مورد مطالعه و بررسی قرار داده ایم.

به ویژه جنبش مشروطه و شکست آن توسط رضاخان، ساقط کردن دکتر مصدق در کودتای ننگین اوت ۱۹۵۳ و البته کشتار خونین ۱۵ خرداد، علاوه بر این تجربه انقلابی ویتنام، کوبا، الجزایر و فلسطین راه نوینی را پیش روی ما گشوده است..... برای ما دو راه بیشتر وجود ندارد یا پیروزی یا شهادت."

سعید محسن سخنان خود را با یادآوری این نکته به پایان رساند که ممکن است قیام امام حسین به لحاظ نظامی شکست خورده باشد، اما او قطعاً سنتی زنده از مقاومت و مبارزه مسلحانه و امید به این که بالاخره روزی مؤمنان جامعه بی طبقه را ایجاد خواهند کرد، بر جای نهاد.

ناصر صادق نیز به همین اندازه جسارت نشان داد و با اعلام این مطلب آغاز کرد که با وجود آن که اتهامات افتخار آمیز مبنی بر تلاش برای سرنگونی رژیم را با کمال میل می پذیرد، اما از این فرصت استفاده کرده و توضیح می دهد که چرا او و همفکرانش به مبارزه مسلحانه روی آورده، چرا زیر شکنجه مقاومت کرده و چرا نسل های آینده رژیم را به خیانت متهم خواهند کرد و نه او را.

سپس با نگاهی به تاریخ نشان داد که شکست مصدق به خاطر پافشاری آنان بر رفرم بوده و نه انقلاب و اتخاذ روش های مسالمت جویانه تا مبارزه مسلحانه، صادق توضیح داد که قیام ژوئن (۱۵ خرداد) تمام احتمالات در رابطه با تغییرات مسالمت جویانه را از بین برد.

چرا که درخواست مردم برای حقوق طبیعی خود، یعنی عدالت و قانون، با توپ و تانک و مسلسل جواب داده شد، وی در ادامه سخنان خود رژیم را متهم کرد که بعد از سیاهکل بر شدت عمل وحشیانه خود افزوده، هر چه بیشتر به امپریالیسم غرب وابسته شده، به دستور خارجی ها به پلیس خلیج فارس مبدل گردیده و با تبلیغات فرهنگ غرب، هویت ایرانیان را از بین برده است.

صادق سخنانش را با این آیه قرآن به پایان برد که می گوید: ظالمان به زودی خواهند فهمید که به روزهای آخر خود نزدیک می شوند، در اینجا و در خلال این دفاعیات بود که متهمین برای اولین بار معترف شدند که وابسته به گروهی هستند که نامش سازمان مجاهدین خلق ایران است. (۱۱)

دفاعیات رجوی بیشتر بر روی سیاست های خارجی رژیم متمرکز شده بود، وی با این بحث شروع کرد که بیشتر مشکلات جهان توسط امپریالیسم ایجاد شده، کشورهای تحت سلطه توسط شرکت های چند ملیتی و بانک های غربی استثمار شده و ایالات متحده رژیم های دست نشانده خود را در ویتنام، اردن، عربستان سعودی و ایران به وجود آورده است.

رجوی در بحث خود ادامه می دهد که امپریالیسم آمریکا بدون تردید دشمن اصلی ایران است، اولاً به خاطر کودتای ۲۸ مرداد و ساقط کردن مصدق و ثانیاً به خاطر مسلح ساختن رژیم خونخواری که جنایت ۱۵ خرداد را مرتکب شده است.

رجوی در نتیجه گیری خود تأکید کرد که اکنون هدف اصلی آزاد ساختن ایران است از سلطه امپریالیسم آمریکا، در اینجا وقتی که دادستان سخن او را قطع کرد و پرسید برای چه اسلحه انبار کرده اید؟ رجوی پاسخ داد: برای مقابله با تو. (۱۲)

میهن دوست در دفاعیات خود حتی جسورانه تر رژیم را رد کرد، او اعلام نمود که همانند دیگر ایرانیان با الهام از قیام ۱۵ خرداد و جنبش های ویتنام، فلسطین، الجزایر و آمریکای لاتین به مبارزه مسلحانه روی آورده است. (۱۳):

“ما مبارزه مسلحانه را انتخاب کرده ایم، زیرا که بین شما قضات که نماینده رژیم هستید و ما فقط زبان گلوله می تواند حاکم باشد، اگر همین جا هم مسلسل می داشتیم تمام گلوله های آن را در سینه شما خالی می کردم، ما مبارزه مسلحانه را برگزیده ایم و از مرگ هراسی نداریم و حاضریم در راه انقلاب شهید شویم.”

دادگاه نظامی با متهمان به سختی برخورد کرد: ۱۱ تن به اعدام محکوم شدند، ۱۶ تن به زندان ابد، ۱۱ تن به حبس های بین ۱۰ تا ۱۵ سال و ۲۵ تن به زندان های بین ۳ تا ۹ سال محکوم گردیدند.

۹ تن از محکومین به اعدام در آوریل و ماه مه ۱۹۷۲ تیرباران شدند، ۳ تن بنیان گذاران: حنیف نژاد، سعید محسن و بدیع زادگان و ۶ تن از اعضای کمیته مرکزی: عسگری زاده، مشکین فام، ناصر صادق، میهن دوست، باکری و محمد بازرگانی.

بعدها شایع شد که به این ۹ تن پیشنهاد بخشش داده شده بود به شرط آن که به این موارد عمل کنند: مارکسیسم را تقبیح نمایند، به دریافت پول از عراق اعتراف کنند و بگویند که تئوری مبارزه مسلحانه با قرآن مغایرت دارد. (۱۴)

اعدام دو تن از محکومین به اعدام _ رجوی و بهمن بازرگان (به دلایل زیر به زندان ابد تقلیل یافت: بهمن بازرگان به خاطر این که خانواده متمول و بازاری او طی عرض حالی گفتند که اعدام یکی از فرزندان آنها کافی است، رجوی به خاطر این که برادر او در سوئیس و در رشته علوم سیاسی تحصیل می کرد و سلسله تبلیغاتی را در سطح بین المللی به نفع او به راه انداخت.

تعدادی از حقوق دانان برجسته، از جمله پروفسورهای دانشگاه ژنو، مستقیماً به شاه نامه نوشته و تقاضای عفو رجوی را کرده بودند (۱۵).

رژیم شاه برای نشان دادن بلند همتی خود تقاضای آنان را پذیرفت اما در همان زمان با پخش شایعه ای نادرست مبنی بر همکاری رجوی با ساواک تلاش نمود او را خراب کند. (۱۶)

بعد از انقلاب نیز روحانیون همان شایعات را تکرار کردند در حالی که سلطنت طلبان مدعی شدند که رجوی با مداخله رهبری شوروی نجات داده شده بود. (۱۷)

سالیهای سازنده و شکل دهنده

لیست اعضاء و افراد مجاهدین که در سال ۱۹۷۲ محاکمه شدند:

نام و نام خانوادگی	تاریخ و محل تولد	شغل	دانشگاه	موقعیت خانوادگی	محکومیت آینده سیاسی
حسین ابریشمچی	تهران، ۱۹۴۸	دانشجوی مهندسی	مشهد	بازاری	۱۰ سال مجاهدین
مهدی ابریشمچی	تهران، ۱۹۴۷	دانشجوی مهندسی	تهران	بازاری	۷ سال مجاهدین
محمد احمدی	۱۹۶۴	دانشجوی مهندسی	تهران	روحانی	۸ سال مجاهدین
جلیل احمدیان	۱۹۳۹	کارمند دولت	تبریز و تهران	ابد مارکسیست (پیکار)	

محمد اکبری	۱۹۴۱	مهندس	تهران	۳ سال کشته شد در ۱۹۷۲
مرتضی آلاپوش	۱۹۴۵، تهران	مهندس	تهران	۶ سال مارکسیست (پیکار)
محمود عسگری زاده	۱۹۴۶، اراک	حسابدار	تهران	مرگ اعدام سال ۱۹۷۲
ابراهیم اوخ	جهرم	معلم	تهران	ابد مارکسیست (راه کارگر)
علی اصغر بدیع زادگان	۱۹۴۰، اصفهان	استادیار مهندسی	تهران	مرگ اعدام سال ۱۹۷۲
علی باکری	۱۹۴۴، میاندوآب	استادیار داروسازی	تهران	مرگ اعدام سال ۱۹۷۲
رضا باکری	۱۹۵۱، میاندوآب	دانشجوی مهندسی	آریا مهر	ابد غیر سیاسی
جواد براعی	۱۹۴۰، شیراز	مهندس	تهران	۳ سال مجاهدین
منصور بازرگان	۱۹۴۴، مشهد	مدیریت	مشهد	۱۰ سال مجاهدین
بهمن بازرگانی	۱۹۴۵، ارومیه	کارمند	تهران	ابد روشنفکر مارکسیست
محمد بازرگانی	۱۹۴۶، ارومیه	حسابدار	تهران	مرگ اعدام سال ۱۹۷۲
عبدالنبی معظمی	۱۹۴۹، جهرم	معلم	تهران	ابد مجاهدین
حسن محمدی	۱۹۴۶، ساری	دانشجوی مهندسی	تبریز	۵ سال مجاهدین
سعید محسن	۱۹۳۹، زنجان	مهندس کشاورزی	تهران	مرگ اعدام در سال ۱۹۷۲
علی اکبر نبوی نوری	۱۹۴۹، تهران	دانشجوی مهندسی	آریامهر	طبقه متوسط ۳ سال کشته شدن سال ۱۹۷۶
سلیمان پارسی		معلم	تهران	۷ سال کشته شدن سال ۱۹۷۹
حسین قاضی	۱۹۴۷، اصفهان	مهندس برق	آریا مهر	طبقه متوسط ۶ سال مارکسیست (راه کارگر)
حسن راهی	۱۹۴۶، تهران	مهندس	تهران	طبقه متوسط ۱۰ سال روشنفکر مارکسیست
محمد رحمانی	۱۹۴۵، جهرم	مهندس کشاورزی	تهران	۶ سال مارکسیست (پیکار)
مسعود رجوی	۱۹۴۷، طیس	دانشجوی سیاست	تهران	ابد مجاهدین
محمد صادق	۱۹۴۸، تهران	دانشجوی فیزیک	آریامهر	۴ سال غیر سیاسی
ناصر صادق	۱۹۴۵، تهران	مهندس	تهران	مرگ اعدام در سال ۱۹۷۲
فرهاد صفا	۱۹۴۷، میانه	مهندس کشاورزی	تهران	طبقه متوسط ۳ سال کشته شدن سال ۱۹۷۶
عبدل سجادیان	۱۹۴۳، تهران	مهندس	تهران	۸ سال مجاهدین
عزت الله سبحانی	۱۹۲۲، تهران	مهندس	تهران	۱۱ سال نهضت آزادی
ناصر سماواتی	۱۹۴۶	مهندس	تهران	۳ سال غیر سیاسی
محمد خوانساری	۱۹۴۷، اصفهان	دانشجوی مهندسی	آریا مهر	۳ سال مارکسیست (پیکار)
موسی خیابانی	۱۹۴۷، تبریز	دانشجوی فیزیک	تهران	ابد مجاهدین
حسین خسرو شاهی	۱۹۵۱، تبریز	دانشجوی مهندسی	تهران	ابد مجاهدین
مهدی خسرو شاهی	۱۹۴۹، تبریز	مهندس شیمی	تهران	۱۰ سال مارکسیست (راه کارگر)
حسین مدنی	۱۹۴۷، کاشان	مهندس کشاورزی	تهران	۱۰ سال غیر سیاسی
عطاءالله محمودیان	۱۹۴۰، تهران	مغازه دار		ابد مجاهدین
مستوفی ملایری	۱۹۵۱، شیراز	دانشجوی مهندسی	آریا مهر	۱۰ سال غیر سیاسی
حسین مفتاح	۱۹۵۱	مهندس	تهران	۵ سال مجاهدین
لطف الله میثمی	۱۹۴۲، اصفهان	مهندس	تهران	۳ سال جدا شده از مجاهدین
غلام علی مصباح	۱۹۴۰، بابلسر	کارمند	تهران	۳ سال مجاهدین
محمد مصباح	۱۹۳۳، یزد	مغازه دار		۵ سال مجاهدین
عبدالرسول مشکین فام	۱۹۴۶، شیراز	مهندس کشاورزی	تهران	مرگ اعدام در سال ۱۹۷۲
حمید مشکین فام	۱۹۵۰، شیراز	دانشجو	شیراز	۳ سال غیر سیاسی
علی میهن دوست	۱۹۴۴، قزوین	مهندس	تهران	مرگ اعدام در سال ۱۹۷۲
محمد میلانی	تبریز	دکتر	تهران	۴ سال معاون وزیر سال ۱۹۸۰
ابراهیم داور	۱۹۴۰	دانشجوی اقتصاد	تهران	۵ سال مرگ زیر شکنجه سال ۱۹۷۶
عباس داوری	۱۹۴۳، تبریز	خیاط و راننده قطار		۵ سال مجاهدین
حبیب دلخواه		مهندس	تهران	۱۵ سال مجاهدین

محمد غرضی	۱۹۴۳، اصفهان	مهندس برق	تهران	بازاری	۱ سال وزیر نفت سال ۸۳
مهدی فیروزبان	۱۹۴۷، مشهد	مهندس	تهران	طبقه متوسط	۷ سال مجاهدین
احمد حنیف نژاد	۱۹۴۵، تبریز	کارمند	تهران	بازاری	ابد مجاهدین
محمد حنیف نژاد	۱۹۳۸، تبریز	مهندس کشاورزی	تهران	بازاری	مرگ اعدام سال ۱۹۷۲
کاظم حق شناس	۱۹۴۵، جهرم	دانشجو	شیراز	روحانی	۳ سال غیر سیاسی
محمد حیاتی	۱۹۴۷، تهران	حسابدار	تهران	بازاری	۶ سال مجاهدین
مسعود اسماعیل خانی	۱۹۴۵، اصفهان	مهندس	شیراز		ابد روشنفکر مارکسیست
نصرالله اسماعیل زاده	تهران	مهندس برق	تهران	بازاری	۱ سال مجاهدین
ابراهیم جواهری		مهندس برق	تهران		۱ سال مارکسیست (راه کارگر)
محمد کاشانی	۱۹۴۲، تهران	مهندس	تهران	بازاری	ابد مجاهدین
هوشنگ خامنه‌ای	۱۹۴۰، تهران	دانشجوی اقتصاد	تهران	طبقه متوسط	۳ سال مرگ زیر شکنجه سال ۱۹۷۳
فتح‌الله خامنه‌ای	۱۹۴۲، تهران	دانشجوی مهندسی	تهران	طبقه متوسط	ابد روشنفکر مارکسیست
مهدی خدایی صفت	۱۹۴۴	کارمند	تهران	طبقه متوسط	۳ سال مجاهدین
کاظم شفیعی‌ها	۱۹۴۸، دانشجوی جغرافی		تهران	بازاری	ابد روشنفکر مارکسیست
تقی شهرام	۱۹۴۷، تهران	دانشجوی ریاضیات	تهران	طبقه متوسط	۱۵ سال مارکسیست (پیکار)
احمد طباطبائی	۱۹۴۳، کاشان	دکتر	تهران	روحانی	۳ سال سمپات مجاهدین
علی محمد تشید	۱۹۵۲، تهران	دانشجوی مهندسی	آریا مهر	بازاری	ابد مجاهدین
علی رضا تشید	۱۹۵۱، تهران	دانشجوی مهندسی	آریا مهر	بازاری	ابد روشنفکر مارکسیست
کریم تسلیمی	شیراز	دانشجوی مهندسی	تهران		۱۰ سال غیر سیاسی
پرویز یعقوبی	۱۹۳۵، تهران	کارمند	تهران	طبقه متوسط	۱۰ سال مجاهدین
علی رضا زمردیان	۱۹۵۲، تهران	دانشجوی ریاضیات	تهران	بازاری	۱۵ سال مارکسیست(پیکار)

منابع :

گردآوری از مصاحبه‌ها ، پیام مجاهد (۸ _ ۱۹۷۲) ، جنگل (۴ _ ۱۹۷۳) ، مجاهد (۶ _ ۱۹۷۵) ، مجاهد (۸۶ _ ۱۹۷۹) ، قیام کارگر (۷ _ ۱۹۷۶) ، نشریه اتحادیه انجمن‌های دانشجویان خارج کشور (۲ _ ۱۹۸۱) ، پیکار (۸۱ _ ۱۹۷۹) ، خبرنگار (۸ _ ۱۹۷۲) ، باختر امروز (۶ _ ۱۹۷۲) ، ایرانشهر (۸۴ _ ۱۹۷۸) ، کیهان (۸۰ _ ۱۹۷۹) ، آیندگان (۹ _ ۱۹۷۸) ، اطلاعات (۸۴ _ ۱۹۷۲) .

بازماندگان : (۱۹۷۲ _ ۱۹۷۵)

دستگیری و اعدام شمار کثیری از اعضای مجاهدین اگر چه این سازمان را به شدت تضعیف نمود اما نتوانست آن را نابود کند ، به گفته یکی از اعلامیه‌های مجاهدین " ضربه بزرگ " سازمان را خرد کرد و بیش از نیمی از اعضای فعال آن را از صحنه خارج نمود . (۱۸) در هر حال بازماندگان به سرعت سازمان را در تمامیت خود باز سازی کردند تا مانع از ضربه هولناک دیگری شده باشند ز آنان سازمان را به سه بخش کاملاً جدا تقسیم کرده و کادر مرکزی را با کمیته مرکزی سه نفره از رهبران سه بخش تعویض نمودند ، هسته‌های کوچک اجازه داشتند عضوگیری کرده و سلاح و مهمات نگهداری کنند اما برای عملیات مسلحانه و یا صدور اعلامیه به نام مجاهدین بایستی از کمیته مرکزی اجازه دریافت می کردند .

در ابتدا کمیته مرکزی ، رضا رضایی ، کاظم دولانوار و بهرام آرام را شامل می شد ، رضا رضایی از اعضای اصلی تیم ایدئولوژی بود که همراه دیگر رفقای خود در اوت ۱۹۷۱ دستگیر شد ، اما پس از چند ماه به فرار شجاعانه‌ای دست زد ، او پس از چندی در یک درگیری خیابانی با ساواک و پلیس جان خود را از دست داد .

دولانوار مهندسی که ۲۵ سال سن داشت و از زمان دانشجویی در دانشکده کشاورزی عضو مجاهدین بود ، او که در خانواده‌ای از طبقه متوسط در شیراز متولد شده بود دوره دبیرستان خود را در آنجا به پایان رساند و سپس وارد دانشگاه تهران شد .

ذولانوار در ماه مه ۱۹۷۲ در یک جنگ خیابانی مجروح شده و سپس دستگیر می شود، سه سال بعد مقامات زندان او را به قتل رساندند و مدعی شدند که قصد فرار داشته است.

بهرام آرام، ۲۸ ساله، فارغ التحصیل دانشگاه صنعتی آریامهر از سال ۱۹۶۹ عضو مجاهدین بود، اما در دستگیری های ۱۹۷۱ دستگیر نشد، وی از خانواده ای از طبقه متوسط بود با تمایلات مذهبی.

در تهران بزرگ شده بود و همراه با روحانی و حق شناس، قرآن مطالعه می کردند، در سال های بعد این سه تن، در تبدیل مجاهدین به یک سازمان کاملاً مارکسیستی نقش رهبری را به عهده داشتند.

با از میان رفتن رضا رضائی و ذولانوار، تقی شهرام و مجید شریف واقعی به کمیته مرکزی راه یافتند، شهرام ۲۵ ساله و فارغ التحصیل دانشگاه تهران، از جمله دستگیر شدگان سال ۱۹۷۲ بود که به زودی توانست با تأثیر گذاشتن بر زندانبان خود از زندان فرار کند.

وی در سال ۱۹۶۸ یعنی هنگامی که در دانشگاه تهران دانشجوی رشته ریاضیات بود به مجاهدین پیوست. شهرام نقش موثری در جناح مارکسیستی مجاهدین به عهده داشت.

شریف واقفی ۲۴ ساله، مهندس برق، از خانواده ای متوسط و به شدت مذهبی بود، او که در تهران و اصفهان بزرگ شده بود با بورس تحصیلی در دانشکده فنی آبادان پذیرفته شد و در آنجا بود که از طریق انجمن اسلامی دانشجویان، مجاهدین را شناخت.

در جریان دستگیری بزرگ او نیز مورد بازجویی قرار گرفت اما موفق شد هویت خود را پنهان سازد، در انشعاب بزرگی که بعداً رخ داد، شریف واقفی رهبریت جناح مسلمان را به عهده داشت.

مجاهدین توانستند با استفاده از شهرت معنوی که از شهادت های قهرمانانه به دست آمده بود، سازمان را بازسازی و افراد جدیدی را عضوگیری کنند، اکثر افراد جدید از دانشگاه ها و مدارس زیر عضو گیری شدند:

دانشکده فنی، دانشگاه صنعتی آریامهر، انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه ها، مسجد هدایت طالقانی، حسینیه ارشاد، مدرسه پسرانه علوی و مدرسه دخترانه رفاه که هر دو توسط بازاریان خیر و ثروتمند ایجاد شده بود.

در اوایل سال ۱۹۷۳، مجاهدین نه تنها هسته های خود را در تهران، بلکه در شهرهای اصفهان، شیراز، مشهد، قزوین، کرمانشاه، زنجان و تبریز ایجاد کردند، مجالس یاد بود توسط مادران، خواهران و همسران قربانیان سازماندهی می شد.

مجاهدین بازمانده با همکاری طالقانی طلبه های جوان را متقاعد ساختند که مجالس یاد بودی به مناسبت شهدای مجاهدین برگزار نمایند، سخنرانان این مجالس، مجاهدین کشته شده را قهرمان و مسلمان راستین خوانده و رژیم را برای مارکسیست خواندن آنها تقبیح می نمودند. (۱۹)

” در این مقطع ” مجاهدین با بدشگونی هایی مواجه شدند: خمینی از حمایت آنان سر باز زد، میزان اندک کمک ها که عمدتاً از طرف کسبه خرده پا به سازمان می رسید، رابطه سازمان با نهضت آزادی دستخوش تحول شد تا آنجا که نهضت از انتشار اعلامیه های آنان منجمله مطالعات مارکسیستی و اقتصاد به زبان ساده در خارج کشور خودداری می کرد و مجاهدین نیز به نوبه خود احساس می کردند که نهضت آزادی از آنان سوء استفاده می کند.

در همین حال روحانی و حق شناس، به منظور تقویت ارتباطات سازمان به انجام مسافرت ها و تماس هایی با کشورها و گروه های زیر مبادرت ورزیدند: سازمان آزادی بخش فلسطین، لیبی، جمهوری دموکراتیک یمن، گروه های تبعیدی ایرانی بویژه انجمن اسلامی

دانشجویان، گروه های متعلق به جبهه ملی، کنفدراسیون و گروه کوچک و تازه تأسیس شده در نجف بنام روحانیون مبارز در تبعید.

در نتیجه مجاهدین بیشتر شهرت خود را از طریق نشریاتی نظیر خبرنامه: که توسط بنی صدر و همکاران مذهبی او در جبهه ملی در پاریس منتشر می شد، باختر امروز: که مارکسیست های جبهه ملی در بیروت آن را نشر می دادند و شانزدهم آذر که در آلمان توسط مائونیست های کنفدراسیون انتشار می یافت به دست آوردند.

مجاهدین همچنین نشریه خود را به نام نشریه خبری سازمان مجاهدین خلق ایران منتشر می کردند که نشر آن از ۱۱ نوامبر ۱۹۷۴ تا ۴ آوریل ۷۵ ادامه یافت، آنان نشریه دیگری داشتند به نام ” جنگل ” که به طور مرتب از فوریه ۱۹۷۳ تا اوت ۷۵ منتشر می شد.

مطالب این نشریات همه با جمله ” به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران ” شروع می شد، علاوه بر نشریات فوق سازمان، آثار قبلی تیم ایدئولوژی نظیر: تکامل، شناخت، اقتصاد به زبان ساده، مطالعات مارکسیستی، نهضت حسینی و چگونه قرآن پیاموریم را نیز منتشر می ساخت.

علاوه بر آثار فوق سازمان جزوات زیر را نیز منتشر کرد: زندگی نامه و دفاعیات بنیانگذاران سازمان در محاکمات جمعی، گزارشی از زاغه نشینان اطراف تهران، زندان اوین، رهنمودهایی در رابطه با زندان، یادی از قیام خونین ۱۵ خرداد، جنگ تجاوزگرانه رژیم شاه در عمان

، پاسخ به اتهامات رژیم، چند گزارش از سازمان مجاهدین خلق ایران، گزارشی از کارخانجات بزرگ، صد و پنجاه سؤال از یک چریک، سرودهای انقلابی فلسطین، سازماندهی و تاکتیک، مقاومت همه جانبه: شمه ای از تاریخ مبارزات مسلحانه در دوران های مختلف از

مقاومت اسپانیائی ها در برابر ناپلئون و جنگ های داخلی اسپانیا و روسیه و همچنین انقلابات اخیر چین، الجزایر و ویتنام.

برخی از جزوات فوق توسط نهضت آزادی، جبهه ملی، انجمن اسلامی دانشجویان و کنفدراسیون در خارج از کشور باز تکثیر می شد،

بدین ترتیب مجاهدین نیز مانند فدائیان توانستند نظرات خود را به گوش صدها هزار ایرانی که در اروپا، هند و آمریکای شمالی تحصیل می کردند برسانند.

مجاهدین همچنین از اواخر سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۵ از یک ایستگاه بزرگ رادیویی در بغداد مرتباً استفاده می کردند، مجاهدین در زندان نیز فعال بودند، به پیروی از فدائیان، آنان نیز شبکه هائی معروف به کمون در تمام زندان ها به ویژه در زندان قصر، اوین، قزل قلعه، قزل حصار تهران به وجود آوردند.

کمون قصر که از بزرگترین کمون ها بود توسط رجوی رهبری می شد، او جایگاه رهبری را به این خاطر اشغال کرد که از یک سو بهمن بازرگان عضو دیگر کمیته مرکزی مارکسیست شده بود و از سوی دیگر جذب رهبری رجوی به ویژه در جوانان زندانی.

پس از انقلاب وی این جوانان فعال را به سرعت به رده های بالای سازمانی ارتقاء داد، در واقع در اوایل دهه ۸۰ زندان قصر بستری بود برای رشد شخصیت پرستی در اطراف رجوی و این در اواسط دهه ۸۰ به اوج خود رسید، کسانی که آن را نمی پذیرفتند سعی می شد کنار زده شوند.

در تمام زندان های اصلی کمون های مجاهدین به صورت جامع عمل می کردند، اعضای آنها به صورت جمعی غذا خورده و به صورت جمعی به عبادات و مطالعه می پرداختند، این کمون ها به عنوان "دانشگاه کوچک" معروف شدند که زندانیان در آن آثار و نوشتجات انقلابی می خواندند، بیانیه می نوشتند، در نوشتن دفاعیات به یکدیگر کمک می نمودند و در مباحثات جنجالی به ویژه پیرامون رابطه مارکسیسم و اسلام شرکت می جستند. (۲۰)

کمون ها به صورت تنگاتنگی با کمون فدائیان در فرستادن نامه به بیرون از زندان، تنظیم نقشه فرار از زندان و سازماندهی اعتصاب غذا، همکاری داشتند، بعد از یکی از همین اعتصاب غذاها بود که ساواک ۹ تن از رهبران اصلی را به قتل رساند: ۷ تن از فدائیان و ۲ تن از مجاهدین.

مجاهدین در زمینه عضوگیری موفقیت بزرگی داشته و حتی در جلب و جذب گروه ها و جریان های کوچک تر مسلمان نیز که به زندان می افتادند موفق بودند، جریاناتی نظیر گروه حزب الله که در دانشکده هنرهای زیبا در تهران تشکیل شده بود. (۲۱)

گروه الفجر که تقریباً تمام اعضای آن از دانشجویان دانشکده های تهران از خانواده های شیعه در بلوچستان تشکیل می شد. (۲۲) گروه ابوذر که توسط دانش آموزان دبیرستان نهایند تأسیس شده بود. (۲۳) و مهمتر از همه گروه ولی عصر که از دانشجویان گرگانی دانشگاه مشهد تأسیس شده بود. (۲۴) این گروه از این رو اهمیت داشت که اولین ارتباط واقعی مجاهدین با استان مازندران به شمار می رفت و همین امر باعث شد تا بعد از انقلاب آنها بتوانند پایگاه مؤثری در استان های شمالی کشور به دست آورند. مجاهدین در خارج از کشور نیز عملیات متعددی را به مرحله اجرا گذاشتند: در ۱۶ ماه مه ۱۹۷۲ یک هفته بعد از اولین اعدام ها در روز روشن در جنوب تهران یک ایستگاه پلیس را مورد حمله قرار دادند.

در اعلامیه ای با عنوان "بیانیه نظامی شماره ۱" مجاهدین هشدار دادند تا آزادی تمامی زندانیان سیاسی توسط رژیم فاسد این نوع عملیات ادامه خواهد یافت. (۲۵)

یک هفته بعد دفتر روزنامه "این هفته" را منفجر کردند، "این هفته" نشریه ای بود که توسط مجاهدین به تبلیغ فرهنگ امپریالیستی و ترویج مسائل ضد اخلاقی متهم شده بود. (۲۶)

در خلال تمام این سالها مجاهدین سعی داشتند بمب های خود را در اواخر شب کار گذاشته و یا قبل از انفجار با تلفن خبر می دادند تا از کشته و مجروح شدن افراد غیر نظامی جلوگیری کنند.

در روزهای ۳۰ و ۳۱ ماه می به مناسبت بازدید نیکسون رئیس جمهور آمریکا از ایران، مجاهدین بمب هائی را در محل های زیر منفجر کردند: انجمن ایران و آمریکا، دفتر اطلاعات آمریکا، هتل انترناسیونال، دفاتر پیسی کولا، جنرال موتور، شرکت نفت و آرامگاه رضا شاه درست ۴۵ دقیقه پیش از ورود نیکسون به آرامگاه.

مجاهدین همچنین طرح ترور ژنرال هرال را به اجرا گذاشتند که البته ناموفق ماند، اما به آتش کشیدن اتومبیل او در یکی از خیابان های اصلی تهران مورد توجه بسیار قرار گرفت، اعلامیه نظامی شماره ۳ آنان توضیح می داد که این حملات به خاطر حضور ۶ هزار مستشار آمریکایی در ایران و نیز به خاطر ادامه تهاجمات ضد انقلابی آمریکا در ویتنام، فلسطین و عمان به مرحله اجرا گذاشته شد. (۲۷) در همین زمان فدائیان در اعتراض به ورود نیکسون به ایران ۸ بمب منفجر ساختند، از نظر مطبوعات آمریکا هیچ کدام از این حوادث قابل مخابره نبود و در نتیجه اسمی از آنها به میان نیامد.

مجاهدین حملات خود را پس از رفتن نیکسون از ایران نیز ادامه دادند، در ۳ اوت ۱۹۷۲ در اعتراض به ورود ملک حسین به ایران سفارت اردن را منفجر کردند، بیانیه نظامی شماره ۴ آنان اعلام داشت، انفجار به تلافی سپتامبر سیاه _ کشتار فلسطینی ها توسط ارتش شاه حسین صورت گرفته. (۲۸)

ده روز بعد سرهنگ طاهری فرمانده پلیس تهران و رئیس زندان دهشتناک کمیته را در نزدیکی منزل لوکس او ترور کردند، مجاهدین در

اعلامیه خود یادآور شدند که سرهنگ طاهری عضو فعال کشتار ۱۵ خرداد قم بوده است. (۲۹)

در اوائل سپتامبر ۱۹۷۲ مجاهدین کلوق شاهنشاهی، مرکز نیروی پایداری، بخش اداری فروشگاه شهرداری، اسلحه خانه قم و سالن نمایشگاه صنایع نظامی را منفجر کردند، در اواخر سپتامبر در یک نبرد خیابانی بزرگ در مرکز تهران با پلیس درگیر شدند و بازماندگان این نبرد خیابانی محاکمه ای پر سر و صدا داشتند.

البته دفاعیات آنان هیچگاه در هیچ یک از مطبوعات رژیم منتشر نگشت، یکی از مدافعین برجسته در آخرین دفاعیات خود با روحیه ای بسیار بالا می گوید که مجاهد است و ادامه می دهد که چرا این حرفه را برگزیده و در پایان اعلام می دارد:

” بدون شک در چند روز آینده زمانی که شما مرا اعدام کردید، روزنامه هایتان عجز و لابه سر خواهند داد که اینها نمی توانند مسلمان حقیقی باشند چرا که خشونت سیاسی، علیه دستورات قرآن است.

بگذارید به شما یادآوری کنم که همین رژیم بود که قهر و خشونت را در ۱۵ خرداد به کار برد، این رژیم در ۱۵ خرداد کاری نداشت که قرآن چه می گوید، سازمان مجاهدین از این رو به مبارزه مسلحانه دست یازیده که تاریخ ایران به ما آموخته مبارزه برای رهایی مردم از قید ظلم و ستم وظیفه ای است مقدس.

برای من مسلم است آنگاه که سینه ام را در برابر جوخه اعدام خواهیم گشود خون نثار شده من در راه رهایی مردم ایران سهیم خواهد بود.” (۳۰)

مجاهدین مبارزه مسلحانه را طی سالهای ۱۹۷۳ تا ۷۵ شدت بخشیدند، در دو درگیری مسلحانه با پلیس تهران وارد زد و خورد شده و ۱۰ ساختمان مهم را بمب گذاری کردند، منجمله سازمان برنامه، شرکت هواپیمایی پان آمریکن، شرکت نفت شل، هتل انترناسیونال، سینما شهر فرنگ و یک شرکت صادراتی متعلق به یکی از بهائیان سرشناس.

آنان همچنین کلنل لوئیز هاوکینز معاون رئیس کل مستشاران آمریکایی را در مقابل خانه اش ترور کردند. در فوریه ۱۹۷۴ ایستگاه پلیس اصفهان توسط مجاهدین مورد حمله قرار گرفت، این اولین حمله از این نوع بود که از سوی مجاهدین در خارج از تهران انجام می شد، در همین ماه آنان با همکاری فدائیان، اعتصابی را در دانشگاه تهران در اعتراض به شکنجه های گسترده ساواک ترتیب دادند.

در ماه آوریل در اعتراض به بازدید سلطان عمان نه تنها سالن پذیرایی و بانک عمان، بلکه دروازه سفارت انگلیس و دفاتر شرکت نفتی پان آمریکن را نیز منفجر ساختند، آنها در بیانیه نظامی اعلام کردند که این عملیات را در اتحاد با خلق ظفار در مبارزاتشان با سلطان عمان، شاه و قدرتهای امپریالیستی انجام داده اند. (۳۱)

در آوریل ۱۹۷۵ دومین سالگرد اعدام مجاهدین آنان کوشیدند مرکز ساواک در دانشگاه تهران را منفجر کنند، در ۲۵ ماه مه یعنی سالگرد دومین مرحله اعدام ها سه شرکت چند ملیتی را بمب گذاری کردند.

در اوایل ماه ژوئن زمانی که سه عضو سازمان در زندان اوین و زیر شکنجه جان باخته بودند، زنان هوادار سازمان در محل برگزاری نماز جماعت آیت الله خوانساری حاضر شده ضمن به هم ریختن نماز جماعت خواهان پاسخگویی به این سؤال شدند که او برای کمک به زندانیان سیاسی چه کرده است؟

مادر رضایی ها در حالی که فریاد می زد تا کنون سه فرزند خود را به خاطر اسلام از دست داده، گفت می خواهد بداند که آیت الله تا به حال برای اسلام چه کاری کرده است؟ (۳۲)

در اواخر ژوئن بعد از این که پلیس اعتصاب کارخانه لندرو تهران را با توسل به زور در هم شکست مجاهدین ژاندارمری نزدیک کارخانه و ۵ کارخانه دیگر که به داشتن رابطه با اسرائیل شهرت داشتند را منفجر کردند. (۳۳)

و باز در اواخر ژوئن هنگام بازدید کسینجر وزیر خارجه آمریکا از ایران، دفاتر آی. تی. تی شرکت بزرگ آمریکایی و شرکتی محلی که منافع آمریکا را نمایندگی می کرد منفجر ساختند.

در ماه نوامبر پس از آن که مجاهد دیگری اعدام شد، همکلاسی های او در دانشگاه تهران یک اعتصاب سه ماهه را سازمان دادند، در ۷ دسامبر روز غیر رسمی دانشجوی مجاهدین همراه دیگر گروه های مخالف تظاهرات دانشجویی متعددی به راه انداختند، در پلی کلینیک و دانشگاه آریامهر شعار اصلی تظاهر کنندگان ” درود بر فدائی، سلام بر مجاهد ” بود.

در فوریه ۱۹۷۵ مجاهدین پاسگاه اصلی ژاندارمری در لاهیجان را منفجر کردند، این اولین عملیات مؤثر در استان های شمالی بود، در ماه مارس ۱۹۷۵ سرهنگ زندی پور رئیس زندان کمیته را ترور کردند.

و در ماه مه ۱۹۷۵ دو مستشار آمریکایی و یک افسر نیروی هوایی ایران را کشتند، این بار اخبار ترور راه خود را به مطبوعات آمریکا باز کرد، این عملیات مسلحانه برای مجاهدین تلفات بسیاری به همراه داشت.

علاوه بر ۹ تن که در سال ۱۹۷۲ اعدام شدند، سازمان ۳۲ عضو خود را بین سالهای ۱۹۷۲ تا ۷۵ و ۴۲ تن را بین سالهای ۷۵ تا ۷۹ از دست داد، از مجموع این ۸۳ تن، ۴۱ تن در درگیری های خیابانی، ۱۶ تن در برابر جوخه های اعدام، ۱۶ تن زیر شکنجه، ۴ تن ناپدید، ۲ تن توسط ساواک در زندان به قتل رسیدند.

۴ تن به جرم همکاری با پلیس و خیانت به سازمان به دست رفقای خود اعدام شدند و یک تن نیز قربانی کشمکش های داخلی شد که در سال ۱۹۷۵ به اوج خود رسید ، این کشمکش ها سازمان را به دو شاخه رقیب ، مارکسیست و مسلمان منشعب ساخت .(۳۴)

موقعیت و پایگاه اجتماعی این ۸۳ تن مشابه کادر مرکزی اولیه و ۶۹ نفری بود که در سال ۱۹۷۲ محاکمه شدند ، این ۸۳ تن عبارت بودند از ۴۴ دانشجو ، ۲۸ تن در رشته های مهندسی ، ۱۴ تن مهندس ، ۴ کارمند ، ۵ آموزگار ، ۳ حسابدار ، ۲ مغازه دار ، یک افسر ارتش ، ۱ پزشک ، ۱ طلبه ، ۱ کارگر کارخانه و یک زن خانه دار ، شغل ۶ تن دیگر مشخص نیست .

از میان این ۸۳ تن ، ۶۷ تن به هنگام کشته شدن ۲۰ تا ۳۰ ساله بودند و فقط ۶ تن بیش از ۳۰ سال سن داشتند ، ۶۶ تن در تهران ، ۷ تن در شیراز ، ۴ تن در اصفهان ، ۲ تن در مشهد ، ۳ تن در قزوین و ۲ تن دیگر در تبریز زندگی می کردند .

از میان ۶۹ تن که محل تولد آنها معلوم است ، ۴۱ تن در استان های مرکزی ، همگی در شهرهای فارس نشین ، ۱۶ تن در تهران ، ۸ تن در آذربایجان و ۴ تن در استان های شمالی کشور متولد شده بودند .

تنها یک تن از آنها در روستا چشم به جهان گشوده بود ، اگر چه بیشتر آنها در استان های مرکزی تولد یافته بودند اما حداقل ۵۸ تن از آنها دوره آموزش عالی را در تهران دیده بودند .

و نیز از ۶۸ تن که پایگاه اجتماعی ، طبقاتی شان مشخص است ، ۶۰ تن از طبقه متوسط ، ۳۵ تن از خانواده های بازاری و روحانی ، ۷ تن از طبقات پائین و فقط یک تن از طبقات بالا محسوب می شدند ، حداقل ۲۰ تن از میان ۸۰ نفر خویشاوند یکدیگر بودند ، نیازی به گفتن نیست که همه ۸۳ تن از خانواده های شیعی بودند .

برای مقابله با تبلیغ و ترویج عملی مجاهدین و فدائیان ، رژیم نیز تبلیغات گسترده ای را تدارک دید : از جمله آنها را به عنوان آنارشویست ، نیهیلیست ، تروریست ، خرابکار ، گانگسترهای خون آشام تقبیح می کرد و نیز آنان را تهی مغزانی می نامید که شعارشان سوزاندن ، کشتن و خرابکاری است .(۳۵)

آنان را متهم می ساخت که به دستور عوامل خارجی دست به خرابکاری می زنند ، شاه در یکی از سخنرانی های خود گفت که جوانان کشور به نیهیلیسم روی نمی آورند و هیچ دلیلی برای نارضایتی آنان در کشور وجود ندارد .(۳۶)

رژیم مدعی می شد که در درگیری های خیابانی تعداد بسیاری از افراد بیگناه از جمله زنان و کودکان کشته و زخمی می شوند ، مراسم خاکسپاری سربازان کشته شده در این درگیری ها را از تلویزیون پخش می کرد و ناله و مویه خانواده های آنان را به طور همه جانبه و مستقیماً به معرض تماشا می گذاشت . (تاکتیکی که توسط متفقین CIA در آمریکای لاتین از آن استفاده می شد .)

شوهای تلویزیونی رژیم ، اعتراضات توأبین مبنی بر اعمال جرم و جنایات و نیز بی قیدی در امور جنسی را پخش می کرد .(۳۷)

همچنین تبلیغات عظیمی به راه انداختند که مارکسیسم و اسلام متضادند و مارکسیسم که مبتنی بر ماتریالیسم است برای نابودی اسلام آمده ، رژیم مدعی بود مجاهدین افراد بی دینی هستند در لباس مسلمان و از واژه قرآنی منافق برای آنها استفاده می کرد .

تأثیر این تبلیغات معلوم نبود ، اما این که مجاهدین اکنون آن قدر مهم هستند که مورد توجه قرار بگیرند به طور قطع مشخص بود ، در اواخر سال ۱۹۷۵ پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) گزارشی را در رابطه با تروریسم در ایران و به ویژه مجاهدین منتشر ساخت ، این گزارشات وانمود می کرد که مجاهدین در چین دوره می بینند و به عنوان بازوی مسلح نهضت آزادی عمل می کنند .(۳۸) در ناآگاهی پنتاگون هرگز نباید تردید کرد.

انشعاب بزرگ

” در ابتدا ما گمان می کردیم می توانیم مارکسیسم و اسلام را با هم ترکیب کنیم و جبر تاریخی را بدون ماتریالیسم تاریخی بپذیریم ، اکنون دریافته ایم که این غیر ممکن است ما مارکسیسم را انتخاب کردیم ، از این رو که آن راه حقیقی رهایی طبقه کارگر است .”

سازمان مجاهدین

بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران

بیانیه (۱۹۷۵)

در اواسط سال ۱۹۷۵ مجاهدین به خاطر شایستگی های سازمانی ، تب انقلابی و شهادت های مذهبی از حمایت های سراسری برخوردار

شدند ، آنها به اتفاق فدائی ها به سمبل اپوزیسیون و مشکلی برای رژیم تبدیل شده بودند .
درست در بحبوحه این موفقیت ها مجاهدین به ناگهان و بدون هیچ هشدار قبلی با انتشار یک بیانیه شدید علیه اسلام با عنوان " بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران " تمام اپوزیسیون _ هم سکولار و هم مذهبی _ را شوکه کردند .
این بیانیه بدون مقدمه اعلام می داشت که سازمان از این پس به نفع مارکسیسم _ لنینیسم اسلام را کنار گذاشته ، به خاطر این که اسلام مخدر توده هاست و در بهترین شکل یک ایدئولوژی خرده بورژانی و اتوپیائی خواهد بود . حال آن که مارکسیسم - لنینیسم یک فلسفه واقعی و علمی طبقه کارگر و راهی حقیقی برای آزادی نوع انسان می باشد .
در آن زمان دو سازمان مجاهدین رقیب به وجود آمد ، یکی مجاهدین مسلمان که دست کشیدن از نام اصلی سازمان را نپذیرفتند و رقبای خود را به " کودتائی خونین " برای به دست گرفتن کنترل سازمان متهم کردند ، آنان پس از انقلاب اسلامی موفق شدند بار دیگر با عنوان و نام اصلی غالب گردند .

دومی مجاهدین مارکسیست که در ابتدا نام کامل " سازمان مجاهدین خلق ایران " را برای خود نگاه داشتند اما در سال ۱۹۷۸ عنوان " بخش مارکسیستی _ لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران " را برای خود برگزیدند و نهایتاً در جریان انقلاب با برخی از گروه های مائونیستی " سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر " را به وجود آوردند ، این جریان به عنوان سازمان پیکار معروف گردید .
گروه دیگری از مجاهدین که در زندان مارکسیست شده بودند پس از آزادی از زندان و در جریان انقلاب " سازمان کارگران انقلابی ایران " را شکل دادند ، آنها بعداً بیشتر با عنوان " راه کارگر " شناخته شدند ، نامی که عنوان نشریه آنان نیز بود .
در مورد انشعاب سال ۱۹۷۵ ، مجاهدین مارکسیست و مجاهدین مسلمان هر کدام توضیح خود را دارند ، به گفته مجاهدین مارکسیست آگاهی سیاسی " آنان هنگامی ارتقاء یافت که به طور سیستماتیک ، مطالعه ماتریالیسم دیالکتیک به ویژه مطالعه آثار مارکس ، لنین و مائو تسه تونگ را آغاز کردند . (۲) ، لذا آنان مدعی هستند که مارکسیسم برای آنان ضد و نقیض های اسلام را آشکار ساخت .
مجاهدین مسلمان نیز بحث می کنند که " اپورتونیست های چپ نما " با تغییر قیافه به عنوان مسلمان با ظرافت به درون سازمان نفوذ کرده و به تدریج در موقعیت ها و رده های بالای سازمان قرار گرفتند .
افرادی را که به لحاظ ایدئولوژی جوان و بی تجربه بودند منحرف ساخته و مخالفین را کشتند ، بنابراین یک کودتای داخلی با سبک و شیوه واقعاً ماکیاولیستی طرا حی شده بود و نام قهرمانانه سازمان نیز به سرقت رفت . (۳)
ارائه یک توضیح واقعی درباره این انشعاب ، البته کار بسیار پیچیده ای است ، مضافاً این که این تغییر ایدئولوژی ناگهانی و دور از انتظار نیز نبود ، اگر چه در ابتدای امر برای افراد خارج از سازمان این گونه می نمود .

در اواسط سال ۱۹۷۹ یکی از سه شاخه سازمان که تحت مسئولیت تقی شهرام بود پیش نویس اولیه آنچه را که هسته بیانیه (اعلام مواضع) را تشکیل داد فراهم آورد ، شاخه تقی شهرام شعائر و عبادات جمعی را متوقف ساخت ، واژه برادر را با واژه رادیکالتر رفیق ، تعویض نمود و افراد سازمان را به کارخانجات بزرگ صنعتی تهران فرستاد .

در اواخر سال ۱۹۷۴ شاخه دوم که تحت مسئولیت بهرام آرام بود پس از بحث های سخت درونی درباره مسایل مختلف اسلام به همین شیوه عمل کرد ، در اوایل سال ۱۹۷۵ شاخه سوم که مسئولیت آن با مجید شریف واقفی بود با اقلیت قابل توجه و در مخالفت با مارکسیست ها از سازمان جدا شد .

مجاهدین مارکسیست نه نیروی تازه پیوسته ناپخته بودند و نه افرادی با درک نازل ایدئولوژی ، بلکه برعکس آنها شماری از بازماندگان روشنفکران اصلی مجاهدین را نیز شامل می شدند .

برای مثال حسین روحانی و تراب حق شناس که هر دو نقش تعیین کننده ای در سازمان پیکار بازی کردند عضو اصلی گروه ایدئولوژی مجاهدین بودند .

حق شناس که یکی از نادر اعضای مجاهدین با تحصیلات حوزوی بود در نوشتن برخی از جزوات اولیه مجاهدین دست داشت و به آیت الله شهید مطهری معلم ایدئولوژی خود در انتشار مقاله معروفش علیه مارکسیسم کمک نمود .

تقی شهرام که بعداً از زندان فرار کرد ، در سال ۱۹۷۱ و در جریان محاکمه جمعی گمان می رفت به اندازه کافی اهمیت دارد که به مجازات سنگین محکوم گردد ، بهرام آرام که در سال ۱۹۷۱ دستگیر نشده در سال ۱۹۶۸ به مجاهدین پیوسته بود و از سال ۷۰ به عنوان دست راست احمد رضایی محسوب می شد ، وی از اواسط دهه ۱۹۶۰ با گروه های مذهبی فعالیت داشت .

جلیل احمدیان که بعدها از نفرات مهم " پیکار " شد بیش از دیگران با سازمان های مذهبی در تماس بود ، وی در خانواده ای قویاً مذهبی ، بازاری و طرفدار مصدق در تبریز به متولد شد .

وی در کودکی با محمد حنیف نژاد دوست بود ، احمدیان و حنیف نژاد در یک دبیرستان درس خواندند ، با هم به دانشگاه تهران رفتند و در همانجا به انجمن دانشجویان مسلمان و نهضت آزادی پیوستند .

به خاطر نقش مهم احمدیان در مجاهدین و دستگیری اش در دوبی در سال ۱۹۶۰ او در محاکمات سال ۱۹۷۲ به حبس ابد محکوم گردید ، در زندان مارکسیست شد و رهبری بخش مارکسیستی مجاهدین در زندان شیراز را به عهده داشت ، به محض آزادی از زندان در ژانویه

۱۹۷۹ به "پیکار" پیوست و دو سال بعد توسط جمهوری اسلامی اعدام گردید .

علیرضا سیاسی آشتیانی یکی دیگر از رهبران پیکار در آغاز سال ۱۹۶۴ در ارتباط با یک گروه مذهبی به نام حزب ملل اسلامی به زندان افتاد ، در سال ۱۹۷۱ زمانی که در دانشگاه تهران در رشته معماری درس می خواند به مجاهدین پیوست و درست قبل از دستگیری های جمعی سالهای ۷۱ _ ۷۲ مخفی گردید ، پدر او کاسب خرده پا در آشتیان بود .

یکی دیگر از فعالین پیکار **پوران بازرگان** بود ، همسر پیشین محمد حنیف نژاد ، وی به یک خانواده مذهبی از طبقه متوسط در مشهد تعلق داشت ، اولین زن عضو مجاهدین بود و از عناصر مهم مدرسه دخترانه رفاه ، اگر چه او مارکسیست شد اما برادرش منصور بازرگان که در سال ۱۹۷۲ در زندان بود ، همچنان مسلمان وفادار و ثابت قدم باقی ماند .

همسر او فاطمه امینی _ بازرگان زیر شکنجه های ساواک به قتل رسید و از افشای همزمان خود که از مجاهدین مسلمان بودند سرباز زد، خواهر پوران نیز که از مجاهدین مسلمان بود در درگیری کشته شد .

محمد شفیع یکی دیگر از رهبران پیکار ، طی سالهایی که در مدرسه علوی بود با مجاهدین تماس داشت ، یک برادر او در محاکمات جمعی سال ۱۹۷۲ به زندان ابد محکوم شد ، یکی دیگر از برادرانش در سال ۷۲ بر اثر انفجار بمبی که در حال ساختن آن بود کشته شد .

صدیقه رضایی اولین زن مقتول مجاهدین مارکسیست ، خواهر کوچکتر برادران مشهور رضایی بود که در سال ۷۲ به خاطر فعالیت با مجاهدین به زندان افتاد ، در سال ۷۴ با کمک فدائیان از زندان فرار کرد و به مجاهدین مارکسیست پیوست ، پیوستن او به مجاهدین مارکسیست سالها بعد برای خانواده رضایی آشکار گردید .

لیلا زمردیان یکی دیگر از زنان مجاهدین مارکسیست ، خواهر جوانتر یکی از فعالین به ۱۵ سال زندان محکوم شده سال ۱۹۷۲ بود ، او به خانواده ای مرفه ، بازاری و قویاً مذهبی تعلق داشت .

لیلا در مدرسه رفاه ، حسینیه ارشاد و دانشکده مسائل اجتماعی دانشگاه تهران درس خواند و در همانجا به مجاهدین پیوست ، **وی با شریف واقفی ازدواج کرد** ، همان شریف واقفی که اپوزیسیون مسلمان را در مقابل مارکسیست ها در سازمان مجاهدین رهبری می کرد .

مرتضی آلاپوش که ماند تا عضو بنیانگذار پیکار گردد ، یکی از مجاهدین محکوم شده سال ۱۹۷۲ بود و از خانواده ای مرفه و سخت مذهبی در تهران ، آلاپوش در مدرسه علوی به گروه قوی ضد بهایی به نام "حجتیه" پیوست و هنگامی که در دانشگاه تهران معماری می خواند با مجاهدین آشنا شد ، **آلاپوش در زندان مارکسیست شد و بخش مارکسیست در زندان قصر را رهبری می کرد** .

نهایتاً **حسن آلاپوش و همسرش محبوبه متحدین** که هر دو بر اثر شلیک در درگیری در ماه اوت ۱۹۷۶ کشته شدند ، از زمان نوجوانی با سازمان های مذهبی فعالیت می کردند حسن آلاپوش برادر مرتضی در مدرسه علوی و حسینیه ارشاد حضور می یافت ، تحت تأثیر شریعتی بود و در دانشگاه تهران با مجاهدین آشنا شد .

وی در دانشگاه ملی معماری تدریس می کرد و در همانجا بود که به ناگزیر به زندگی مخفی روی آورد ، خواهر وی سرور آلاپوش مذهبی ماند و بزودی در مبارزه برای مجاهدین مسلمان جان باخت .

محبوبه همسر حسن معلم مدرسه رفاه بود و از خانواده ای متوسط اما به شدت مذهبی در مشهد ، محبوبه با همسر خود در دانشگاه تهران آشنا شد و با او در فعالیت های حسینیه ارشاد شرکت داشت ، او دو برادر داشت که به خاطر نقش شان در مجاهدین مسلمان محکومیت هایی طولانی را متحمل شدند .

در واقع این تیم زن و شوهر در محافل مذهبی بسیار شناخته شده بودند ، **آنچنان که وقتی رژیم مرگ آنان را اعلام کرد شریعتی بی خبر از تغییر ایدئولوژی آنان به مارکسیسم علناً آنان را به عنوان گوهرهای ستودنی اسلام مورد ستایش قرار داد** .(۴)

تغییر ایدئولوژی مجاهدین از اسلام به مارکسیسم در سال ۱۹۷۵ چنانچه برخی مدعی اند نتیجه یک کودتای ناگهانی نبود ، این تغییر اوج یک پروسه تحقیق آرام و دردناکی بود که بیش از یک سال به درازا کشید و معمولاً جدایی ها و گسست هایی را نیز در میان یک خانواده موجب می شد : جدایی برادر از خواهر ، برادر از برادر و حتی زن از شوهر .

توضیح واقعی پیرامون این که چرا شمار بسیاری از مجاهدین به مارکسیسم روی آوردند می تواند در سه مورد زیر ردیابی گردد :
رفع ابهام آنان نسبت به ضد رژیم بودن آخوندها به ویژه نسبت به آیت الله خمینی .

ناتوانی آنان در گسترش و ادامه رهبری در میان مبارز جوان لائیک و نیز روشنفکران تحصیل کرده ، یعنی طبقه ای در ایران که سنتاً ضد مذهبی است .

استمرار و ادامه دیالوگ با روشنفکر جناح چپ ، با فدائیان و دیگر افراد رادیکال در زندان ها ، با سازمان های دانشجویی در تبعید و گروه های انقلابی در جهان عرب و نهایتاً با عناصر اولیه و با سابقه مجاهدین که از اسلام دست کشیده و مارکسیسم را ترجیح داده بودند .

هر یک از این سه مورد جزئیات بیشتری را طلب می کند به خصوص در زمانی که اسلام مداوماً اعلام می کرد که به طور کامل بر مارکسیسم پیروز شده است .

رفع ابهام مجاهدین نسبت به ماهیت ضد رژیم بودن روحانیون می تواند از طریق سلسله ملاقات های محرمانه نمایندگان مجاهدین با

آیت الله خمینی طی سالهای ۱۹۷۲ و ۷۴ در نجف نیز پیگیری شود .

دو مورد از مهمترین این ملاقات ها که روی هم ۱۵ ساعت به درازا کشید ، در اوایل سال ۱۹۷۲ زمان برگزاری محاکمات جمعی مجاهدین و اواسط سال ۱۹۷۴ زمانی که مجاهدین یک رادیوی مخفی و قوی را در عراق اداره می کردند انجام شد .

نمایندگان مجاهدین نامه هایی از آیت الله طالقانی ، آیت الله منتظری که پسرش در آن زمان سمپات مجاهدین بود ، آیت الله مطهری که برخی از مجاهدین را در حسینیه ارشاد دیده بود و دکتر سبحانی عضو مهم و مرد دوم نهضت آزادی و پدر عزت سبحانی که همراه مجاهدین در سال ۱۹۷۲ محاکمه شده بود به همراه داشتند .

این نمایندگان توسط روحانی و حق شناس از رهبران مجاهدین از خانواده هایی در ارتباط با عناصر برجسته روحانیت و دارای تحصیلاتی در زمینه الاهیات ، سرپرستی می شدند . بلافاصله پس از انقلاب اسلامی روحانی و حق شناس طی یک سلسله مصاحبه های مطبوعاتی برای اولین بار برخی از مفاد گفتگوهای خود در این ملاقات های محرمانه را برای جهانیان فاش ساختند .(۵)

به گفته روحانی و حق شناس آنها نزد آیت الله خمینی رفتند تا حمایت علنی او را جلب نمایند ، به ویژه در زمانی که دوستان آنها شکنجه می شدند ، به مارکسیست اسلامی متهم می شدند ، در خیابان ها به وسیله شلیک گلوله به شهادت می رسیدند و یا با محکومیت اعدام روبرو بودند .

آنها نسبت به علمای غیر سیاسی و طرفدار رژیم ابهام چندانی نداشتند اما از یک ضد رژیم دو آتشفشان انتظار داشتند که به آنها کمک نماید، اما نمایندگان مجاهدین به جای دریافت کمک از طرف آیت الله خمینی نصیحت شدند ، نسبت به اعتقادات شان مورد بازجویی قرار گرفتند و موعظه شدند که یک مسلمان خوب چگونه باید بیاندیشد و چگونه باید عمل کند .

آیت الله خمینی تلاش کرد تا با طرح سؤالاتی اعتقادات مذهبی آنان را چک کند که آیا به قیامت و معاد جسمانی مردگان اعتقاد دارند ؟ نمایندگان مجاهدین در امتحان آیت الله خمینی رد شدند و آگاهانه خلاف نظرات او نظر دادند و گفتند که معاد یک پدیده جسمانی نخواهد بود .

آیت الله خمینی به طور ضمنی مطرح ساخت که دفاعیات مجاهدین در دادگاه ها به خصوص بخش مربوط به اتحاد با کمونیسم بین المللی بایستی توسط مارکسیست ها القاء شده باشد، آنها پاسخ دادند که این نوشته ها دقیقاً از روی آنچه که مخفیانه از طریق کاغذهای سیگار به بیرون از زندان منتقل گردید کپی شده .

آیت الله خمینی آنها را در مورد حمله به روحانیون غیر سیاسی و طرفدار رژیم نصیحت کرد و خواست که این گونه حملات از نوشتجات و آثار مجاهدین به ویژه از کتاب نهضت حسینی حذف گردد .

آیت الله خمینی همچنین نصیحت های بیشتری در ارتباط با مبارزه مسلحانه مطرح نمود ، بحث این بود که رژیم از طریق مبارزه مسلحانه مردمی سقوط نخواهد کرد ، بلکه رژیم وقتی سقوط خواهد کرد که تمام روحانیون به اپوزیسیون بپیوندند .

هنگامی که روحانی پاسخ داد مبارزه مسلحانه در دیگر نقاط جهان به خصوص در ویتنام موفق بوده ، آیت الله خمینی بلافاصله گفت ویتنام یک فریب فراموش نشدنی بود از طرف یک ابرقدرت برای فروش و آب کردن سلاح های مازاد خود .

روحانی و حق شناس نجف را بدون دریافت حمایت و کمک قابل توجهی ترک کردند ، بیشترین چیزی که آیت الله خمینی تمایل داشت انجام دهد نوشتن نامه های خصوصی خطاب به هوادارانش در ایران بود تا به خانواده کسانی که توسط شاه اعدام شده اند کمک کنند .

این نامه ها هر گونه اشاره به مجاهدین را نادیده می گرفت و دقت داشت نامی از آنها به میان نیاید .

آیت الله خمینی در تهاجم خود علیه مجاهدین در سال ۱۹۸۰ از جمله به این دیدارها در نجف اشاره کرد ، وی در یک سخنرانی زیر عنوان " منافق از کافر بدتر است " توضیح داد که موافقت او نسبت به ملاقات با نمایندگان سری مجاهدین فقط به خاطر احترام به روحانیون تهران بوده که به وی اصرار می کردند تا این ملاقات صورت بگیرد .(۸)

او سپس در سخنرانی شدیدالحن خود تا این جا پیش رفت که گفت نمایندگان مجاهدین آمدند با مشت دروغ دهان پرکن و خطرناک و ادعای مبارزه برای اسلام ، اما دائماً تلاش می کردند تا صحبت نامعتبر مبارزه مسلحانه خود را به میان بکشند تا اسلام و علما که تنها نماینده واقعی اسلام هستند را نابود کنند .

هر کس علیه علما باشد _ آیت الله خمینی تأکید کرد _ ضرورتاً بایستی ضد اسلام بوده باشد ، آیت الله خمینی تهاجم خود علیه مجاهدین را با اعلام این مطلب جمع بندی کرد که وی با این دروغ گویی ها فریب نخواهد خورد ، چرا که وی داستان قدیمی آن جهود تازه مسلمان را در ذهن دارد و فراموش نمی کند که وی دائماً از قرآن نقل قول می کرد اما بدون کمترین درکی از اسلام .

رفتار برخی دیگر از آخوندهای ضد رژیم رفع ابهام مجاهدین نسبت به اسلام را موجب می شد ، شماری از آنها _ البته نه طالقانی _ برای رهایی خود از زندان تقبیح نامه ساواک در ارتباط با مارکسیسم اسلامی را امضاء کردند .(۹)

شمار دیگری به مجاهدین توصیه می کردند کمتر به امام حسین فکر کنند و بیشتر به امام حسن برادر او بیندیشند که بدون انتقام کشی مرد. (۱۰)

و نیز شماری دیگر به مجاهدین یادآور می شدند که پیامبر اعلام نموده: " جوهر قلم دانشمندان گران بهتر از خون شهداء است. " (۱۱) این رفع ابهامات مجاهدین به گفته پیام مجاهد ارگان جنبش آزادی بخش در تبعید، در زندان وضوح و توضیح بیشتری می یافت، بر اساس گزارش این نشریه طالقانی با یک مجاهد مارکسیست شده در سلولی قرار می گیرد و از وی می پرسد " چرا شما با توجه به خانواده و پیشینه و آموزش های مذهبی از اسلام دست کشیدید؟" (۱۲)

مجاهد مارکسیست شده جواب می دهد " به خاطر این که شما روحانیون ما را در شرایطی که نیاز داشتیم رها کردید. " طالقانی در پاسخ می گوید " اگر ما شما را رها کردیم پس اکنون من کیستم در زندان؟ "

این گزارش ادامه بحث و جواب مجاهد مارکسیست شده را نیاورده، اما وی در پاسخ بسیار خوبی می توانسته داشته باشد و آن این که: آری، اما چند نفر مانند آیت الله طالقانی در سرتاسر ایران وجود دارد؟

توهم زدایی مجاهدین نسبت به آخوندهای ضد رژیم همچنین زمانی روی داد که مجاهدین برغم موفقیت شان احساس می کردند با یک بن بست جدی روبرو شده اند، در این رابطه بیانیه بحث می کند که تا سال ۱۹۷۴ اکثر اعضاء در یافته بودند که سازمان در ایجاد زمینه های انقلاب دست آورد چندانی نداشته. (۱۳)

مجاهدین مسلمان سالها بعد پذیرفتند که تا سال ۱۹۷۴ برخی اعضا شکایت داشتند که سازمان در تنگنا و بن بست قرار گرفته. (۱۴) ضمناً گروه دیگری که به طور کامل از سازمان جدا شد بحث می کند که مجاهدین تا سال ۱۹۷۴ ناموفق بودند، به خاطر این که به توصیه ها و نصیحت های مبارزین روحانی واقعی ننهادند و در مقابل با سایر گروه های اسلامی روابط تنگاتنگ برقرار کردند. (۱۵) واقعیت این است که طی این سالها مجاهدین ساواک را به لوزه در آوردند، شهدای قهرمانی تقدیم داشتند و با عملیات و اقدامات فوق العاده خود دست به تبلیغ زدند، اما این نیز واقعیت است که آنها نه توانستند رژیم را سرنگون کنند و نه توده های مردم را به خیابان بیاوردند و نه حتی به میزان فدائیان مارکسیست رقیب اصلی خود فعالیت داشته باشند.

در واقع بین سالهای ۱۹۷۱ تا ۷۵ نسبت شهداء، عضو گیری، عملیات تبلیغی و اعتصابات دانشگاهی فدائیان در مقایسه با مجاهدین ۲ به ۱ بود، فعالیت های سازمان های مارکسیستی طی این مدت در مقایسه با همه گروه های مسلمان، ترکیبی بود از نسبت ۳ به ۱، این

فعالیت ها از خود گذشتگی ها، ترور مقامات رسمی، مصادره بانکها و بمب گذاری در ساختمان های دولتی را شامل می شد. این می تواند برای ناظر خارجی شگفت انگیز باشد، چرا که انقلاب اسلامی دائماً مطرح می کند که شیعه در اسلام آمیخته است با "مجموعه ای از شهادت، جهاد و تشویق گروندگان به فداکاری و از خود گذشتگی برای اهداف الهی" در این مورد همچون موارد بسیاری، تبلیغات مسلمانان بنیادگرا، پیشداوری های شرق شناسان غربی را مورد تأیید قرار می دهد.

مشکل و تنگنای دیگر مجاهدین برخورد با فرهنگ طبقه روشنفکر ایران بود، از قرن نوزدهم به این سو همواره اکثریت عظیم ایرانیان تحصیل کرده بیشتر شبیه فیلسوفان و روشنفکران فرانسوی مذهب را به طور کلی و اسلام را به طور اخص مترادف با خرافات، عقب ماندگی، انفعال، ناعقلانیت، ارتجاع و تناقض گویی ارزیابی می کردند.

در یک کلام آن را مترادف و متعلق به دوران سیستم های کهن و دوران رژیم های قرون وسطایی می دانستند، برای طبقه روشنفکر ایران مذهب دگماتیسم آخوندی، فئودالیسم اقتصادی _ اجتماعی، فرهنگ سنتی و تفکر محدود و بسته بازار محسوب می شد. در مقابل علم به معنای دنیا گرایی، پیشرفت، تغییرات دینامیکی، عقلانیت، مدرنیته، نداشتن دین، ضدیت با آخوندها و البته روشنفکری تلقی می گردد، فاصله بین روشنفکران مدرن و روشنفکران طبقه متوسط سنتی چنان گسترده بود که مانع می شد آنان به عنوان روشنفکر پذیرفته شوند.

چرا که بنا به تعریف، روشنفکر کسی است که ضد مذهب باشد، در حالی که یک نماینده اصیل طبقه متوسط می بایستی به شدت مذهبی بوده باشد، این دو دنیای فرهنگی، ارتباط اندکی با یکدیگر داشتند، به یک زبان سخن نمی گفتند و به طور قطع نسبت به آینده دو دیدگاه مختلف داشتند.

در نتیجه وقتی مجاهدین و شریعتی تلاش می کردند تا با طبقه متوسط مدرن سخن بگویند، آنها به سرعت در می یافتند که پیام شان در اکثریت روشنفکران نفوذ ندارد، به خصوص در متخصصین لائیک، کارمندان قدیمی و مهم تر از آن در فرزندان طبقه متوسط تحصیل کرده در دانشگاه، اما آنها توانستند توجه فرزندان تحصیل کرده طبقه متوسط سنتی و شهرستانی را جلب نمایند.

یک روشنفکر لائیک از جناح چپ قدیم که تلاش داشت بر خلاف هم نسلان خود آثار شریعتی را بخواند، از مطالعه این آثار به این نتیجه می رسید که شریعتی در تئوری می خواهد خلافت اسلامی را بازسازی کند. (۱۶)، او البته پذیرفت که فقط توانسته صد صفحه اول کتاب اسلام شناسی را به خوبی بخواند.

یکی دیگر از روشنفکران چپ برای من نقل می کرد وقتی شریعتی در دانشگاه تهران کنفرانس می داد او نمی توانست یاوه گویی های او را تحمل کند، در محوطه دانشگاه بالا و پائین می رفت و زیر لب به مذهب ناسزا می گفت. (۱۷)

برای بسیاری از روشنفکران مدرن این بازگشت به اسلام تنها بازگشت به عقب و قرون وسطی نبود، بلکه همچنین عقب گردی بود به روستاها و به کوه‌اندیشی لایه‌های پائین طبقه متوسط.

با توجه به این شکاف فرهنگی، مجاهدین بر آن شدند تا دو مسیر جداگانه را انتخاب کنند اول آنها به درون پرداختند و به مطالعه وسیع علوم اجتماعی به خصوص مطالعه مارکسیسم روی آوردند، دوم شروع کردند به فعالیتی تحت عنوان "بازگشت به سوی مردم و فرستادن فعالینی به مناطق آلوده نشین و کارخانه‌ها.

به خصوص کارخانجات مهمات سازی ارتش در تبریز و مشهد، آلومینیوم ایراکو، ماشین سازی اراک، تلویزیون شهاب، چیتی آریانا، مجتمع لندرو و کارخانه ابریشم آریا در تهران، بدین ترتیب مجاهدین از توجه خود نسبت به بازار و دانشگاه کاستند و فعالیت‌های خود را در میان حاشیه نشینان جامعه و کارخانجات تشدید نمودند.

در جریان برخورد با این تنگنای فرهنگی و انفعال آخوندهای ضد رژیم، مجاهدین بهترین دوستان خود را در داخل و خارج از ایران در میان چپ سکولار یافتند، کنفدراسیون دانشجویان ایران اعلامیه‌ها، مقالات و کتابهای آنان را به طور گسترده چاپ و منتشر می‌ساخت و مراکز مختلف کنفدراسیون به عنوان خط مقدم برای مجاهدین شناخته شده بودند.

جمهوری دمکراتیک یمن و جبهه آزادی بخش عمان، شورشیان ظفار، نشریات آنها را به چاپ می‌رساندند و رژیم عراق نیز ایستگاه رادیویی در اختیار آنها گذاشته بود، چپ‌ترین گروه‌ها در دنیای عرب از جمله جنبش فلسطین به طور مرتب کمک‌های دیپلماتیک و لجستیک در اختیار آنان قرار می‌داد.

یکی از فعالین پیشین مجاهدین سالها بعد تشریح کرد که چگونه روزی در ماه رمضان به منظور دریافت کمک فوری برای سازمانش به دفتر یکی از احزاب چپ در بیروت مراجعه کرد، در آنجا از وی سؤال شد که آیا روزه است؟ با این که او روزه داشت و سازمانش هنوز به دقت شعائر مذهبی را رعایت می‌کرد او جوابش منفی بود، زیرا می‌ترسید که اگر حقیقت را بگوید شاید مأموریتش را به خطر اندازد. (۱۸)

مجاهدین همچنین به فدائیان نزدیک شدند، حتی برای ایجاد یک جبهه علیه رژیم با آنان وارد گفتگو و مذاکره شدند، اگر چه این مذاکرات هیچگاه به جایی نرسید، فدائیان امضای بیانیه‌ای را که با "نام خدا" شروع می‌شد رد کردند.

آنها تاکتیک ترور مستشاران خارجی را رد می‌کردند و معتقد بودند که هدف اصلی بایستی مقامات رسمی رژیم باشد، آنها انتقادات بیشتری را علیه مجاهدین مطرح می‌کردند از جمله به خاطر زیاده روی آنها در مورد تأثیر شهادت‌ها، تقدیس قهرمانان کشته شده همراه با هاله‌ای از تقدس امام گونه.

فدائیان بحث می‌کردند شخصیت پرستی حتی برای رهبران فقید از نقش و اهمیت مرکزی در پرداختن به جنبش انقلابی می‌کاهد، مجاهدین در پاسخ می‌گفتند زندگی شهدا از صدر اسلام تا به حال نمونه‌هایی خواهد بود برای دیگران و انگیزه‌ای برای مبارزه در راه هدف.

مجاهدین چه بسا از یک اتحاد رسمی با فدائیان سرباز زنده این که این اتحاد می‌توانست دریافت کمک و همکاری با بازاری‌ها و نهضت آزادی را به خطر اندازد. (۱۹)

اگر چه این مذاکرات به ایجاد یک جبهه متحد راه نبرد اما بحث‌های ایدئولوژیکی فی مابین از یک سو میان اسلام و مارکسیسم و از سوی دیگر میان مجاهدین و فدائیان را دامن می‌زد.

بیژن جزنی، تئوریسین فدائیان در زندان یک مقاله مهم در انتقاد به مجاهدین نوشت زیر عنوان "اسلام مارکسیستی و مارکسیسم اسلامی" (۲۰) این مقاله کمی بیش از آن که جزنی به دست ساواک کشته شود نوشته شد.

این اولین تحلیل سیستماتیک از اسلام بود که توسط یک ایرانی مارکسیست نوشته می‌شد چرا که در دهه ۴۰ یعنی در نقطه اوج جنبش سوسیالیستی در ایران، حزب توده به شدت از حمله به اسلام اجتناب می‌ورزید و به جای آن درباره مذهب به طور کلی، به ویژه درباره مسیحیت بحث می‌کرد.

جزنی نوشته خود را با این بحث شروع می‌کند که مذاهب اولیه مانند توتمیسم، فیتیشیم و چند خدایی پیدا شدند به خاطر این که انسان نیاز داشت تا نیروهای غالب طبیعت را برای خود توضیح دهد.

دو مذهب توحیدی یعنی مسیحیت و اسلام در قرون میانه، شکوفا شدند به این علت که نظام فئودالی تلاش می‌کرد تا به تدریج خود را جا بیندازد، چرا که جامعه فئودالی با تغذیه‌ی شدید از فلسفه ارسطو و یهودیت سعی می‌کرد که به افراد خود حس همبستگی، اتحاد، تمکین و انفعال تزریق نماید.

در جهان اسلام سکولاریسم مانند اروپا در دوران رنسانس بعد از انقلاب فرانسه پا نگرفت زیرا که امپریالیسم غرب مانع پیشرفت خاورمیانه گردید و بدین ترتیب از پیشرفت بورژوازی صنعتی ملی جلوگیری کرد و ناخواسته روحانیت را ظاهراً به قهرمانانی برای ملی‌گرایان مبارز تبدیل نمود.

جزئی ادامه می دهد ، ضدیت با امپریالیسم نه از شریعت برخاسته و نه از اصول مذهبی بلکه احساسات توده های استثمار شده است . این بحث فدائیان همزمان با شعار " به سوی مردم " و توهم زدائی نسبت به آخوندهای ضد رژیم بسیاری از مجاهدین را بر آن داشت تا نسبت به موضوعات پایه ای دوباره بیاندیشند و بخشی از متون کلاسیک مارکسیستی را در مورد مذهب بازخوانی نمایند . متن کلاسیکی که بیشتر توجه آنان را جلب می نمود ، بحث تضاد توسط مائوتسه تونگ بود ، زیرا که این اثر دقیقاً به سؤال آنها می پرداخت ، این سؤال که نیروی محرکه تغییر در جهان ، در تاریخ و در انسان چیست ؟ در پاسخ این سؤال مائو می گوید : " تغییرات مکانیکی ، فیزیکی و اجتماعی " توسط درک دیالکتیکی و مشخصاً از طریق درک قوانین تضاد قابل توضیح خواهد بود و نه با مقولات مذهبی و متافیزیکی .

مائو در ادامه بحث خود می افزاید ، بشر از دوره های نخستین با دو طرز تفکر متضاد روبرو بوده است ، متافیزیکی و دیالکتیکی و زمانی که جامعه کمونیسم را بنا کند و طبیعت را در اختیار بگیرد ، طرز تفکر متافیزیکی از میان خواهد رفت .

باز اندیشی مجاهدین را به خوبی می توان در بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیکی سازمان مجاهدین خلق ایران مشاهده نمود ، این بیانیه خاطر نشان می کند که پس از ۱۰ سال موجودیت مخفی ، چهار سال مبارزه مسلحانه و دو سال باز نگری شدید ایدئولوژی ، مجاهدین به این نتیجه رسیدند که راه واقعی آزادی طبقه کارگر ایران نه اسلام ، که مارکسیسم لنینیسم است .

در ادامه بیانیه دلایل اصلی دستیابی به این نتیجه گیری را این گونه بر می شمارد :

مارکسیسم علم است و همانند علم فیزیک و حرکت اتم می تواند تکامل جامعه انسانی را توضیح دهد ، در صورتی که اسلام غیر علمی و ایده آلیستی بوده و قادر نیست تحولات تاریخی را دریابد .

مارکسیسم بنا به تعریف ، یعنی مبارزه ، انقلاب و دگرگونی های اجتماعی ، در حالی که اسلام مخدوری است که توسط طبقات مالک و سرمایه دار برای به انفعال کشیدن توده ها از آن استفاده می شود .

جوهر مارکسیسم به وجود آوردن جامعه بی طبقه است در حالی که عبارت توحیدی چیزی بیشتر از یک باور متافیزیکی به وحدانیت خدا نیست ، در مارکسیسم فرد مقید است که در برابر ظلم و بی عدالتی مبارزه کند ، در صورتی که اسلام حتی به این سؤال اولیه نمی تواند پاسخ بگوید که چرا فرد بایستی علیه ظلم مبارزه کند؟ (۲۱)

" مذهب جوابی برای این سؤال پایه ای که چرا انسان بایستی علیه ظلم مبارزه کند ندارد ، در حقیقت افراد می توانند به شدت با ایمان بوده و کلیه شعائر مذهبی را به جا آورند و همچنان منفعل باقی بمانند

اگر قرآن و دیگر متون اسلامی را به دقت مطالعه کنید در می یابید که در این زمینه دچار ابهام هستند و مقاومت را فقط در شرایط بحرانی تجویز می کنند ، یعنی وقتی کسی در حقیقت از وطن خود تبعید شده باشد

بنابراین اسلام جواب این سؤال را که چرا من بایستی مبارزه کنم نمی دهد ، از سوی دیگر مارکسیسم هیچ مشکلی در جواب این سؤال ندارد چرا که مبارزه جوهر ماتریالیسم دیالکتیک است ."

بیانیه همچنین می پذیرد که مجاهدین اصولاً تلاش داشتند که اسلام و مارکسیسم ، قرآن و کاپیتالیسم و مفهوم خدا و جبر تاریخی را با هم بیامیزند ، اما اکنون آنها دریافته اند که درک جبر تاریخی بدون درک جبر اقتصادی و ماتریالیسم تاریخی ممکن نیست .

قسمت اول نامه مجتبی طالقانی به پدرش

به نظر می رسد که مارکس بر (حضرت) محمد(ص) پیروزی یافته ، در واقع تغییر ایدئولوژی مجاهدین از اسلام به مارکسیسم به صورت آشکاری در نامه مجتبی طالقانی به پدرش دقیقاً توضیح داده شده است : (۲۲)

پدر عزیزم !

امیدوارم که خوب و سالم باشید .

حدود دو سال است که با هم تماسی نداشته ایم و طبیعتاً چندان از وضع یکدیگر خبری نداریم ، البته من سعی داشته ام که از وضع شما حتی المقدور اطلاعاتی به دست بیاورم ولی این موارد به علت مشکلات مختلف زیاد نبوده .

از طرف دیگر شما هم حتماً در این مورد که بالاخره کار من به کجا رسیده و در چه شرایطی به سر می برم ابهامات زیادی دارید ، در اینجا لازم است یادآوری کنم که روشن کردن این ابهامات برای شما به هیچ وجه از دیدگاه فرزندی نیست که می خواهد به زدودن نگرانی های احتمالی پدرش از وضع خود پردازد .

بلکه تنها سعی من این است که ذهن آموزگار و همزمی را که مدتها با یکدیگر در یک سنگر علیه امپریالیسم و ارتجاع مبارزه کرده ایم ، نسبت به پروسه حرکت و وضع مبارزاتی ام روشن کنم ، تا بدین وسیله در حد خود بتوانم در روشن نمودن اوضاع و شرایط مبارزه رهایی

بخش خلق مان برای شما سهم بسیار کوچکی داشته باشم .

مسئلاً در اینباره نمی توانم وارد جزئیات شوم ولی به طور کلی باید بگویم که پس از مدتی که از شما جدا شدم زندگی نوین خود را در سازمان آغاز کردم و با حقایق جدیدی که قبلاً برایم ناشناخته و غیر قابل لمس بود آشنا شدم .

خانواده جدیدی که در آن وارد شدم ام (البته اگر بشود چنین تشبیهی را در مورد سازمان قائل شد) تفاوت کیفی عظیمی با خانواده گذشته ما دارد ، دیگر در اینجا اثری از آن نحوه زندگی ، آن اشخاص ، آن افراد خانواده ، آن رفت و آمدها ، جلسات بی فایده و از همه مهمتر آن سرگیجه عمومی و آن طور فکر و اندیشه و جهان بینی خبری نیست . بلکه به جای آن رفاقت انقلابی و خودسازی فکری و عملی و شرکت فعال در حل مسائل جنبش برای شعله ور ساختن هر چه بیشتر مبارزه مسلحانه توده ها و جنگ خلق مطرح است .

برعکس آن محیط و شرایطی که به هر صورت سعی داشت مقاومت افراد را در مقابل وابسته شدن و یا حداقل آلت بی اراده شدن و در خدمت طبقه مسلط قرار گرفتن تعدیل و یا لاقط جلوی فعال شدن آن را بگیرد ، در اینجا تمام نیروها در جهت برخورد فعال با مسائل فکری و علمی روز جنبش و اعتصام به تمام آن وسائل و ابزاری که مستقیماً در خدمت این هدف قرار دارد متمرکز شده است .

از چندی قبل مترصد بودم نامه ای برای شما بنویسم ، ولی به دلایلی خصوصاً به واسطه گرفتاری های زیادی که داریم این کار عملی نشد تا این که چنین فرصتی به دست آمد ، به ویژه تحولات جدیدی که در اوضاع جنبش پیش آمده ضرورت نوشتن چنین نامه ای را بیشتر تأکید می نمود .

جریاناتی که در سازمان پیش آمده یعنی تحولات ایدئولوژیک ما بازتاب وسیعی در جامعه داشته که حتماً شما هم در جریان آن بوده اید ، شاید این خبر برای شما غیر مترقبه و تعجب آور بوده و احتمالاً برای شما سؤالات و ابهاماتی به وجود آورده باشد ، در این نامه سعی می کنم تا آنجا که می توانم و شرایط اجازه می دهد بعضی از این ابهامات را روشن کنم .

در گذشته من و شما مدت زیادی از نزدیک با هم برخورد داشته و در نتیجه تا حدی به نقطه نظرهای آن زمان یکدیگر آشنایی داریم ، لذا برای این که وضع خودم و مسیری را که طی کردم روشن کنم ، لازم است اشاره ای به گذشته کرده و بدین ترتیب مراحل مختلف این حرکت را به طور مختصر مطرح کنم .

البته قصد من در اینجا تحلیل این جریانات نیست بلکه به صورت کلی نشان دادن جهت و مسیر این حرکت در من بوده است ، بدیهی است که ما هر دو می خواسته ایم مبارزه کنیم و هر کدام در رابطه با موضع و بینشی که نسبت به جامعه و جهان و مبارزه داشته ایم سعی می کردیم از تمام وسائل و امکاناتی که در خدمت این مبارزه بوده و ما را به هدف می رساند استفاده کنیم .

از موقعی که در خانواده خودم را شناختم به علت تهاجم همه جانبه رژیم علیه ما خود به خود رژیم را دشمن اصلی و خونی خود می دیدم و از همان زمان مبارزه را در اشکال مختلف آن شروع کردم .

ابتدا این مبارزه به علت این که در محیطی مذهبی مثل مدرسه علوی قرار داشتیم در قالب مذهب انجام می شد ، یعنی در آن زمان من حقیقتاً به این مذهب مبارز ، مذهبی که قیام توده ای متعددی تحت لوای آن صورت گرفته بود ، مذهبی که با مصلحین و انقلابیون چون محمد ، علی . حسین بن علی مشخص می شد ، شدیداً معتقد بودم و در حقیقت من به این مذهب به عنوان انعکاس خواست های زحمت کشان و رنجبران در مقابل زورگویان و استثمارگران می نگریستم .

به این ترتیب به مذهب در محدوده دفاعیات مجاهدین ، شناخت و راه انبیاء اعتقاد داشتیم و طبعاً به حواشی و جزئیات آن بها نمی دادم ، خصوصاً که در محیط علوی برخورد قشری آنها با مذهب خود به خود باعث دور شدن من از این سری اعمال و عبادات که چندان به کار من نمی خورد می شد .

همین طور تبلیغات شدید ضد کمونیستی آنها وقتی با ترویج این مسائل قشری هم جهت می شد مسلماً تأثیر وارونه ای روی من می گذاشت در حالی که همچنان به عناصر مبارزه جوی اسلام پای بند و معتقد بودم ، خصوصاً وقتی که مسائل ظاهراً جدیدی از اسلام به وسیله شریعتی و امثال او مطرح می شد . (یعنی ادامه همان تلاشی که سالها به وسیله مهندس بازرگان انجام شده بود) ، بلافاصله به سوی آن کشیده می شدم .

ولی بعد از هیجانات اولیه ای که در برخورد با این قبیل مسائل جدید معمولاً به آدم دست می دهد چون دیدم این نیز نمی تواند واقعاً به من راهی نشان دهد و مسائل مبارزه روشن کند و در نتیجه نمی تواند دردی را دوا کند آن ذوق و اشتیاق اولیه از بین می رفت .

البته خیلی از کسانی که مانند من تحت تأثیر چنین جریانی قرار گرفته بودند تا مدت ها در همان زیر زمین حسینیه ارشاد باقی مانده و به فعالیت پرداختند ، در آن زمان نمی توانستم واقعاً بفهمم این قبیل اشخاص که ظاهراً شرایطی مانند من داشتند ، چرا مبارزه شان را در این قبیل فعالیتها می دیدند ، ولی من و بسیاری نظیر من حتی نمی توانستیم این کارها را به عنوان مبارزه حقیقی قبول کنیم .

به این ترتیب بود که من توانستم با چهره های مختلفی از مذهب از نزدیک برخورد کرده و تا حدی که می توانستم آنها را بشناسم ، در حالی که هنوز به دستاورد عملی که گره گشای حقیقی شیوه های مختلف مبارزه باشند نرسیده بودم .

همگام با این جریانات جسته و گریخته با مارکسیسم آشنا شدم ، البته در اینجا منظورم از آشنا شدن این نیست که می توانستم مفاهیم عمیق آن را شناخته و یا حتی با این مفاهیم برخورد کنم ، بلکه تنها با کلیاتی از آن به طور سطحی روبرو شدم .

مهمترین نتیجه این آشنایی مقدماتی این بود که آن خوف و هراسی که از تمام جهات نسبت به مارکسیسم به من تلقین شده بود نه تنها از بین رفت بلکه حتی به سمت آن گرایشاتی نیز پیدا کردم .

در این شرایط آغاز جنبش مسلحانه و ظهور سازمان باعث به وجود آمدن نقطه عطفی در جریان فکری افرادی مانند من می شد ، پیدایش سازمان با آن ایدئولوژی خاص طبیعتاً مرا به سوی خود می کشاند زیرا این ایدئولوژی هم قسمت هایی از مارکسیسم و هم مذهب انقلابی را توأمآً ترویج می کرد و این کاملاً برای من ایده آل بود .

لذا این ایدئولوژی بلافاصله برای من به صورت اصلی قبول شده در آمد ، مخصوصاً وقتی می دیدم که انقلابیونی با عمل انقلابی خود صداقت و پایبندی شان را به این اصول ثابت کرده اند و در عین حال توانسته اند این تناقض را به صورتی حل کنند ، بر موضع خود استوارتر می شده و اطمینان بیشتری پیدا می کردم و لذا اگر تناقض و تضادی هم می دیدم که برایم لاینحل بود آن را به گردن کم اطلاعاتی خودم از مارکسیسم و اسلام می انداختم و در نتیجه از کنار آنها خیلی با احتیاط رد می شدم .

به طور مثال نظرات من در آن موقع راجع به اسلام و مارکسیسم این بود که مثلاً جامعه توحیدی بی طبقه (تا آنجا که حافظه ام قد می دهد این اصطلاح اولین بار در بیدادگاه های رژیم از طرف رفقای قهرمان مجاهدین عنوان شد .) تعمیم همان جامعه کمونیستی است و یا اگر قبول داریم که مذهب روبناست پس هر گاه زیر بنا تغییر یابد این روبنا هم تغییر خواهد کرد .

حال اگر اسلام در خدمت آن زیر بنای جدید بود خوب نه تنها به حیات خود ادامه می دهد بلکه ارتقاء نیز پیدا می کند ، (من معتقد بودم که اسلام با داشتن عناصر مبارزه جو علیه استثمارگران و حمایتش از حکومت مستضعفین خود به خود در خدمت آن قرار خواهد گرفت) و اگر در خدمت آن نبود و یا حتی موانعی بر سر راه آن ایجاد می کرد خود به خود از بین خواهد رفت ، البته این قبیل استدلال ها بیشتر در مقابل مارکسیست هایی بود که خط شان را مشخص می کردند و

اینها به طور کلی برخورد " نه سیخ بسوزد نه کباب " من با این دو جریان بود ، به این ترتیب به قول معروف سر نخ گم شده به دست آمد ، زیرا در آن موقع این مخلوط دوگانه در رابطه با ایدئولوژی های متداولی که در محیطی که من قرار داشتم جریان داشت ، تنها ایدئولوژی بود که می توانست گرایشات و خواست ها و مبارزه آن روز مرا توجیه کند .

بنابراین در آن شرایط به هیچ وجه نمی توانستم تناقض آن را ببینم ، بلکه تنها می خواستم این ایدئولوژی را با حفظ همین شکلش عمیق تر درک کنم ، در اینجا لازم است که نتایج و دست آوردهای این ایدئولوژی و برخورد سطحی خاص مرا با این مسائل به طور مختصر بررسی کنیم .

مسلم است که کسی که با ایدئولوژی که از ارکان اساسی یک مبارزه دراز مدت توده ای است این طور برخورد کند ، در مورد مسائل مهم دیگر نیز برخوردی بهتر از این نخواهد داشت .

البته خود این ایدئولوژی هم چیزی نبوده که دفعتاً ایجاد شده و یا به وسیله کسی القاء و تلقین شده باشد ، بلکه عمدتاً ناشی از موضع طبقاتی دوگانه و مردد من بود ، زیرا این افکار هم مانند هر اندیشه و فکر دیگری تنها در رابطه با محیط و شرایط زندگی من بود که می توانست ظهور پیدا کند .

مثلاً در اینجا اشاره ای می کنم به این که این ایدئولوژی در رابطه با مسائل جامعه و مبارزه به چه شکلی جلوه پیدا می کرد ، در ابتدا دید من نسبت به مبارزه بیشتر در چارچوب مبارزه روشنفکران دور می زد و به توده نیز تنها به این خاطر که یگانه نیرویی است که می تواند به این آمل ، آرزوها و خواست های روشنفکرانه تحقق بخشد می نگرستم و فکر می کردم که درست است ، این مبارزه به خاطر توده هاست ولی اگر تا به آخر به وسیله روشنفکران " صدیق " رهبری نشود به جایی نخواهد رسید و به این ترتیب مهمترین رکن مبارزه یعنی نیروی عظیم توده ها را نمی توانستم درک کنم .

همچنین از مبارزه دراز مدت نیز درک کاملاً ناقصی داشتم و کلاً تمام اینها به اینجا می انجامید که اگر یک گروه روشنفکری ، درست سازماندهی شود و بتواند خودش را تا مدتی حفظ کند خواهد توانست توده را رهبری کرده و رژیم را به زانو در آورد .

در همان زمان در رابطه به فعالیت های محدود و مبارزاتی خود و جریانات مبارزاتی جامعه به تدریج بطلان این نظر برایم روشن شده و همراه با آن دیگر ایدئولوژی اولیه هم به آن صورت کاربری خود را به تدریج از دست می داد و مجبور می شد برای این که بتواند به مبارزه خود و در نتیجه به حیاتش ادامه دهد روز به روز رادیکالتر شده و در نتیجه برای نزدیک شدن به منافع توده ها بکوشد .

قسمت دوم نامه مجتبی طالقانی به پدرش

حاصل کلی این شکست ها و پیچیده شدن مسائل جنبش گرایشات مارکسیستی را هر چه بیشتر در این ایدئولوژی وارد می کرد ، ولی چون در من هنوز زمینه لازم برای از بین رفتن این موانع آماده نشده بود یعنی هنوز ریشه های وابستگی های طبقاتی از بین نرفته بود و وجود این تعدیلات قسمت عمده ای از افکار و ایدئولوژی های طبقات متوسط را حفظ می کردند .

به طور مثال حتی بعد از این تعدیلات نیز تصویری که من از زندگی چریکی داشتم تصویری ذهنی و غیر واقعی بود، من فکر می کردم که چریک ها دارای نیروی فوق انسانی هستند، آنها گروهی برگزیده هستند که این خصلت ها در ذاتشان است. تنها بعدها بود که متوجه شدم این تصور ناشی از همان فردگرایی خورده بورژوازی است که همه تحولات و تغییرات را از دریچه نقش فرد می بیند، این بینش قهرمان پرستانه باعث شده بود که حتی عده ای از ستابندگان با استفاده از همین بهانه، بی عملی خود را توجیه کرده و خیلی ساده می گفتند: "این کار تنها از عهده قهرمانان ساخته است و ما هم قهرمان نیستیم."

با این مقدمات بود که به سازمان پیوستم، دیگر محیط تغییر کرده و قسمتی از وابستگی ها خود به خود بریده شده بود و برخورد صادقانه ایجاب می کرد که تمام نیروها برای حل مسائل جنبش و همچنین حل تناقض ایدئولوژیک برای این که قادر باشیم به آن هدف برسیم بسیج شود.

لذا دیگر جایی برای مسامحه کاری و زیر سیبیلی در کردن نبود، در گذشته به علت پایین بودن سطح عمل این قبیل گذشتن از تناقضات و زیر سیبیلی در کردن ها نمی توانست تناقضات موجود در آن تفکر و ایدئولوژی را نمایان سازد.

بنابراین در چنان سطحی از عمل این تناقضات می توانست مادامی که پراتیک به سطح وسیع تری نرسیده به زندگی مسالمت آمیز خود ادامه دهند، ولی اکنون دیگر پراتیک به سطح وسیع تری رسیده بود، در سازمان بدون حل تناقضات و ابهامات دیگر نمی شد هیچ قدم صحیح و سالمی در جهت حل مسائل جنبش برداشت و در نتیجه دیگر نه برخورد غیر مسئولانه و گل و گشاد مجاز بود و نه آن تفکری که این گونه برخوردها را توجیه می نمود.

هنگام ورود من به سازمان جریان مبارزه ایدئولوژیک سراسری در داخل سازمان شروع شده و در حال توسعه بود، این جریان مبارزه ایدئولوژیک بر عکس شایعات فرصت طلبان مبارزه بین مارکسیست ها و مذهبی ها نبود، بلکه این ناشی از جهت گیری صحیحی بود که سازمان به سوی منافع زحمت کش ترین طبقات خلق نموده و در نتیجه می خواست صادقانه نواقصش را حل کند.

به علت ظهور یک سری نارسایی ها و اشکالاتی که در جریان پراتیک روز سازمان بروز کرده بود این بسیج سراسری برخوردی بود با این نارسائی ها و خصلت های ناشی از وابستگی های گوناگون طبقاتی، این وابستگی ها با این که زمینه اش از بین رفته بود ولی هنوز به صورت های گوناگون ریشه هایش باقی مانده بود.

از جمله این موج به ما هم رسید و با خصلت هایی که مانع می شد تمام نیروها در خدمت جنبش در آید یک مبارزه آشتی ناپذیر و همه جانبه شروع گردید، این برخوردها عمدتاً متمرکز بر خصلت هایی بود که در جریان عمل بروز کرده بود و این مبارزات باعث می شد که این خصلت ها و گرایشات من رو شده و در درجه اول خودم بفهمم که دارای آنها هستم و همگام با آن جریان آموزشی و برخورد صادقانه بود که به من توان حل آنها را می داد.

بنابراین هر کس صادقانه سعی می کرد آنها را شناخته و تصحیح کند، عملاً نشان می داد که حاضر است منافع خودش را فدای منافع توده بکند و بر عکس کسانی که سعی می کردند از زیر این موج در بر روند ماهیت حقیقی خود و انگیزه هایشان را به نمایش می گذاردند. این حرکت دائماً اوج می گرفت و بی مهابا سدهایی را که مانع آن می شدند، پشت سر می گذارد و به این ترتیب بود که غیر از مسائل تشکیلاتی، سیاسی، به طور کلی ایدئولوژی و خاصاً مذهب را نیز در بر گرفت.

یعنی چیزی که تا به حال به صورت اصل ثابت و لایتغیر قبول شده بود در هر حالی که فی الواقع دیگر نقش گذشته اش را از دست داده بود و برای پیشتاز به عنوان یک ایدئولوژی تبدیل به عاملی اضافی و زائد شده بود و عملاً به انزوا افتاده بود.

ولی علت اصلی این انزوا چه بود؟ چه چیز بود که باعث می شد مذهب روز به روز نقشش کاهش یابد؟ چیزی که در این شرایط مطرح بود، این بود که چگونه مسائل جنبش را حل کرده، موانع آن را از بین برده و روز به روز توسعه اش بدهیم.

و لیکن مذهب به هیچ وجه و واقعاً به هیچ وجه نمی توانست کوچک ترین مشکل سیاسی، استراتژیک و ایدئولوژیکی ما را حل کند، بلکه به واسطه نقطه نظرهای ایده آلیستی آن شدیداً استنباطات ما را از پراتیک مبارزاتی خودمان، از واقعیاتی که در جهان جاری است و از تاریخ مبارزات خلق ها به انحراف می کشاند.

ما تصور می کردیم اگر اقشار و طبقات مختلف مردم دست به مبارزه می زدند به واسطه صرفاً اعتقاداتشان یا اراداتی که نسبت به پیشوایان مذهبی یعنی انقلابیون صدر اسلام، محمد، علی و حسین دارند به مبارزه کشیده می شوند.

شاید بگوییم نه چنین اعتقادی نبوده و حتی مثال های زیادی از آثار مجاهدین بیابوری که این مسئله را ظاهراً نقض می کند، ولی باید بگوییم که حرف شما هم درست است و هم نادرست.

درست از این جهت که ما نمی توانستیم این واقعیات را منکر شویم که مبارزه همواره در طول تاریخ بر دوش زحمت کشان پیش رفته است، علی ابن ابی طالب در نامه ای به مالک اشتر توصیه می کند که:

"مالک بر طبقات زحمت کش اجتماع تکیه کن که طبقات بالا قابل اتکاء نیستند و" این را قبول داشتیم و حتی تلاش هایی زیادی می کردیم که بر طبقات زحمت کش تکیه کنیم، اما اتکاء به توده های زحمت کش و مبارزه در جهت منافع آنها بدون مسلح شدن به آن ایدئولوژی ای که منافع آن را تبیین می کند امکان پذیر نیست، هر چند که ما آدمهای خوش نیت و خیرخواهی هم باشیم.

هر چند شعار حمایت از توده ها را هم بدهیم و دلمان برای توده ها بسوزد و اشکمان خالصانه جاری شود ، بالاخره عمل اجتماعی ما ، زندگی سیاسی ما ، در راستای آن ایدئولوژی که توجیه کننده منافع طبقاتی ماست سیر خواهد نمود .

مثال های روشنی وجود دارد که خود شما هم آنها را می شناسید ، سرنوشت سوسیالیسم ناصری و سوسیالیسم ملی الجزایری و یا نزدیکتر که بیابیم انجام کار مصلحین وطنی را می توانید ببینید .

اینها همگی در شعار طرفدار منافع توده ها بودند علاوه بر اینها شما به طور ملموس در زندگی روزمره تان می بینید که فلان آیت الهی که منافعش با بورژوازی حاکم گره خورده جهاد را موعول به حضور حضرت می کند ، ولی فلان روحانی زحمت کش از جهاد ، مبارزه علیه امپریالیسم و دیکتاتوری شرا استنباط می کند در حالی که هر دو ظاهراً رو به سوی یک قبله می ایستند و هر دو دم از عدالت و ناس می زنند .

بنابراین مسئله اصلی حل مشکلات جنبش و از بین بردن موانعی است که در مقابل آن قرار دارد و این چیزی است که تنها با برخورد صادقانه با جهان و قوانین تحول جامعه و تاریخ و به دست می آید .

یعنی همان چیزی که مارکسیسم کشف کرده است و الا با برخورد های عاطفی و وابستگی های تاریخی و سنتی به این تفکر و آن اندیشه نمی توان حتی یک مسئله را حل کرد و قانون هم هیچ رابطه عاطفی و متافیزیکی سرش نمی شود .

(توجه کنید که این حرف به این معنی نیست که مذهب نمی تواند هیچ نقشی در مبارزه ضد امپریالیستی مردم داشته باشد ، مذهب منافع اقشار وسیعی از طبقات متوسط خلق ما را توجیه می کند ، و لیکن در سطح ایدئولوژی پیشنهاد است که هیچ کارایی ندارد .) و با هیچ کس هم تعارف و خرده ای ندارد .

بله تنها با این سمت گیری و ارتقاء به سمت چنین ایدئولوژی است که می توان با حربه ای برنده در ماقبل سرمایه داری و امپریالیسم کنونی که در بالاترین مرحله پیچیدگی و رشد خود قرار دارد مقاومت کرد .

این را می خواهیم بدانی که به راستی این کار با چه کوشش های طاقت فرسا و صادقانه ای انجام شده که فقط کسی می تواند آن را درست درک کند که در جریان عملش قرار گرفته باشد و یا بگیرد .

به این ترتیب با تصفیه اندیشه ها از آلاینده ها و ناخالصی های مختلف بود که وارد یک دوره تحول کیفی گردیدیم و تنها در چنین محیطی بود که می توانستیم به مسائل جدید و تئوری های نوینی که بتواند جوابگوی جنبش ما باشد دست یابیم و این دست آوردها تنها ناشی از جهت گیری صحیح و خط درست سازمان بوده است .

این بود مختصری از پروسه حرکت من و سازمان تا آنجا که می توانسته ام درک کنم ، فقط می توانم بگویم که دیگر چشم انداز بسیار روشنی در جلوی خود می بینم ، اصولاً دنیا برای من عوض شده و هر روز چیز جدید و مطالب نوئی را می فهمم و احساس می کنم که زنده هستم ، حالا خوب می توانید مشاهده کنید که تفاوت بین حال و گذشته تا چه حد بوده است .

گذشته از این مطالبی که در مورد شرایط خودم نوشتم همان طور که در ابتدای نامه آمد گاه و بیگاه سراغ شما را می گرفتم و جست و گریخته خبرهایی می رسید که همه آنها حکایت از مقاومت دلیرانه شما می کرد و با در نظر گرفتن شرایطی که شما در آن قرار دارید می دانم که واقعاً این کار برایتان چقدر مشکل است .

در شرایطی که از یک سو رژیم خونخوار شاه سعی می کند چهره های ملی و مبارز را با حيله و شگردهای گوناگون به سازش کشانده و یا منفعل سازد و در شرایطی که بعضی از مبارزین سابق که شبه مبارزان کنونی که عملاً در گنداب سازش با دستگاه فرو رفته اند و می خواهند شما را نیز دنبال خود بکشند و یا حداقل خنثی سازند ، این مقاومت واقعاً شورانگیز است .

نمی خواهم زیاد تعریف و تمجید کنم ، ولی باید بگویم که تا به حال خیلی کار کرده اید و واقعاً نشان دادید که فرزند کوه نشینان زحمت کش روستایید نه فرزند رجاله های به دوران رسیده

آیا حقیقتاً فکر کرده اید که چرا و چه عواملی علت اصلی پابرجایی و مقاومت شما بوده است ، ولی بقیه این طور خنثی و یا حتی جذب شده اند ؟ به نظر من این تنها کشش توده ای شما بوده است ، کششی که شما را به کلبه های محقر روستاییان طالقان ، لواسان ، زابل ، بافت و می راند و شما را وامی داشت تا با عبور از موانع متعدد دوباره با توده های مردم از نزدیک در تماس قرار بگیرید .

چقدر به جا بود این جمله شما که بعد از بازگشت از بافت که رژیم با این کار خود یک توفیق جبری برای تماس مستقیم و نزدیک من با روستاییان فقیر و مردم واقعی و زحمت کش فراهم کرد .

همین نیرو بود که باعث شد که خود را همگام با پیشرو ترین حرکت زمان به پیش رانید و متقابلاً بتوانید پایگاه توده ای خود را حفظ و تقویت نمایید و همواره تنها این نیرو بوده که قهرمانانی چون کامیلو تورزا و اسقف کاپوچی را وارد صفوف اول نبردهای آزادیبخش نموده است .

اگر غیر از این بود بر شما هم همان می رفت که بر دیگران رفت ولی در اینجا سؤالی مطرح است با وجود این زمینه ها چرا عده ای نتوانستند و یا نمی توانند به حرکت رشد یابنده خود در جهت درک هر چه بیشتر منافع توده ها ادامه دهند ؟

جواب روشن است ، برای درک چنین مسائلی جهت گیری هر چه بیشتر توده ای شرکت در عمل انقلابی (عمل انقلابی به معنای وسیع آن

(و تشدید و گسترش آن و بریدن از هر گونه وابستگی ، ضرورتی اجتناب ناپذیر است .
بریدن از وابستگی های طبقاتی که نتیجه مبارزه مستمر در جهت منافع توده ها می باشد در مسیر خود تغییراتی را در تمام شئون فرد و گروه و سازمان به وجود می آورد که بسیاری از مطالب ظاهراً واقعی که یک روز در نظرش منطقی و کاملاً درست جلوه می کرد دیگر غیر منطقی و یا ناقص جلوه می کند .

قسمت سوم نامه مجتبی طالقانی به پدرش

در طول رشد این مبارزه است که فرد یا سازمان مجبور می شوند بسیاری از قالب های تنگ ایدئولوژی زوال یابنده را شکسته و از دیدگاه وسیع تری به جهان نگاه کنند ، دیدگاهی که بدون آن بسیاری از حرکات و جریانات در نظر انسان غیر منطقی و به نظر می آید .
به قول یکی از رفقا می گفت : " من در همان سال های ۴۸ - ۴۹ یکی از استدلالاتم در رد ماتریالیسم دیالکتیک این بود که چرا یک کمونیست که هیچ منفعی پس از مرگ در آن جهان ندارد حاضر است کشته شود ، آیا هیچ آدم عاقلی چنین کاری می کند ؟
و با این استدلال برای اسلام این برتری را قائل می شدیم که منطقی تر و حتی ماتریالیستی تر ! است (ماتریالیستی طبیعتاً از دید آن روز ما) اما به تدریج فهمیدم که یک کمونیست منافعش همان منافع والای خلق است ، بنابراین مرگ در راه منافع خلق بیشترین منافع برای او محسوب می شود و این مسئله به هیچ وجه در چارچوب ایدئولوژی های غیر پرولتری قابل درک نیست ."
بنابراین آن زمینه ها تا زمانی که با علم خاص و رهایی بخش توده ها که تنها حربه آنها برای گشودن راهشان و رسیدن به آخرین سنگر هاست نیامیخته باشد جز یک احساس زود گذر چیز دیگری نخواهد بود و جز گنجی روز افزون ثمری نخواهد داد .
همان طور که در مورد من به همین ترتیب بود و به همین دلیل قادر به درک و لمس مسائل اساسی جامعه نبودم و با این که کم و بیش کوشش هایی در این زمینه می کردم ولی به علت یک سری برخوردهای نادرست و عدم پیگیری نمی توانستم شرایط درک آن را آماده کنم .

در اینجا شاید بتوانم گوشه ای از حرکت سازمان را در جهت منافع توده بیان کنم ، می دانید که سازمان نیز مسیر ایدئولوژیک خود را حدوداً به همین طریق پیموده ، منتهی به دلیل همان عوامل اصلی دائماً رادیکالیزه می شد ، تا این که به یک تحول کیفی عظیم یعنی تحول ایدئولوژیک سازمان و تصفیه آن از افکار و عناصر غیر علمی منجر شد .
در مقابل این برخورد صادقانه سازمان با گذشته خود و وسایلی که در پیش رو دارد یک عده عناصر مرتجع و فرصت طلب که مثلاً تا دیروز کتابهای سازمان را (کتابهایی که بارها و بارها چاپ شده بود) رد می کردند ، امروز همان ها در به در به دنبال کتابهای گذشته سازمان می گردند تا آنها را تکثیر و نشر کنند !
اینها با لجن پراکنی ها و اعمال دیگرشان در مقابل ما موضع گیری کرده و در نتیجه عملاً در صف رژیم خونخوار قرار گرفتند ، وقتی آدم تنها همین یک نمونه یعنی عمل دیروز و امروزشان را می بیند و مقایسه می کند دقیقاً چهره منحوس و پر ریای آنها برایش آشکار می شود .

در اینجا لازم است جریانی را برای شما شرح بدهم ، یک بار من با یکی از همین آقایان قبل از تحول ایدئولوژیک تماس گرفتیم ، این شخص وقتی در مقابل این سؤال من که " شما تا کنون چه کار کرده اید ؟ قرار گرفت برای آن که چهره دورو و مزورانه و ماهیت اپورتونیستی خودش را ببوشاند و ثابت کند که حامی جنبش است شروع کرد به زار زار گریه کردن تا با این اشک ها بی عملی خودش را توجیه کند ! (بعداً در مورد امثال این آقایان توضیحات بیشتری خواهم داد)
اینها خود می دانند که در جنبش برای آنها جایی نمانده ، اینها کسانی هستند که با خون رفقای شهید مجاهد ما دکان باز کرده بودند و حالا چون دکانشان تخته شده دست به تلاش مذبحخانه ای زده اند .

اینها برای این که کاملاً ماهیت ضد مردمی خود را نشان دهند دست به شایعه پراکنی و دروغ پردازی زده اند و خواسته اند حتی از موقعیت شما به نفع خود سوء استفاده کنند و از آب گل آلود ماهی بگیرند که مسلماً تا به حال در جریان اعمالشان بوده آید .
مسلماً این نواهای محتضرانه ناشی از به خطر افتادن منافع آنها است ولی به علت ماهیت فرصت طلبانه شان دیر یا زود خفه خواهد شد ، ولی فقط در این بین ممکن است اذهان یک عده آدمهای ساده و خوش باور را آشفته کنند و آنها را به انحراف بکشانند .
در میان این نواهای جورواجور و دشمنانه وقتی شنیدیم که شما چنان جوابی به یکی از همین ها داده اید واقعاً خوشحال شدم و اطمینان پیدا کردم که صداقت در برخورد با حقایق چیزی فراتر از احساسات زودگذر و حتی شوکه ماندن می باشد ، منتهی این صداقت نباید تنها یک برخورد زودگذر و آمیخته با عاطفه هایی از نوع دیگر باشد .

باید پیگیر بود و برای رسیدن به حقیقت از همه چیز مایه گذاشت و چارچوب های محدود را شکست و بدون غرض و پیش داوری در

زندگی مردم شرکت بیشتری نموده و متناسب با آن با سعی در پیدا کردن بینش علمی بدون در نظر گرفتن مصالح کوتاه مدت مان حقایق را که به آن رسیده ایم به میان مردم ببریم ، تنها چنین برخوردی را می توان یک برخورد واقعاً صادقانه نامید و بس . مسئله ای که در اینجا لازم است خصوصاً با شما مطرح کنم در رابطه با مذهب های انقلابی و صادقی است که فداکارانه مشغول مبارزه اند، اینها باید بدانند که سازمان با روشن کردن نقطه نظرهایش به هیچ وجه دیوار جدا کننده ای بین خود و این مبارزین و انقلابیون نکشیده .

بلکه بر عکس با این کار و با مشخص کردن خط ها ، زمینه مساعدتر و سالم تری برای همکاری به هم پیوسته و فعال در چارچوب جبهه واحد توده ای را فراهم کرده و بدین ترتیب نه تنها چنین دیواری کشیده نشده ، بلکه مصمم به از بین بردن تمام اشکالات و موانعی که در گذشته مانع همکاری بیشتر و نزدیکتر با این گروه ها و افراد می شد ، گردیده است .

جربانی که هم اکنون ما درون آن قرار داریم ناشی از خواست این و یا آن شخص نبوده ، بلکه بازتاب تغییرات عمیقی است که در آن بطن جامعه ما روی داده و در حال توسعه است .

به همین خاطر و به علت موقعیت تاریخی اش خواه و ناخواه تمام مقاومت ها را شکسته و راه خود را باز خواهد کرد ، لذا مقاومت این افراد و امثالهم تنها به منفرد شدن و له شدن خودشان خواهد انجامید و در زمان ما تنها کسانی که توانسته اند هم دوش با این جنبش خود را بکشاند قادر بوده اند پایگاه توده ای شان را در میان مردم حفظ کنند .

و همان طور که می بینید این مسئله در مورد شما هم صادق است و پایگاه توده ای کنونی شما صرفاً به علت همین همدوشی تان بوده است ، پس تا وقتی که همراه خلق هستید خلق با شماست و هر موقع جدا شوید و یا عقب بیفتید مردم هم از شما جدا خواهند شد . بنابراین همان طور که در گذشته تا حد توانایی تان در این راه همگام با جنبش پیش آمده و توانستید همراه با پیشروترین حرکت انقلابی جامعه حرکت کنید در شرایط کنونی نیز تا وقتی می توانید ارزش انقلابی خودتان را حفظ و ارتقاء دهید که بتوانید خود را هر چه بیشتر در جهت منافع توده های زحمت کش قرار داده و با درک حرکت پیشرو و درک جریاناتی که در عمق جامعه ما صورت می گیرد مسیر اصلی خود را یافته و رسالت تاریخی خود را در رابطه با آن انجام دهید .

ما علیرغم ضربه هایی که از رژیم خون آشام خورده ایم امروز بیش از هر موقع دیگر به درستی راهمان و صحت مسیری که در آن گام نهاده ایم ایمان قاطع داریم ، فراموش نمی کنیم که در ابتدای جنبش مسلحانه پس از ضرباتی که به سازمان خورد و پس از شهادت رفقای اولیه شدیداً ناراحت شده و نسبت به آینده جنبش دچار نگرانی و اضطراباتی می شدیم .

اما بعد وقتی مشاهده کردم که صدها رفیق دیگر با عظمی راسخ تر از پیش به شکافتن راه خلق و روشن کردن آن پرداخته اند و وقتی به دستاوردهای شورانگیز و غیر قابل تصویری که در این مدت جنبش مسلحانه و خصوصاً سازمان ما به آن دست یافته نظر می انداختیم ، اطمینان پیدا می کردم که در حقیقت آن تلفات و ضربه ها در مقابل این نتایج گرانبها قابل قیاس نبوده اند .

افق جامعه ما نوید پیروزی های وسیع و چشم گیری را نشان می دهد ، پس باید از برخوردهای احساسی پرهیز کرد و هیچ واهمه ای به دل راه نداد ، زیرا بالاخره آینده از آن خلقها و پیروزی از آن توده هاست .

پدر ! در پایان این نامه آرزو می کنم که همچون تو استوار در مقابل دشمنان خلق ها تا آخرین نفس بایستم و همواره مقاومت تو را سرمشق خود قرار دهم ، نمی دانم این نامه چه موقع به دستت می رسد و اصلاً می رسد یا نه به هر صورت در صورت امکان باز هم برایت نامه خواهم فرستاد .

فرزند تو مجتبی ۲۹ اسفند ، سالگرد ملی شدن نفت

تا بهار ۱۹۷۵ اکثریت مجاهدین مارکسیست شدند ، کادرهای اصلی که به اسلام اعتقاد داشتند عبارت بودند از شریف واقفی ، رهبر یکی از شاخه های سه گانه سازمان ، مرتضی صمدیه لباف مرد دست راست او و تعدادی از اعضا و هواداران در هسته های استان ها . در همین حال رهبران دو شاخه دیگر یعنی آرام و شهرام با شریف واقفی برخورد کرده به او اولتیماتوم دادند یا به هسته مشهد منتقل شده یا کشور را به طور کلی ترک کند و یا به کار در کارخانجات مشغول شود تا " آگاهی سیاسی خود را ارتقا دهند ." (۲۳)

شریف واقفی وانمود می کرد که انتخاب مشهد را پذیرفته ، در حالی که می کوشید هواداران خود را سازمان دهد و برخی از تجهیزات سازمان را نیز به مخفی گاه جدیدی منتقل ساخت .

اطلاعات مربوط به این اقدامات شریف واقفی به زودی توسط همسر وی یعنی لیلا زمردیان _ یک مارکسیست دو آتسه _ در اختیار شهرام و آرام گذاشته شد ، در هفتم ماه مه ماجرا به مرحله تعیین کننده خود رسید ، زمانی که شهرام و آرام و هواداران شان سعی کردند که شریف واقفی و صمدیه لباف را دستگیر نمایند .

در پی یک درگیری شریف واقفی جان خود را از دست داد ، اما صمدیه لباف برغم جراحات وارده بر اثر گلوله توانست فرار کند ، ولی دکتر معالج او وی را به مقامات تحویل داد و در ژانویه ۱۹۷۶ اعدام شد .
در همان زمان شهرام و آرام در یک تلاش بیهوده برای پنهان ساختن هویت مجید شریف واقفی جسد او را سوزانده و در یک زباله دان در اطراف تهران انداختند .

این آدم کشی پیامدهای دنباله داری داشت ، به ساواک خط داد که ناراضیان را بکشد ، جسد آنها را در کویر اطراف تهران رها کند و سپس اعلام نماید این کشته ها قربانی درگیری های درون سازمان های چریکی هستند .
تبلیغات ارزشمندی علیه مارکسیست ها و به اصطلاح مارکسیست های اسلامی برای مقامات هر دو رژیم (ابتدا رژیم شاه و سپس رژیم آیت الله خمینی) فراهم نمود ، بین دو (گروه) مجاهدین برادرکشی ایجاد نمود و آنان را به دشمنان سرسخت یکدیگر مبدل ساخت و هرگونه امکان آشتی ، موجودیت مسالمت آمیز و همکاری مشترک علیه رژیم را از میان برد .

دو مجاهدین (۸ _ ۱۹۷۵) :

بعد از دو ماه ۱۹۷۵ دو مجاهدین راه خود را ادامه دادند ، مجاهدین مارکسیست در ابتدا نام کامل سازمان را نگاه داشته ، آرم آن را تغییر دادند ، آیه قرآنی و تاریخ تأسیس سازمان را حذف نموده ، مشت گره کرده در کانون آرم را بزرگ و قوی کرده تا آگاهی پرولتاریایی خود را برجسته نمایند .

آنها ، مجاهدین مسلمان را به خیانت ، به داشتن پتانسیل همکاری با ساواک و به سکتاریسم متهم ساختند ، آنها نام خدا را حذف کردند ، نماز و عبادات پیش از جلسات را موقوف ساختند ، همزمان خود را رفیق خطاب می کردند و کتاب " تضاد " مانو را کتاب مرجع خود قرار دادند .

آنها همچنین چاپ نشریه را مجدداً آغاز کردند ، نشریه " جنگل " را با گاه نامه " مجاهد " تعویض نمودند ، نشریه قیام " کارگر " را هر ۴ ماه یک بار منتشر می ساختند که بیشتر بر روی شرایط کار و اعتصابات کارگری متمرکز بود .
علاوه بر این مجاهدین مارکسیست ارتباطات نزدیک با P . L . O (سازمان آزادیبخش فلسطین) ، شورشیان ظفار ، جمهوری دمکراتیک خلق یمن و برخی از گروه های مارکسیست درون کنفدراسیون دانشجویی را حفظ نمودند .

همچنین آنها مذاکرات خود را به منظور ایجاد یک جبهه متحد با فدائیان آغاز کردند ، این بار نیز مذاکرات با اتهام زنی متقابل و آشکار به یکدیگر پایان یافت ، فدائیان ، مجاهدین مارکسیست را به دگماتیسم مائونیستی ، قطب بندی غیر ضروری ضدیت مسلمان ها علیه مارکسیست ها و ادعای دروغین نمایندگی طبقه کارگر ایران متهم ساختند . (۲۴)
مجاهدین مارکسیست نیز فدائیان را به لاس زدن با خرده بورژواهایی مانند جبهه ملی ، معامله کردن با مجاهدین مسلمان در غیاب مجاهدین مارکسیست و پیروی از مشی ماجراجویانه چه گوآرا در مقابل استراتژی حقیقی مارکسیست _ لنینیست ها متهم می کردند. (۲۵)

در همان زمان مجاهدین ، بخشی در استان ها ، بخشی در قسمت هایی از بازار تهران و به طور عمده در زندان ها باقی ماندند ، سازمان به ویژه در زندان قصر که هسته آن توسط رجوی رهبری می شد قوی بود ، **اطرافیان رجوی سال ها بعد مدعی شدند که انشعاب به قدری جدی بود که سازمان اصلی و واقعی اساساً در زندان ها بود . (۲۶)**

مجاهدین مسلمان به اعضای خود هشدار دادند که از مجاهدین دروغین حتی در زندان ها بپرهیزند . (۲۷) ، مجاهدین مسلمان آنها را به دزدیدن نام سازمان و انجام کودتا برای در اختیار گرفتن سازمان ، متهم می کردند ، آنها بحث می کردند که موضوع ، تقابل اسلام و مارکسیست نیست ، بلکه رو در روی انقلابیون واقعی و اپورتونیست های چپ نما است .

این نکته با اهمیتی است که در این میان مجاهدین مسلمان ، مارکسیسم را به طور کلی مورد حمله قرار ندادند ، بلکه مخالفان خود را به دامن زدن به اختلاف عقیده میان مارکسیست ها و مسلمان ها در نتیجه خدمت به اهداف ساواک و تقلید رفتار خیانت آمیز مالیونوفسکی متهم نمودند ، مالیونوفسکی جاسوس رسوای تزار بود که در سطوح بالای حزب بلشویک لنین نفوذ کرد. (۲۸)

برخی از به اصطلاح مدافعان مجاهدین مسلمان خویشتن داری کمتری از خود نشان می دادند ، از جمله بنی صدر ، در تبعیدگاه خود در پاریس طی مقاله ای با عنوان " منافقین از دیدگاه ما " نوشت : این اتفاق ثابت کرد که مسلمان ناپیستی هرگز به مارکسیست ها اعتماد کنند . (۲۹) ، بنی صدر می افزاید : به اصطلاح مجاهدین مارکسیست نه تنها استالینیست بلکه فاشیست نیز هستند .

ابراهیم یزدی از نهضت آزادی نیز سالها بعد در جستجوی دستاویزی برای توجیه شکست دولت موقت بازرگان نوشت : " کودتای داخلی ۱۹۷۵ نه تنها طبیعت مزورانه مارکسیسم را آشکار ساخت ، بلکه این رفتار مسیر تاریخ ایران را تغییر داد . (۳۰)

یزدی در توضیح ادعای خود می نویسد: کودتا تمامی جنبش مترقی درون اسلام را تضعیف نمود، بنابراین این راه را برای پیروزی روحانیون واپسگرا فراهم ساخت.

نهضت آزادی نیز در شمال آمریکا مجاهدین مارکسیست را محکوم نمود، آنان را به قتل شریف واقفی و صمدیه لباف متهم ساخت و در بزرگداشت این "دو شهید حقیقی" بیانیه ۱۵۰ سؤال از یک چریک را باز تکثیر کرد.

برخی از ناظرین باز تکثیر این بیانیه را فاقد اصالت دانستند، به ویژه که در آن از ویتنامی ها به عنوان "ویت کنگ" یاد شده بود، عنوان که پنتاگون یعنی وزارت جنگ آمریکا به ویتنامی ها داده بود. (۳۱)

در همین حال گروهی از روحانیون طرفدار آیت الله خمینی - گر چه نه خود آیت الله خمینی - از این انشعاب استفاده کرده، مارکسیسم و التقاطی گری را به باد حمله گرفتند، فتوایی صادر کردند.

محتوای فتوا این بود که همکاری مسلمان ها و مارکسیست ها حرام است به این خاطر که مارکسیست ها ماهیتاً نجس اند. (۳۲)

آنان هشدار دادند کسانی که مارکسیسم و اسلام را به هم بیامیزند به وادی خطرناکی از التقاطی گری کشیده شده و عنوان شریف "شهید" به این گونه افراد تعلق نخواهد گرفت، مجاهدین مسلمان بلادرنگ پاسخ دادند که این فتوا یک اشتباه بزرگ سیاسی و دقیقاً همان چیزی است که رژیم خواسته. (۳۳)

این فشار روحانیت گروه کوچکی از مجاهدین مسلمان را متقاعد ساخت تا به طور کلی از سازمان جدا شوند، این گروه رهبری مجاهدین به ویژه رجوی را مورد حمله قرار داده بحث می کردند که سازمان به گونه ای غیر ضروری روحانیت را کنار زده، به قدر کافی علیه مارکسیسم موضع نگرفته و در ارتباط با سایر گروه های مذهبی اپوزیسیون موضعی نا معطف داشته است. (۳۴)

این گروه توسط لطف الله میثمی رهبری می شد، وی مهندسی بود که در محاکمات جمعی سال ۱۹۷۲ به ۲ سال زندان محکوم شد، در سال ۱۹۷۳ آزاد گردید اما در ۱۹۷۵ به هنگام انفجار بمب دست ساز خود دستگیر شد، بر اثر این انفجار وی چشم خود را برای همیشه از دست داد.

مجاهدین مسلمان به سرعت هواداران میثمی را به عنوان "رویزیونیست" راست ارتجاعی، محکوم نموده و گفتند آنان با استفاده از شعارهای پراگماتیستی قصد دارند سازمان را به یک گروه غیر سیاسی بی عمل تبدیل کنند و آن را به ملایان محافظه کار رقیب وابسته سازند. (۳۵)

آنان همچنین بحث می کردند، اگر مجاهدین حقیقی با این راست گرایان مرتجع و نیز با چپ های اپورتونیست برخورد نکنند همانند سوسیال دمکرات ها در اروپا و اخوان المسلمین در مصر ماهیت انقلابی خود را از دست خواهند داد. (۳۶)

برغم تمام این مشکلات مجاهدین مسلمان به ویژه در شهرستان ها مبارزه خود را علیه رژیم ادامه دادند و اغلب برای خود عناوینی نیز انتخاب می کردند، **در اصفهان آنها هسته ای به نام گروه مهدویان تشکیل داده** در حین انتشار بیانیه به فعالیت های دیگری نیز دست می زدند، نظیر حمله به مراکز پلیس، در یکی از این حملات آنها دو تن از اعضای خود را از دست دادند.

در همدان آنها گروه شیعیان راستین را تشکیل دادند که ۴ ساواکی را ترور کرده و به یک بانک دولتی دستبرد زدند، **در تبریز آنها عنوان "فریاد خلق خاموش شدنی نیست"** را برگزیدند و دفتر محلی حزب رستاخیز را منفجر ساختند.

در زنجان از نام مجاهدین استفاده نموده و ساختمان های مراکزی مانند کنسول گری انگلیس و انجمن ایران و آمریکا را منفجر کردند، این گروه به فعالیت خود ادامه داد تا این که یکی از اعضا زیر شکنجه تمام اطلاعات همکاران خود را در اختیار ساواک گذارد.

مجاهدین مارکسیست حتی بیشتر فعال بودند به ویژه در تهران، در جولای ۱۹۷۵ به ترور ناموفق یک دیپلمات ارشد آمریکایی مبادرت ورزیدند و در یک درگیری پر سر و صدای خیابانی با پلیس، ۵ تن از اعضای خود را از دست دادند.

در اوت ۱۹۷۵ مرکز اصلی پلیس در شمال شهر را منفجر نموده و در روز روشن ۳ آمریکایی را ترور کردند، بیانیه نظامی شماره ۲۴ آنها اعلام کرد، ترور این ۳ نفر به انتقام اعدام ها و به خاطر به هدر دادن میلیاردها دلار خرید اسلحه صورت گرفته است. (۳۷)

چند ماه بعد دولت اعلام کرد ۸ تروریست مسئول ترور آمریکایی ها اعدام شدند، مجاهدین مارکسیست در فوریه ۱۹۷۶ کوشیدند کنفرانس سرمایه گذاران خارجی را منفجر کنند اما بمب آن ها زودتر از موعد منفجر شد و حامل آن به هلاکت رسید، در ماه مه ۷۶ آنها بمبی را با موفقیت در مقابل مرکزی متعلق به اسرائیل منفجر ساختند.

در نوامبر همان سال در حالی که خانه تیمی شان در قلب تهران محاصره شده بود به جای تسلیم تا آخرین نفر با پلیس جنگیدند، در این درگیری که بیش از ۲ ساعت به درازا کشید، بهرام آرام و دو تن دیگر از رهبران جان خود را از دست دادند، این درگیری ها، سنت شهادت را که بیشتر هم به مجاهدین مارکسیست و هم به مجاهدین مسلمان متعلق بود زنده نگاه می داشت.

این عملیات از زمان انشعاب تا انقلاب اسلامی، ۴۲ شهید از مجاهدین مسلمان و ۴۷ شهید از مجاهدین مارکسیست به جای گذاشت، اکثر آنان مانند ۴۱ مجاهد جان باخته سالهای ۷۲ تا ۷۵ جوان، تحصیل کرده دانشگاهی، پرورش یافته در خانواده های سنتی طبقه متوسط در استان های فارس زبان کشور بودند. (نگاه کنید به جدول شماره ۳)

از کل ۱۳۰ تن، ۸۱ نفر به هنگام مرگ در سالهای ۲۱ تا ۲۵ سالگی بودند، ۶۹ تن دانشجوی، ۳۷ تن در رشته مهندسی، ۴۳ تن متخصص و کارمند، ۱۷ تن مهندس، ۸۴ تن تولد یافته در خانواده های متوسط و ۹۱ تن در تهران و با استان های مرکزی پرورش یافته بودند.

گر چه شهدای هر دو مجاهدین نقاط مشترک بسیاری داشتند (تمام ۴۷ تن مارکسیست شهید نیز به جز یک تن، عضو کامل مجاهدین قبل از انشعاب بودند) اما در ترکیب اجتماعی آنان سه تفاوت به چشم می خورد:

۱. تعداد مهندسی و فارغ التحصیلان صنعتی در میان مجاهدین مسلمان غالب است، از ۳۳ تن از شهدای مجاهدین مسلمان، تقریباً نیمی مهندس، دانشجوی رشته های پزشکی، علوم انسانی، اجتماعی و آموزشی به کار اشتغال داشتند. اما از ۴۷ تن از شهدای مجاهدین مارکسیست کمتر از یک سوم مهندس، دانشجوی رشته مهندسی و یا دانشجوی رشته های مشابه بودند، بیشتر از نیمی از آنان در رشته های پزشکی، آرشیوتک، انسانی، علوم اجتماعی و آموزشی سرگرم کار بودند، در ارتباط با این موضوع در بخش بعدی کتاب توضیح بیشتری خواهد آمد.

۲. **زنان در صد ناچیزی از شهدای مجاهدین مسلمان را تشکیل می دادند، اما یک سوم شهدای مجاهدین مارکسیست را زنان تشکیل می دادند،** علاوه بر این زنان در سازمان مجاهدین مسلمان اکثراً به عنوان حمایت کننده مردان فعالیت داشتند مانند: پیک، سازمان دهنده حرکت های اعتراضی، تظاهرات، مسئول مسائل صنفی و سازمان دهنده شعائر مذهبی. در مقابل در سازمان مجاهدین مارکسیست، زنان نه فقط به عنوان یک عضو بلکه به عنوان عضو تیم عملیاتی سازماندهی می شدند و حتی رهبری تیم عملیات را به عهده داشتند.

برای مثال منیژه عرب زاده کرمانی، اولین زنی که در ایران به جوخه های آتش سپرده شد و اعدام گردید، رهبری هسته مسلحانه ای را به عهده داشت که در سال ۱۹۷۵ دو مستشار آمریکایی را ترور کرد.

او به خانواده ای از طبقه متوسط تحصیل کرده تعلق داشت، مادرش پزشک بود و خود در دانشکده بازرگانی دانشگاه تهران درس می خواند، وی در دانشکده به سازماندهی اعتراضات دانشجویی می پرداخت و در همانجا به مجاهدین پیوست. فاطمه بهجت تیفتکچی که مسئول روزنامه قیام کارگر بود، در یک درگیری مسلحانه خیابانی مجروح شد و خوردن قرص سیانور را به دستگیری ترجیح داد، بهجت در خانواده ای مذهبی نزدیک به خانواده طالقانی متولد شد، در دانشگاه تهران درس خواند و آموزگاری را به مثابه یک حرفه در مدرسه دخترانه رفاه برگزید.

منیژه بتول افتخاری، یکی دیگر از زنان برجسته مبارز، در عملیات مسلحانه متعددی شرکت جست و نهایتاً در جریان بمب گذاری کنفرانس سرمایه گذاران خارجی در تهران کشته شد.

منیژه که به یک خانواده روحانی در همدان تعلق داشت، زمانی که در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران درس می خواند به مجاهدین پیوست، وی یک برادر فعال در میان مجاهدین مسلمان داشت.

بدون تردید اکثر این زنان مبارز به این خاطر به مارکسیسم گرویدند، چون احساس می کردند اسلام برغم تأیید حقوق قانونی مادران، زنان و دختران، اما مسئله برابری جنسی زن و مرد را در امور اساسی مانند مسئولیت اجتماعی، حقوق سیاسی، مسئولیت قضایی و توانایی های ذهنی نمی پذیرد.

۳. ویژگی های طبقه متوسط سنتی در خانواده های مجاهدین مسلمان بیشتر آشکار بود، **خانواده های مجاهدین مسلمان اکثراً به طبقه متوسط سنتی تعلق داشتند،** از ۶۸ تن از شهدای مجاهدین مسلمان که شغل پدر آنها ذکر شده، ۳۵ تن (بیش از ۵۱ درصد) **از خانواده های روحانی و بازاری** و ۵ تن (۷ درصد) از خانواده های طبقه متوسط مدرن و ۷ تن (۱۰ درصد) از طبقه کارگر و زحمت کش پایین جامعه بودند.

از سوی دیگر از ۳۵ تن شهدای مارکسیست مجاهد که مشاغل پدر آنها مشخص است، ۱۷ تن (۴۸ درصد) **از خانواده های بازاری و روحانی**، ۷ تن (۲۰ درصد) از خانواده های طبقه متوسط مدرن و ۱۰ تن (۲۹ درصد) از خانواده های کارگر و زحمت کش پایین جامعه به شمار می رفتند.

به عنوان نمونه هاشم واثق پور جوانی فارغ التحصیل از پلی تکنیک تهران، گویا ترین نمونه از این گروه محسوب می شود، وی که در خانواده ای فقیر در قزوین متولد شده بود بارها ناگزیر می شود که به خاطر مشکلات مالی مدرسه را ترک گوید، پس از پایان تحصیلات دبیرستانی موفق می شود بورس دولتی پلی تکنیک را به دست آورده و در حال تحصیل مخارج ناچیز خود را با کار در کارخانجات تأمین می نمود.

این وضعیت برای یک دانشجوی دانشگاه به خصوص در جامعه ای که به موفقیت طبقاتی شدیداً توجه دارد سخت نامتعارف است، واثق پور در سال ۱۹۶۹ به مجاهدین پیوست، در جریان انشعاب به مارکسیست ها کمک نمود و در نوامبر ۱۹۷۷ در حالی که در بازداشت ساواک به سر می برد "ناپدید گشت".

بدون شک واثق پور و افراد دیگری از طبقه کارگر و زحمت کش به ویژه به این خاطر به یک جریان مارکسیستی پیوستند که مطابق آموزه های مارکسیستی تغییرات آینده اساساً توسط طبقه کارگر صورت می گیرد . تفاوت هر چه که بود این شهدا ، از مجاهدین مسلمان و مارکسیست ، هر دو از جان خود گذشتند ، زیرا که احساس می کردند با نثار جان خویش به دیگران برای عمل انگیزه خواهند داد و در نهایت انقلاب در خور و شایسته ای را به وجود می آورند .

۱۱

نهضت امام خمینی (جلد ۳)

حمید روحانی

نگاهی به بنیانگذاران سازمان	ناتوانی ها و کاستی ها در سازمان	سازمان در سرایشی فروپاشی
مواضع امام در مقابل سازمان مجاهدین	پیامدهای خیزش چریکی در ایران	تصفیه های استالینی درون سازمانی
اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان	بازتاب اعلام تغییر ایدئولوژیک سازمان	زندانیان سازمان در راه خیانت به ملت
کارکردهای نظامی سازمان		

نگاهی به بنیانگذاران سازمان

در سال ۱۳۴۴ دو تن از اعضای "جبهه ملی" به نام های محمد حنیف نژاد و سعید محسن و یکی از اعضای "نهضت آزادی" به نام **عبدالرضا نیک بین رودسری معروف به عبدی** گرد هم آمدند و سازمانی را بنیان نهادند . درباره وابستگی آنان به "جبهه ملی" و "نهضت آزادی" اعتراف های خود و همکاریانشان را در ساواک و دیگر نوشته هایشان را بازگو می کنیم .

محمد حنیف نژاد در بازجویی های خود آورده است :
"..... پس از وارد شدن در دانشگاه در سال ۱۳۳۹ فعالیت های انتخاباتی جبهه ملی مرا به خودش جلب کرد بازداشت دسته جمعی که در اول بهمن ۱۳۴۱ برای میلیون ، اعم از جبهه ملی و نهضت آزادی پیش آمد منمهم در زندان افتادم ."
نامبرده در جلسه دیگری از بازجویی اظهار داشته است :
"..... من از سال ۱۳۳۹ در نتیجه مبارزات انتخاباتی جبهه ملی ایران با مسائل سیاسی آشنا شدم بعداً در نهضت آزادی ایران به عنوان سمپات فعالیت داشتم ."

لطف الله میثمی در اعتراف های خود در ساواک درباره حنیف نژاد این گونه اظهار نظر کرده است :

.....محمد حنیف نژاد ... در جبهه ملی فعالیت داشت و از طرفداران آقایان طالقانی و بازرگان بود ، به علت عضویت در کمیته دانشگاه جبهه ملی در سال ۴۱ دستگیر شد .

سعید محسن نیز در بازجویی خود اعتراف کرده است که :

”.....از اواسط اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ عضویت جبهه ملی را پذیرفته ام و در میتینگ ها و جلسات پخش تراکتها و اعلامیه های آنان شرکت نموده ام“

رضا رضایی در بازجوییهای خود آورده است که :

” سازمان را عده ای از افراد قدیم که قبلاً عضو جبهه ملی و اینها بودند تشکیل داده اند .“

سعید محسن در بازجویی های خود نیک بین را نیز از افراد وابسته به ” نهضت آزادی “ خوانده است .

اصغر بدیع زادگان نیز در بازجویی های خود نوشته است : ” من از سال ۴۰ و ۴۱ سمپات نهضت آزادی بودم “.

در نخستین بیانیه سازمان که در ۲۰ بهمن ۱۳۵۰ پراکنده شد، آمده است :

” هسته اولیه سازمان که هم اکنون برای اولین بار نام آنرا فاش می کنیم در ۶ سال قبل و با شرکت برخی از کادرهای سابق نهضت آزادی ایران به شکل مخفی بنیاد یافت“

در کتاب ها و نوشته ها سازمان تا کنون نام عبدالرضا نیک بین به عنوان بنیانگذار بلکه به عنوان یکی از اعضای سازمان نیز برده نشده است و علت و سبب کنار رفتن و یا کنار گذاشتن او نیز به درستی روشن نیست .

در تاریخچه و دیگر نوشته های سازمان ، اصغر بدیع زادگان را در کنار حنیف نژاد و سعید محسن به عنوان بنیانگذاران سازمان نام برده اند ! و این خود از سرشت منافقانه سازمان ریشه می گیرد که بدین گونه نام یکی از بنیانگذاران سازمان را و نیز علت کنار رفتن او را از مردم پنهان کرده اند .

بنابر اعتراف نیک بین در بازجویی های خود ، پیش از بازگشت حنیف نژاد از سربازی او همراه سعید محسن به کار تشکیلاتی و درون گروهی پرداختند .

در بازجویی های او می خوانیم :

” من پس از دعوت مهندس محسن چند دفعه به خانه اش رفتم، دو سه ماه بعد مهندس حنیف نژاد از سربازی برگشت و من برای اولین بار او را دیدم “ .

حنیف نژاد در بازجویی های خود درباره نامبرده چنین اعتراف کرده است :

” حاصل آنکه کم کم به فکر حل مسئله افتادم . آنوقت مدتی بود که با سعید محسن و عبدالرضا نیک بین آشنا شدم با هم قرار گذاشتیم که مطالعاتی داشته باشیم قرار بر این گذاشتیم که افرادی را در دور خودمان عضو گیری کنیم و آنها را به مطالعه بکشانیم .“

سعید محسن نیز در این باره آورده است :

” از همان اوان کار ما با یکی از نهضتی ها به نام نیک بین آشنا شدیم مطالعات وی کمک فراوانی در بالا بردن ما داشت . نیک بین تا سال ۴۷ با ما همکاری داشت و سپس به علت ازدواج به زندگی عادی برگشت .“

بهمن بازرگان نیز در بازجویی های خود یادآوری کرده است که :

” محمد با سعید و عبدی نامی در ابتدا سازمان را تشکیل داده بودند .“

آورده اند که رمز کنار گذاشتن عبدی از سوی بنیانگذاران سازمان گرایش شدید او به مارکسیسم _ لنینیسم بوده است . لیکن هیچکدام از بنیانگذاران سازمان در بازجویی های خود ، درباره او ، این نسبت را روا نداشته اند و سبب کنار رفتن او از سازمان را کشف نداشتن به فعالیت های سیاسی و دلبستگی شدید به زندگی نوشته اند .

و از اینکه نامبرده پس از گذر از این جریان ، دیگر در هیچ گروه سیاسی وارد نشده و به هیچ کار سیاسی نپرداخته است ، خود گواهی بر درستی نوشته های برخی از بنیانگذاران سازمان در بازجویی ها درباره نامبرده می باشد .

ساواک در پایان کیفر عبدالرضا نیک بین و هنگام آزادی او از زندان ، از نامبرده ” قول همکاری “ گرفت ، لیکن بعدها او از این کار سرباز زد

و آنگاه که ساواک جریان همکاری با او را پیگیری کرد ، پاسخ داد :
" می خواهم دنبال کسب و کار و زندگی باشم و در هیچ نوع سیاستی دخالت نکنم ."

به نظر می رسد ادعای اینکه نامبرده به سبب گرایش به مارکسیسم از سازمان کنار گذاشته شده است از دروغ هایی باشد که هواداران سازمان برای بالا برده اعتبار بنیانگذاران سازمان و نمایاندن پایه باور مندی و پای بندی آنان به اسلام ، آن را ساخته اند !

نقش قیام پانزده خرداد در بنیاد سازمان :

بنیانگذاران سازمان نیز مانند بسیاری از گروه ها و سازمانها از جو شور و خروشی که در پی قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ پدید آمده بود ، تا پایه ای تأثیر پذیرفته بودند .

آنان در بررسی های خود علت شکست " جبهه ملی " و " نهضت آزادی " و کنار رفتن آنان از صحنه سیاسی را جانبداری آنان از مبارزه مسالمت آمیز و پارلمانی می شمردند .

برخی از آنان در بازجویی های خود به نقش قیام ۱۵ خرداد در گرایش آنان به مبارزه مسلحانه اعتراف کرده اند . محمد حنیف نژاد در بازجویی های خود آورده است :

" چندین ماه اول تصمیم داشتیم که اگر از زندان خارج شدم برای تحصیل به اروپا یا آمریکا بروم و در ایران نباشم ولی کشتار عام مردم در پانزده خرداد مرا بر این واداشت که درباره این کشتار بیشتر فکر کنم و در نتیجه از فکر مسافرت به خارج منصرف شدم"

سعید محسن نیز در بازجویی های خود آشکار اعتراف کرده است که :

" شاید اگر جریان ۱۵ خرداد نبود ، من نیز مثل دیگران همه چیز را فراموش می کردم . برخورد ۱۵ خرداد و اینکه طبقات پایین در این جریان به سادگی کشته شدند در حالی که در جریان دانشگاه حداکثر به چند ماه زندانی قناعت می شد ، روحیه مقاومت را در من زنده کرد . این سؤال بارها در ذهن من تکرار می شد که چه شد که در عرض چند روز مردم جلو گلوله رفتند و در حالی که در طول سه سال مبارزه از اعلامیه پخش کردن تجاوز نکرد . در تحلیل بعدی به این نتیجه رسیدم که طبقات پایین جامعه زیر فشارند و برایشان مرگ و زندگی فاصله زیادی ندارد ولی طبقات مرفه فاصله مرگ و زندگیشان بسیار زیاد است"

علی باکری نیز در بازجویی های خود آورده است :

" مخالفت مذهبی ها از جمله خمینی با برنامه های رژیم و اعلامیه های آنها و بالاخره دستگیری و تبعید او و حمله به حوزه علمیه قم و حوادث ۱۵ خرداد ، این عوامل پشت سر هم خیلی مؤثر بود و همین طور طرح لایحه کاپیتولاسیون برای آمریکاییها از طرف منصور در مجلس و مخالفت خمینی با آن "

رضا رضایی نیز از نقش ۱۵ خرداد در به خیزش واداشتن جوانان مسلمان این گونه یاد کرده است :

" درست یادم هست که اثر جریانات ۱۵ خرداد را چنین در ذهن خود داشتم که دولت با روحانیون مبارزه می کند و در خانواده و فامیل و محیط زندگی من هم قضیه به این شکل بود که با مرجع تقلید مبارزه می شود و این برای من و هر کس دیگر که تعصب مذهبی داشت ناراحت کننده بود . بعدها هم این نظر یعنی مبارزه اسلامی و قبول دعوت علمای اسلام به جهاد و جهاد اسلامی چیزی بود که در تمام سازمان ، افراد مذهبی را به طرف آن می خواندند "

در دفتری که به نام " دفاعیات ناصر صادق " از سوی سازمان پراکنده شده ، آمده است :

" در ۱۵ خرداد ۴۲ و در هنگامی که احساسات مذهبی و ضد رژیم توده های مذهبی به اوج خود رسیده بود ، دست به کشتار وحشیانه و ناجوانمردانه مردم بی دفاع در تهران و چند شهر بزرگ ایران زد و به دنبال آن دستگیری های وسیعی را شروع کرد . این وقایع آخرین تردید مبارزین ایران را از دست بردن به اسلحه و قهر مسلحانه از میان برد ، مسئله ای که از این پس مطرح بود چگونگی انجام این اهداف بود ."

در آنچه به نام " دفاعیه مسعود رجوی " انتشار داده اند نیز آمده است :

" بعد از ۱۵ خرداد ۴۲ حنیف نژاد و سعید محسن و بدیع زادگان معتقد می شوند که با منطق و دلیل نمی توان حق را گرفت ، اینها به نهج البلاغه استناد می کنند که باید حق را گرفت ."

در زندگینامه رسول مشکین فام که از سوی سازمان پراکنده شده آمده است :

" حوادث ۱۵ خرداد و ۱۶ خرداد تهران و شیراز و آنچه پس از آن اتفاق افتاده بود او را به درد آورده بود رسول کنجکاو و رهجو راه خود را یافت "

سازمان در یکی از انتشارات خود پیرامون نقش قیام ۱۵ خرداد در پدید آمدن خیزش های قهر آمیز چنین نوشته است :
" ۱۵ خرداد نقطه پایانی بود بر مبارزات بی نتیجه رفرمیستی و پارلمانتاریستی صرف چنین است که پس از ۱۵ خرداد تدریجاً با شکل گیری بسیاری از گروه ها و نیروهای انقلابی روبرو می شویم . تولدهایی در میان آتش و خون که تماماً از گذرگاه ۱۵ خرداد عبور کرده اند . در اینجا بی مناسبت نیست مختصری هم راجع به ولادت انقلابی و مکتبی سازمان خودمان که آنرا نیز تماماً مرهون ۱۵ خرداد هستیم صحبت کنیم .

..... مبارزه ای انقلابی صرف نظر از نقش تعیین کننده پاکبختگان بنیانگذارانش مولود شرایط و ضرورت های تاریخی بعد از ۱۵ خرداد ۴۲ بود"

در دفتر دیگری از سازمان می خوانیم :

" چون مبارزه مجاهدین بعد از ۱۵ خرداد ۴۲ که نقطه عطفی بود در جنبش خلق های تحت ستم کشورمان ، شروع شد و بعد از ۱۵ خرداد جنبش می بایست مسیر دیگری را انتخاب نماید و ضرورت انقلاب مسلحانه امری حتمی بود . مجاهدین خلق اولین نیرویی بودند که پی به این ضرورت برده و آن را به عنوان استراتژی انتخاب نمود ."

پیرامون نام و آرم سازمان :

نام سازمانی گروه در دورانی " سازمان آزادیبخش ایران " خوانده می شد و سپس " سازمان مجاهدین خلق " نام گرفت و سرانجام ملت ایران با پی بردن به ماهیت و کارکرد این گروه ، نام " سازمان منافقین " را برای آنان برگزیدند که امروز نیز در میان مردم ایران به این نام شناخته شده اند .

نکته در خود نگرش پیرامون نام سازمان این است که هیچ یک از دو نام " آزادیبخش ایران " و " مجاهدین خلق " تا آنجا که بررسی ها نشان می دهد ، از سوی بنیانگذاران و کارد مرکزی سازمان برگزیده نشده است .

بنابر این این پرسش مطرح است که نام های یاد شده از سوی چه عناصر و افرادی بر روی این سازمان گذاشته شده است ؟ و نیز آرم سازمان از سوی چه کسانی طراحی و به تصویب رسیده است ؟ و دارای چه مفاهیم و نشانه هایی می باشد ؟!
در کتاب " شرح مختصر زندگی انقلابی رضایی به ضمیمه تشریح آرم سازمان " که از سوی سازمان یاد شده انتشار یافته است ، بدون کوچکترین اشاره ای به پاسخ پرسش بالا به تشریح آرم پرداخته است و شیوه تشریح آرم به گونه ای است که روشن می کند که طراحان آرم ، نویسندگان این کتاب نبوده اند ، بلکه نویسندگان و ناشر تنها خود را مأمور دفاع از یک " عمل انجام شده " می دانسته اند و بر آن بوده اند به هر شکل آرم را مقدس و دارای مفاهیمی والا ، انقلابی و مترقیانه بنمایانند .

لیکن پیرامون این نکته که نام و آرم سازمان از سوی چه کسانی پیشنهاد و تصویب و در چه تاریخی روی آن توافق شد ، به سکوت گذاشته و گذشته اند .

بی تردید تا شهریور ماه ۱۳۵۰ که بیش از هفتاد تن از بنیانگذاران ، کادر مرکزی و شماری از اعضاء هواداران و سمپات سازمان از سوی رژیم شاه بازداشت شدند، هنوز سازمان دارای نام و آرمی نبوده است .

حنیف نژاد پس از بازداشت در بازجویی های خود صریحاً اعلام کرده است که :

" گروه ما اسم نداشت ، می گفتیم سازمان "

سعید محسن نیز در این زمینه در بازجویی های خود یاد آور شده است :

" ما برای سازمان خود اسمی نگذاشته بودیم و چون احتیاجی به معرفی پیدا نکرده بودیم ، لذا ضرورت اسم گذاری معلوم نشده بود . در کلیه نوشته ها و ما بین تمام افراد فقط لغت " سازمان " در اثر تکرار مصطلح شده بود ، در مدارک خارجی ما هم به هیچ وجه نامی جز سازمان مطرح نگردیده است "

علی میهن دوست نیز در بازجویی های خود اظهار داشته است که :

" سازمان ما نام مشخصی نداشت . سازمان آزادیبخش ایران نام سازمان ما نیست . ما هنوز دارای استراتژی مشخصی نبودیم "

ناصر صادق نیز در بازجویی های خود پیرامون نام سازمان آورده است :

" گروه ما تا کنون هیچ اسمی برای خود انتخاب نکرده بود و همیشه ما از آن به نام سازمان نام می بردیم "

نیز در بازپرسی خود در ادامه دادرسی ارتش ، در تاریخ ۱۳۵۰/۹/۱۷ نوشته است :

" سازمان ما نامی نداشت است و دلیل آنها این بود که هنوز به طور قطعی روشی برای سیاست و کار آینده مان اتخاذ کنیم مشخص نکرده بودیم "

شگفت آور آنکه با گذشت چندین ماه از اعلام نام سازمان به عنوان " سازمان مجاهدین خلق " ، چه بسا عناصری از کادر مرکزی و اعضای

اصلی این گروه یاد شده هنوز نام اعلام شده را درست نمی دانستند و اشتباهی از آن یاد می کردند ، چنان که کاظم شفیع‌ی‌ها در بازپرسی های خود نام سازمان را " نهضت مجاهدین خلق " یادداشت کرده است . او در تاریخ ۵۰/۱۱/۲۶ در بازپرسی های خود آورده است: **" و چون سازمان یا نهضت مجاهدین خلق"**

و در جای دیگر نوشته است :

" من همکاری خود را با نهضت مجاهدین خلق از چند سال پیش شروع کردم ."

و نیز در بازپرسی های خود در تاریخ ۱۳۵۰/۱۲/۸ یادآوری کرده است :

" نهضت مجاهدین خلق دارای هدف های اسلامی ، عادلانه و به نفع خلق ایران بود"

اکنون این پرسش مطرح است که نام و آرم سازمان از سوی چه عناصر و گروهی طرح ریزی و اعلام شده است .

بی تردید گروهی که در پی ضربه سنگین و سهمگین ساواک در شهریور ۱۳۵۰ تا مرز فروپاشی پیش رفته اند ، توان و امکان مشخص کردن نام و آرم برای سازمان را ندارد و دور از واقعیت نیست که اگر گفته شود همان کارگردانان پشت پرده که گروهی از جوانان پر جنب و جوش را فریب دادند ، به صحنه آوردند و به سمت آنان تشکیلاتی زیر زمینی و پارتیزانی راه انداختند ، در پیدایش نام و آرم سازمان نقش ریشه ای داشتند.

به نظر می رسد که نام و آرم سازمان در بیرون از مرز ایران طرح و تصویب شد و به بازمانده های سازمان در درون بار شد .

آنچه این دید و اندیشه را توان می بخشد اظهارات **صادق قطب زاده** در نجف اشرف برای نگارنده و برخی از دوستان روحانی می باشد، او در نکوهش برخی از افراد سازمان که در بیرون مرز می زیستند و به عنوان نمایندگان برون مرزی سازمان کار می کردند ، اظهار داشت : این آقایان تا آن پایه خود باخته و فریب خورده اند که با عنوان " مجاهدین خلق " برای سازمان ، با دستاویز اینکه نمایانگر مذهبی بودن سازمان است و جنبش های آزادبخش منطقه و جهان نسبت به حرکت های مذهبی دید منفی و سر ناسازگاری دارند ، مخالفت می ورزیدند و دیر زمانی میان ما و آنان کشمکش بود تا سرانجام ، **زندانی های سازمان از درون زندان به نفع ما موضع گیری کردند و موافقت خود را با عنوان " مجاهدین خلق " اعلام داشتند و بدین گونه ما توانستیم افراد برون مرزی سازمان را به پذیرش این نام وا داریم و آن را اعلام کنیم !!**

به کارگیری عنوان " مجاهد " که واژه ای قرآنی است ، شگرد منافقانه دیگری برای فریب توده های مسلمان و ایجاد پایگاه مردمی برای سازمان بود .

کارگردانان پشت پرده به خوبی دریافته بودند که ملت مسلمان ایران نسبت به باورمندی های دینی و مقدسات اسلامی تا آن پایه پایبند است که هیچ گروه و سازمانی نمی تواند در میان این ملت اعتباری به دست آورد ، مگر آنکه به اسلام تکیه کند و به نام " خدا " و " خلق " به صحنه بیاید .

چنانچه در دوران نهضت مشروطه نیز ماسون ها آنگاه که گروهی از مزدوران و جاسوس های خود را برای سرکوبی نهضت های اسلامی و ترور رهبران دینی به صحنه آوردند و مسلح ساختند ، نام " مجاهد " را برای آنان برگزیدند تا زمینه فریب توده ها بهتر فراهم باشد و ماهیت گروهی که برای ترور ، اعدام و از صحنه بیرون راندن علما و پیشوایان اسلامی دست به کار شده بودند ، برای مردم آشکار نشود و استکبار جهانی این " انقلابیون نهج البلاغه ای " را بتواند پاسداران و نگهبانان اسلام وانمود کند .

توده های مسلمان را پشت سر آنان به حرکت وادارد و با دستگیری آنان ریشه اسلام ناب محمدی را از بیخ و بن برکنند و رهبران و نگهبانان راستین اسلام را از میان ببرد .

بی تردید کارگردانان پشت پرده گروهی که " مجاهدین خلق " نامیده شدند نیز همین نقشه و برنامه را دنبال می کردند و بر آن بودند که با نیرومند ساختن این گروه به عنوان سازمانی اسلامی ، از نیرو و توان آنان در رویارویی با نهضت امام و از میان بردن علما و روحانیون متعهدی که با سرسختی در برابر آز و نیاز استعماری جهانخواران می ایستد ، بهره برداری کنند و نهضت امام را به سرنوشت نهضت مشروطه دچار سازند .

اصولاً از شگرهای کارشناسان و کاربردان استکبار جهانی این است که روی اندیشه ها ، باورمندی ها و ویژگی های اخلاقی و فکری افراد و گروه ها به کاوش می نشینند و اگر نقطه یا نقاط ضعفی به دست آوردند روی آن کار می کنند و با تکیه بر آن ، نقشه و برنامه خود را پی می گیرند .

و اینجاست که می بینیم چه بسا انسان های آزادیخواه و مبارزی ، به سبب برخی ناتوانی های اخلاقی و اندیشه ای سرانجام به کژراهه کشیده می شوند ، در خدمت دشمن قرار می گیرند و خیانت و نوکری پیشه می کنند .

اعضا و افراد کادر مرکزی سازمان گذشته از آنکه چهره ای بازیگر ، سرسپرده و اهل زد و بند در میان خود داشتند ، از نظر اندیشه و مرام و اخلاق دارای ویژگی هایی بودند که برای کارگردانان پشت پرده ، نویدبخش و امیدآفرین بود .

البته برخی از آن ویژگی ها در بسیاری از " روشنفکران " و ملی گرایان ایرانی وجود داشت و دارد و در واقع از آنان به این جوانان

ناآزموده و چشم و گوش بسته به ارث رسیده است .

چنانچه آورده شد بنیانگذاران و اعضاء " سازمان " وارث اندیشه ها و بدآموزی های جریان های " روشنفکری " سده پیشین و سده کنونی بودند ، لیکن آنچه سازمان را از دید جهانخواران از دیگر ملی گراها و " روشنفکران " برتری و امتیاز می بخشید این بود که بر آن بودند مانند " مجاهدان " دوران مشروطه با زور و سلاح به صحنه بیایند و اندیشه خود را با لوله تفنگ به پیش ببرند .